آیت ماندگار

- دوهفته نامه سیاسی، اجتماعی
- شماره ۱۷
- نیمه دوم مرداد ۱۳۹۵
- سال دوم

- ۱۶ صفحه
- قیمت: ۱۰۰۰ تومان
- No.17 Second Half of August.2016
- Political, Social

ayatemandegar
biweekly

«اما و اگر» صاحب نظران پیرامون وقوع کودتای ۲۸ مرداد

مصدق؛ محصورِ تاریخ

امیرحسین مصلی- سردبیر: «کودتای ۲۸ مرداد» و سقوط دولت ملی و مردمی دکتر محمد مصدق به‌وسیله «استبداد داخلی و استعمار خارجی»؛ یکی از شاخص‌ترین وقایع در تاریخ معاصر ایران است که سال‌های سال مورد تجزیه‌وتحلیل‌های متفاوتی از سوی حامیان و مخالفان مصدق قرارگرفته است. حال در این پرونده می‌خواهیم پیش‌بینی تفکرات مختلف که در زمان کودتا نقش پررنگی در سیاست ایران داشتند (ازجمله حامیان لیبرال مصدق و جبهه ملی، چپ‌ها، ملی- مذهبی‌ها و روحانیون) و احتمال‌ها درباره سؤالی را بازتاب دهیم که شاید خالی از احساس‌گرایی نباشد چراکه وقایع تاریخی را با «اماواگر» تحلیل نمی‌کنند؛ اما بی‌گمان طرح این نوع پرسش‌ها می‌تواند نکته‌های قابل‌توجهی را در این موضوع موردنقد و ارزیابی قرار دهد. این سؤال تاریخی به این شرح است: «اگر کودتای آمریکایی- انگلیسی ۲۸ مرداد به‌وسیله شاه و دست‌نشانده‌های تمامیت‌خواه او، از سرلشکر زاهدی گرفته تا شعبان بی‌مخ، روی نمی‌داد و دولت دکتر محمد مصدق در پی انفعال مردم و گروه‌های سیاسی سقوط نمی‌کرد، آینده ایران چگونه رقم می‌خورد و چه اتفاقی پیش می‌آمد؟».

با مطالبی از: محمد توسلی، غلام عباس توسلی، ابوالفضل بازرگان، مهدی آیتی، حمید احراری، مسعود رفیعی طالقانی، اصغر زارع کهنمویی و...

عارف و احمدی‌نژاد وارد رقابت با روحانی نمی‌شوند

حسین کعانی مقدم
فعال اصولگرا

۱۶

قدرت گیری در پاستور آرزوی مخالفان روحانی است

محمدجواد حق‌شناس
فعال اصلاح‌طلب

۱۶

صحبت‌های «هومن خلعت بری» رهبر ارکستر و اپرا با آیت ماندگار:

به ایران دعوتم کردند اما اجازه فعالیت ندادند!

۱۴ و ۱۵

نگاهی متفاوت به زندگی و آثار

احمدرضا احمدی

شاعر شمعدانی‌های مغموم...

با آثار و گفتاری از:

م.طاهر نوکنده
غلامرضا صراف
فرید دهدزی
میلاد واصلی
رضا ناقد
و
شیرین کاظمیان

سرمقاله

۲۸ مرداد و داستان خضر و موسی

عباس عبدی
تحلیلگر مسایل سیاسی

وقتی داستان خضر و موسی را می‌خوانیم، ممکن است گمان کنیم که کارهای خضر درست بوده و اعتراضات موسی پایه و اساسی نداشته است. ولی واقعیت این است که زندگی بشر بر اساس رفتار موسی شکل‌گرفته و معیار درست نیز همان است و اقدامات خضر نمی‌تواند راهنمای عمل ما باشد، چراکه خضر بر اساس دانشی فرا انسانی آن اقدامات عجیب را انجام می‌داد که ما از آن بی‌بهره‌ایم. ما باید بر اساس دانش انسانی و عقل عرفی خود عمل کنیم. ازاین‌رو هیچ پاسخ قطعی به این پرسش که اگر کودتای ۲۸ مرداد نمی‌شد، ایران با چه سرنوشتی مواجه می‌شد نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم چون ما موسی هستیم و نه خضر. ...

۲

در این شماره می خوانید

بازخوانی سه کودتا در تاریخ معاصر ایران
تشابهات و تمایزات ۳ اسفند، ۲۸ مرداد و نوژه!
۲ و ۳

گزارشی درباره انفعال سینما:
فیلمفارسی تکمیل‌کننده سیاست‌زدایی در دولت‌ها!
۶ و ۷

آیت ماندگار بررسی کرد:
راهی برای فرار از لغو کنسرت‌ها
۱۴ و ۱۵

محمدهادی جامعی در گفت‌وگو با آیت‌ماندگار:
پیشرفت کارآفرینان درگرو نگاه دولتمردان
۸

سرمقاله

۲۸ مرداد و داستان خضر و موسی

عباس عبدی
تحلیلگر مسائل سیاسی

وقتی داستان خضر و موسی را می‌خوانیم، ممکن است گمان کنیم که کارهای خضر درست بوده و اعتراضات موسی پایه و اساسی نداشته است. ولی واقعیت این است که زندگی بشر بر اساس رفتار موسی شکل‌گرفته و معیار درست نیز همان است و اقدامات خضر نمی‌تواند راهنمای عمل ما باشد، چراکه خضر بر اساس دانشی فرا انسانی آن اقدامات عجیب را انجام می‌داد که ما از آن بی‌بهره‌ایم. ما باید بر اساس دانش انسانی و عقل عرفی خود عمل کنیم. ازاین‌رو هیچ پاسخ قطعی به این پرسش که اگر کودتای ۲۸ مرداد نمی‌شد، ایران با چه سرنوشتی مواجه می‌شد نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم چون ما موسی هستیم و نه خضر. ما فقط در مواردی پیش‌بینی قطعی می‌توانیم انجام دهیم که حوادث تکرارشونده باشند. حتی در این موارد نیز مجبوریم از قاعده احتمالات استفاده کنیم. به همین دلیل هرگونه گمانه‌زنی درباره آینده ایران در غیاب کودتای ۲۸ مرداد بیهوده است. شاید کمونیست‌ها غلبه می‌کردند، شاید یک جمهوری پادشاهی مثل جمهوری‌های پادشاهی در کشورهای عربی شکل می‌گرفت، شاید دوران طولانی از ناامنی را تجربه می‌کردیم و حتی تجزیه می‌شدیم، و... بنابراین چنین پرسشی بی‌مورد است چراکه پاسخی قطعی برای آن نیست و به‌ویژه پیش از کودتا نمی‌توانستیم چنین پاسخی را داشته باشیم.

از سوی دیگر رویداد سیاسی با رویدادهای اتفاقی فرق می‌کند، رویدادی چون حوادث دوره مصدق زاییده فرآیندهای پیچیده‌ای است که نمی‌توان به‌راحتی گفت اگر رخ نمی‌داد چه می‌شد؟ چرا رخ‌داده؟ حتماً ضروری در رخ دادن آن بوده است و ما نمی‌توانیم بدون توجه به این صورت‌ها فرضی را در نظر بگیریم که معقول نیست. درباره انقلاب هم همین سؤال مطرح است که اگر انقلاب نمی‌شد، چه می‌شد؟ سؤالی نادرست، چراکه اگر قرار بود انقلاب نشود. باید خیلی اتفاقات دیگر قبل از آن رخ می‌داد و نمی‌داد. اگر انقلاب نمی‌شد شاید وضع بدتر از این می‌شد، شاید هم بهتر بود. مسئله اصلی این است که چرا انقلاب شد، آیا نیروهای درون‌زای جامعه موجد آن بودند، یا نیروهای برون‌زا و بیرونی؟

با این مقدمه به طرح این پرسش می‌رسیم که پس چرا و با کدام منطق آن رویداد را برخلاف مصالح مردم ایران می‌دانیم؟ شاید اگر ۲۸ مرداد نبود، وضع بدتر می‌بود. پاسخ به این پرسش مبتنی بر یک فرض کلی است. اینکه تحولات اجتماعی محصول تعامل و حتی تضاد نیروهای داخلی است و از خلال این وضعیت است که جامعه در مسیر حل مشکلات خود قرار می‌گیرد. هرگونه دخالت خارجی باهدف تغییر موازنه قوای اجتماعی، ممکن است در کوتاه‌مدت اثراتی داشته باشد که مطلوب یکی از طرفین یا حتی جامعه باشد، ولی در بلندمدت مشکلی را حل نمی‌کند بلکه تعارضات را به‌صورت نهفته و کمون درمی‌آورد و درنهایت به شکل انفجاری خود را نشان خواهد داد. دخالت خارجی سیر تحول اجتماعی را از مسیر عادی خود منحرف می‌کند. وقتی‌که حاکم برآمده از قدرت بیگانه باشد به‌طور طبیعی وابسته به نیروی کودتاگر نیز می‌شود و درنتیجه قادر نخواهد بود که مشروعیت لازم را به دست آورد. شاه تا پایان حکومتش نتوانست از زیر بار خفت آن کودتا بیرون رود و یکی از دلایل عدم همکاری نخبگان و روشنفکران با آن حکومت همین عدم مشروعیت آن بود. درنتیجه کودتا برخلاف تصور مجریانش شکاف‌های اجتماعی را بیشتر و بیشتر می‌کرد حتی اگر در ابتدا به دلیل فشار نظامی نهفته می‌ماند. فقدان مشروعیت شاه به دلیل کودتایی بودن قدرتش، زمینه را فراهم کرد که عده‌ای از جوانان به‌سوی برانداری مسلحانه بروند و داخل شدن در این مسیر خود موجب مشکلات خاص دیگری شد. بخش مهمی از نفرت نسبت به ایالات‌متحده و انگلیس و نیز نفرت نسبت به رژیم شاه، برآمده از آن کودتا بود و این نفرت همان انبار باروتی است که کافی است تا جرقه‌ای اتفاقی به آن نزدیک و منفجر شود.

تفحص

علی شقندی
خبرنگار

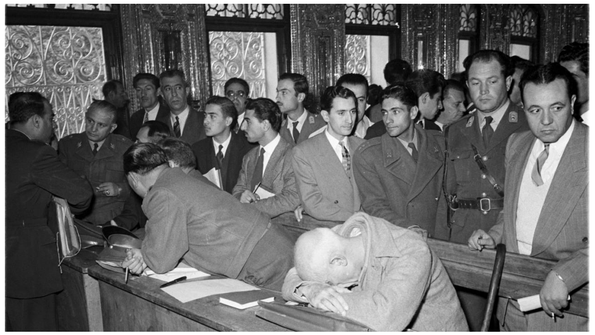

بازخوانی سه کودتا در تاریخ معاصر ایران

تشابهات و تمایزات ۳ اسفند، ۲۸ مرداد و نوژه!

یادآوری گذشته و ورق زدن این دفترچه خاطرات، ابتدا با سریال «شهرزاد» شروع شد. سریالی که همزمان با ناکامی سریال پرهزینه «معمای شاه» ـ و البته با سرمایه‌گذاری بخش خصوصی ـ توانست مخاطب حرفه‌ای و عام را ارضا کند و به بهانه یک روایت عاشقانه، سری بزند به عمق یک تاریخ داستانی که در آن، عاشق، زمان، اسلحه کشیدن روی رقیب عشقی‌اش، او را «کودتاچی» صدا می‌زند! یا پاهای قهرمان داستان، نه زیر بار ناکامی‌های عشقی، که با خبر اعدام «دکتر فاطمی»، سست می‌شود!

اما این نازه اول ماجرا بود! دفتر خاطرات سیاسی این ملت ورق خورد، اما نه کامل! تا اینکه کشور همسایه، درگیر این چالش شد و دوباره ما را به یاد واژه «کودتا» انداخت. به یاد همان خیابانی که در قسمت اول شهرزاد، مردم می‌دویدند، چماق به دستان دنبال مردم و مأموران نظامی هم، دنبال همه آن‌ها! یادمان آمد از زخم‌هایی که همین «کودتا» روی تن جامعه و تاریخمان گذاشته و باگذشت چند دهه، هنوز هم نمی‌توانیم از زیر بار پرسش‌های «اگر و آیا» و «چرا» های مربوط به آن، خلاص شویم!

● ۳ اسفند

نقل تاریخ هدف این مطلب نیست. در جهان امروز و به یاری دوست صمیمی جست‌وجوگری که روی «آینه‌های سیاه» جاخوش کرده، هرکسی می‌تواند با یک تایپ ساده به اطلاعات مختلفی درباره هر کلیدواژه‌ای، دست یابد.

هدف این است که از یک زاویه دیگر به این کلیدواژه بنگریم. به‌خصوص واژه‌هایی که مربوط به یکی از صفحات تقویم می‌شوند. اولی همین ۳ اسفند! یادآوری آخرین سال از قرن سیزدهم و ماجرایی که از ابعاد مختلف لایق واژه «کودتا» است و سرنوشت سال‌های متمادی این کشور را عوض کرد!

یک جنبه قضیه مربوط به توطئه‌های استعمار پیر است و تغییر سیاست‌های بریتانیا از استعمار مستقیم به نیرو گزینی غیرمستقیم در حکومت مستعمره‌ها! این سخن، هنوز هم جای چالش و مجادله است و نیاز به بحث‌های عمیق تاریخی دارد و چه متون ارزشمندی که در این باب نوشته‌شده‌است!

اما جنبه دیگری از کودتای ۳ اسفند و به قدرت رسیدن «رضاخان»، مربوط به مهره‌های این بازی است که همه عناصر وطنی بودند و ایرانی! چه عواملی که باعث شد این مهره‌ها به این سطح و درجه برسند و چه تأثیراتی که خود کودتا به روی مردم این سرزمین و دیگر مهره‌ها و حوادث تاریخی مخلوق آن‌ها گذاشت! رضاخان و سید ضیاء و ... از کجا تولید شدند؟ آیا آن‌ها هم در قلمرو ملکه بریتانیا در کارخانه‌های صنعتی خلق‌شده بودند و بعد منتقل شدند به این سرزمین، برای خلق آن حوادث؟ یا اینکه آن‌ها هم از پدران و مادران همین سرزمین به دنیا آمدند و در آغوش همین خاک پرورش پیدا کردند و بعد از زندگی و تربیت در همین فرهنگ، تبدیل به کودتاچی شدند؟

پاسخ دادن به این پرسش، هر چه قدر هم دردناک باشد، اما مهم و تا حدودی راهگشاست. تبدیل‌شدن بزرگ‌ترین روشنفکران و سیاست‌مداران این کشور به مهره‌های بازی قدرت‌های وقت جهان، قبل از هر چیز، حامل فرهنگ و فضای اجتماعی کشوری است تحت اداره آخرین پادشاهان قاجار! که آن‌هم بریتانیا در کارخانه‌های صنعتی خلق‌شده بودند و بعد منتقل شدند به این سرزمین، برای خلق آن حوادث؟ یا اینکه آن‌ها هم از قلمرو ملکه بریتانیا در کارخانه‌های صنعتی خلق‌شده بودند و بعد منتقل شدند به این سرزمین، برای خلق آن حوادث؟ یا اینکه آن‌ها هم از پدران و مادران همین سرزمین به دنیا آمدند و در آغوش همین خاک پرورش پیدا کردند و بعد از زندگی و تربیت در همین فرهنگ، تبدیل به کودتاچی شدند؟

> **واژه‌هایی که از یک زاویه دیگر به این کلیدواژه بنگریم. به‌خصوص واژه‌هایی که مربوط به یکی از صفحات تقویم می‌شوند. اولی همین ۳ اسفند! یادآوری آخرین سال از قرن سیزدهم و ماجرایی که از ابعاد مختلف! لایق واژه «کودتا» است و سرنوشت سال‌های متمادی این کشور را عوض کرد!**

سیاست ایران داشتند (ازجمله حامیان لیبرال مصدق و جبهه ملی، چپ‌ها، ملی- مذهبی‌ها و روحانیون) و احتمال‌ها درباره سؤالی را بازتاب دهیم که شاید خالی از احساس‌گرایی نباشد چراکه وقایع تاریخی را با «ماواگر» تحلیل نمی‌کنند! اما بی‌گمان طرح این نوع پرسش‌ها می‌تواند نکته‌های قابل‌توجهی را در این موضوع موردنقد و ارزیابی قرار دهد. این سؤال تاریخی به شرح زیر است:

«اگر کودتای آمریکایی- انگلیسی ۲۸ مرداد به‌وسیله شاه و دست‌نشانده‌های تمامیت‌خواه او، از سرلشکر زاهدی گرفته تا شعبان بی‌مخ، روی نمی‌داد و دولت دکتر محمد مصدق در پی انفعال مردم و گروه‌های سیاسی سقوط نمی‌کرد، آینده ایران چگونه رقم می‌خورد و چه اتفاقی پیش می‌آمد؟».

یک:

نگاه اول خوش‌بینانه است؛ یکی از حامیان دولت ملی مصدق در پاسخ به این سؤال معتقد است: «اگر کودتا اتفاق نمی‌افتاد ما اکنون یک دموکراسی با ۶۰ سال تجربه داشتیم و اقتصادمان جزو ۵ کشور اول جهان می‌بود». در این نهال تازه کاشته شده در طوفان آن سال‌ها در هم می‌شکند و اثری هم از آن نمی‌ماند!

● ۲۸ مرداد

وقتی تاریخ چند قرن اخیر این ملت را ـ تا قبل از آنکه از زیر بوغ شاهنشاهی بیرون بیایید ـ می‌خوانیم، چند برهه زمانی متفاوت را در آن تشخیص خواهیم داد. باورپذیر نیست که این کشور در عمق سال‌های سیاه تاریخ و در شرایط استبدادی کامل قدرت‌های شرق و غرب بر این گرمه خوابیده در خاورمیانه، چنین سال‌های درخشانی را نیز تجربه کرده باشد. یکی از این زمان‌ها و شاید شاخص‌ترینش، سال‌های ۳۰ تا ۳۲ است که باز دوباره ماجرای طوفان بود و نهال ...

شرایط اجتماعی و سیاسی کشورهای منطقه و بلوک‌های شرق و غرب، همانند ماجرای ۳ اسفند، عوامل ریشه‌ای بودند و حاکمی که خود محصول یک «کودتا» است، با کودتای بعد، بردانشته شد. اینجا هم قصد، روایت تاریخ نیست. بلکه مسئله راستای همین تفکر روزنامه‌نگار باسابقه هنگامه شهیدی هم می‌گوید: «اتفاقات تاریخی زاییده شرایط روزگار خود هستند و باور اینکه احتمال داشت که مثلاً فلان واقعه به نحو دیگری رخ می‌داد بسیار سخت است. درعین‌حال بفاعده فرض محال اگر دولت مصدق سقوط نمی‌کرد و دوام می آورد به‌احتمال‌زیاد وضعیت ما مانند همان ترکیه کنونی می‌بود، به لحاظ سیاست داخلی، قدرت میان احزاب تقسیم می‌شد، اقتصاد ما پایدارتر و مقاومتی‌تر می‌شد زیرا از وابستگی به تک پایگی نفت خلاص می‌شدیم. افسوس که مسیر تاریخ را نمی‌توان با آرمان و آرزو تغییر داد، بلکه ایجاد تحول در احاد جامعه موجب تعیین جهت است».

دو:

نگاه دوم نگاهی کاملاً بدبینانه است؛ وقتی همین سؤال را با یک فعال چپ مطرح کردم او برعکس دیدگاه‌های پیشین اعتقاد دارد: «در دوران ائتلاف همیشه شرایطی ایجاد می‌شود که مردم و به‌خصوص طبقه کارگر قدرت تحرک بیشتری دارند و به‌زعم این شرایط بعید نمی‌دانستم کل اوضاع و چیدمان چپ در جامعه قوی‌تر ظاهر شود و البته بعید نمی‌دانستم که همان مصدق هم به سرکوبشان دست ببرد. برای همین قبل از اینکه مصدق بخواهد قدرتی داشته باشد باوجوداینکه خود مصدق با کل نظام مخالفتی نداشت، جلوی او را گرفتند تا بتوانند راه را برای آزادی‌خواهان چپ محدود کنند».

قشر روحانیت هیچ سنخیت و وجه تشابهی با چپ‌ها نداشته و ندارند اما وقتی این سؤال را با حجت‌الاسلام‌والمسلمین حمیدرضا سلیمانی، محقق حوزوی، مطرح کردم به‌نوعی هم‌عقیده با نگاه این بدبینانه چنین پاسخ داد: «مصدق با توجه به ریشه قجری خود، استعداد دیکتاتوری داشت و انحلال مجلس هم نشان از همین موضوع بود»؛ اما در ادامه باقاصله‌ای ۱۸۰ درجه‌ای با پاسخ آن فعال چپ می‌افزاید: «مذهبیان اکثریت جامعه آن روزگار را شامل می‌شدند، اما مصدق با کمهمری، آن‌ها را از دست داد و به حزب توده اعتماد بیجا کرد، قدرت اول آن روز که مرجعیت شیعه و به‌تبع آن دعوای مذهبی موجود در کشور که دارای موقعیت و جایگاه ممتازی در جامعه ایرانی بود، به سهم‌خواهی آمدند. فارغ از آن‌که نیاز باشد این روایت بازگو شود، باز دوباره شرایط فرهنگی و اجتماعی زمینه‌ساز آن را با دیدی دیگر ببینیم.

شرایط پایدار و ساختار به نسبت منسجم نظام پهلوی درهم‌شکسته و ساختار جدید، در میان آشوب‌های برآکنده داخلی در حال شکل‌گیری است. مردم به شکل بی‌سابقه‌ای در مورد اولیه‌ترین نیازهای خود، مشغول صبر و تحمل هستند و آنچه «یافت نمی‌شود» همان «امنیت» است؛ زیرا ساختارهای نظامی و امنیتی قبلی، مشغول تصفیه نیروهای خائن هستند و هنوز سازمان‌دهی لازم انجام‌نشده‌است.

شیرینی انتخاباتی دموکراتیک و انتخاب رییس‌جمهور، هنوز زیر دندان مردم است که شعارهای گروه سهم‌خواه به‌صورت پنهان و آشکار شروع می‌شود. هم‌پیمانی سران نظامی برکنار یا بازنشسته شده و سیاسیون از قدرت کنار گذاشته‌شده، طرح این پروژه را برای برانداری نظام در همان سال ابتدایی، شکل می‌دهد! اما ساختاری که از مجموعه خائنین تشکیل‌شده، نمی‌تواند از خیانت مصون بماند و اطلاعات کودتا در اختیار سپاه پاسداران و نهادهای سیاسی قرار گرفته، طرح نافرجام‌می‌ماند.

این است که بهشتِ سیاسی آن سال‌ها، چطور تبدیل به جهنم بعد از کودتا شد؟ کلید تاریخی و اصلی پاسخ این سؤال درباره شخصیت خاص و کم‌نظیر آیت‌ا... کاشانی است. مطالعه نامه‌ها و بعضی خطابه‌های این بزرگوار، نشان می‌دهد، در دورانی که بزرگان، مهره‌هایی برای شطرنج دولت‌های غرب و شرق بوده‌اند، یک فرد معمم، به سطحی از روشنی فکر و صراحت بیان می‌رسد که با رهبری جامعه، آن‌ها را از منجلاب استعمار نفت بیرون می‌آورد. مصدق هم به شکلی تقریباً خارق‌العاده، فرماندهی کل قوا را به دست می‌گیرد و در این سال‌ها، شاهنشاه تمامیت‌خواه ایران، حتی حقوق و هزینه روزانه خود را تحت نظارت مصدق دریافت می‌کند.

جریان شکست دولت مصدق و کودتا، آن‌چنان مشهور است که پرداختن به آن تکراری بیهوده خواهد بود؛ اما کمتر به این مسئله پرداخته‌شده که همه این سیاست‌های غلط، از طرف مردی این‌چنین سیاس و همچنین فضای ملتهب توده‌ها، حاصل چه زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی بود؟ صرف قدرت‌طلبی یا تشخیص اشتباه یا ... باعث شد که مصدق رهبران مذهبی نهضت را به انزوا بکشاند و با حفظ و ابقای عناصری که به شکل واضح وابسته به انگلیس و آمریکا بودند، به قول کتاب‌های درسی تاریخمان «مار در آستین بپروراند»؟ نیت مصدق از ابقای مدیران وابسته به انگلیس در مجموعه شرکت ملی نفت ایران، چه بود و این‌همه هزینه خطرناک، با چه انگیزه‌ای از طرف این مرد، پرداخت شد؟ به‌هرحال مجموعه همین تصمیم‌ها، زمینه برکناری او را فراهم کرد و او همراه دیگر بزرگان نهضت ملی، در شرایطی شکست خوردند که تمام قدرت را در مجموعه نظامی، سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، رسانه و نظارت، در دست داشتند.

پاسخ دادن به این پرسش نیازمند تأملی عمیق در تاریخی شفاف، متعلق به این دوره است. با دیدن «معمای شاه» یا بعضی مستندهایی که هرسال بعد از اجرا سراسری پخش می‌شوند، نمی‌توان تمام پاسخ را دریافت کرد. در این شبه فیلم‌ها، گاهی مصدق، هوش و درایت یک نوجوان ۱۷ ساله را هم ندارد و بانگیزه‌هایی شبیه دیکتاتورهای خشک‌سغز تصمیم می‌گیرد، حال آن‌که کمتر کسی تاریخ را خوانده و بازهم چنین تصوری را در ذهن خی می‌دهد.

● نوژه

سومین زخم بزرگ این جامعه از کودتای ـ خوشبختانه نافرجام ـ نوژه است. روزگاری که این کشور در اولین ماه‌های رهایی از شرایط سیاسی حکومت قبلی، خود را برای ایجاد فضایی آزاد برای تمام گفتمان‌های مردمی آماده می‌کرد و مجموعه‌ای از نیروهای تقریباً اپوزسیون آن زمان، به سهم‌خواهی آمدند. فارغ از آن‌که نیاز باشد این روایت بازگو شود، باز دوباره، شرایط فرهنگی و اندیشه‌های خود آزاد بودند، چنان این جامعه را نقره‌داغ کرد که هنوز هم جای زخم آن درمان‌نشده است. هنوز هم هر تفکری، قبل از هر چیز، باید از دیدگاه «امنیتی» تصفیه شود تا مردم مار گزیده، از ریسمان سیاه‌وسفید اندیشه‌های متفاوت، نترسند! درواقع افسران سابق رژیم سلطنتی و طرفداران بختیار، هزینه‌ای سنگین را بر جامعه تحمیل کردند و علاوه بر خیانت به انقلاب مردمی تازه پیروز شده، باعث ایجاد زخمی عمیق شدند که عواقب آن همچنان دامنه‌دار است. البته بدیهی است که این، تنها زخم ایجادشده نبود و اتفاقات دیگر مربوط به جریان‌های دموکرات و سوسیالیست و یا ن‌ها، در ایجاد این فضا مؤثر بودند.

● اگر کودتا نبود...

آنچه گفته شد، طرح سؤال درباره ابعاد فرهنگی و اجتماعی کودتا محسوب می‌شود و پاسخ دادن به این پرسش، تأمل و تعمق می‌خواهد و با توجه به شرایط و زاویه دید راوی و مخاطب، متعدد و متفاوت خواهد بود. در این زاویه دید، اثرات بعد از کودتا، ابعادی وسیع‌تر و نامیراتر از آسیب‌های مقطعی آن دارد. درواقع می‌توان با بررسی زخم این کودتا و دیگر اقدامات امنیتی گروه‌هایی که در سال‌های ابتدای انقلاب، برای بیان و تبلیغ اندیشه‌های خود آزاد بودند، چنان این جامعه را نقره‌داغ کرد که هنوز هم جای زخم آن درمان‌نشده است. هنوز هم هر تفکری، قبل از هر چیز، باید از دیدگاه «امنیتی» تصفیه شود تا مردم مار گزیده، از ریسمان سیاه‌وسفید اندیشه‌های متفاوت، نترسند! درواقع افسران سابق رژیم سلطنتی و طرفداران بختیار، هزینه‌ای سنگین را بر جامعه تحمیل کردند و علاوه بر خیانت به انقلاب مردمی تازه پیروز شده، باعث ایجاد زخمی عمیق شدند که عواقب آن همچنان دامنه‌دار است. البته بدیهی است که این، تنها زخم ایجادشده نبود و اتفاقات دیگر مربوط به جریان‌های دموکرات و سوسیالیست و یا ن‌ها، در ایجاد این فضا مؤثر بودند.

● اگر کودتا نبود...

آنچه گفته شد، طرح سؤال درباره ابعاد فرهنگی و اجتماعی کودتا محسوب می‌شود و پاسخ دادن به این پرسش، تأمل و تعمق می‌خواهد و با توجه به شرایط و زاویه دید راوی و مخاطب، متعدد و متفاوت خواهد بود. در این زاویه دید، اثرات بعد از کودتا، ابعادی وسیع‌تر و نامیراتر از آسیب‌های مقطعی آن دارد. درواقع می‌توان با بررسی ناخودآگاه جمعی و تاریخی مردم این ملت، هنوز جای زخم کودتای ۲۸ مرداد را مشاهده کرد. دیدگاه مردم از آدم‌هایی به شکل مصدق و به شکل آیت‌ا... کاشانی و یا دیدگاهشان نسبت به هر نوع خروج از شرایط پایدار.

سابقه همراهی یک رهبری مذهبی و یک رهبر سیاسی، به تاریخ سربداران برمی‌گردد و این مدل حکومت‌داری، با توجه به نبودن زیرساخت‌های آگاهی‌بخش، در حکومت سربداران هم زمینه‌ساز اختلاف شد. شاهرگ حیاتی مصدق نیز، در همین نقطه بریده شد و ضمن آنکه ۲۹ اسفندی وجود دارد برای خرم و مباهات به یک پیروزی ملی، ۲۸ مردادی هم وجود دارد برای درک یک شکست و اندوه ملی برای از دست رفتن آن سال‌های طلایی. هرچند امروز در سایه حکومتی برآمده از انقلاب اسلامی، اهداف سیاسی متعالی‌تری را در جامعه پی می‌گیریم، اما اگرچند دهه زودتر و با مدیریت به‌موقع کودتای ۲۸ مرداد ـ چنان‌که در مورد کودتای نوژه اتفاق افتاد ـ و با حفظ قدرت آیت‌ا... کاشانی، بساط سلطنت از این کشور برچیده می‌شد، چه فضای سیاسی و اجتماعی، امروز بر جامعه حاکم بود؟

درواقع به‌جای آنکه در سال ۵۷ از صفر شروع کنیم و قبل از آنکه دستِ اهالی دربار به غارت خزائن نقد شده کشور بیفتد، در سال ۱۳۳۲ از صفر شروع کرده بودیم و الآن جامعه به دوران بلوغ سیاسی رسیده بود. همان بلوغ سیاسی که شهید مطهری از آن نام می‌برد و معتقد است باید به جامعه اجازه داد اشتباه کند و نتیجه اشتباهش را ببیند تا همیشه در دوران کودکی باقی نماند.

البته اتفاقات تاریخ را نمی‌توان این‌طور بررسی کرد چون بافت و الگوی اجتماعی ـ سیاسی، چنین اتفاقاتی را ایجاب می‌کند. ولی غرض این است که به این واقعه و اثرات آن از این زاویه مفروض، نگاه کنیم. پاسخ به این پرسش آن زمان مهم خواهد شد که: اگر ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتا نمی‌شد، یا کودتا شکست می‌خورد، امروز در چه وضعیتی بودیم؟

> **رضاخان و سید ضیاء و ... از کجا تولید شدند؟ آیا آن‌ها هم در قلمرو ملکه بریتانیا در کارخانه‌های صنعتی خلق‌شده بودند و بعد منتقل شدند به این سرزمین، برای خلق آن حوادث؟ یا اینکه آن‌ها هم از پدران و مادران همین سرزمین به دنیا آمدند و در آغوش همین خاک پرورش پیدا کردند و بعد از زندگی و تربیت در همین فرهنگ، تبدیل به کودتاچی شدند؟**

دریچه

رویاپردازی صاحب نظران در باب یک کابوس تاریخی!

اگر کودتای ۲۸ مرداد به وقوع نمی پیوست...

اسرحسین مصلی
سردبیر

پس از هر واقعه تاریخی «ماواگر» هایی پیرامون چرایی آن حادثه، در ذهن عوام و خواص جامعه (فارغ از با بصیرت و یا بی‌بصیرت بودنشان) شکل می‌گیرد که بستری را برای گفت و گو و تلاقی اندیشه‌های متفاوت پدید می‌آورد، در این میان زمان و مکان هم بر نوع «فرضیه‌سازی و شایدها» دلالت خاصی دارد. بعضی وقت‌ها می‌شود از دلِ این نوع بحث‌ها، چراغ راهی از تجربه برای «آینده و آیندگان» برافراشت، گاهی اوقات نیز افسوس و حسرت، تنها دستاورد این «بایدها و نبایدها» ی مرسوم است.

«کودتای ۲۸ مرداد» و سقوط دولت ملی و مردمی دکتر محمد مصدق به‌وسیله «استبداد داخلی و استعمار خارجی»، یکی از شاخص‌ترین وقایع در تاریخ معاصر ایران است که سال‌های سال مورد تجزیه‌وتحلیل‌های متفاوتی از سوی حامیان و مخالفان مصدق قرارگرفته است. حال در این پرونده می‌خواهیم پیش‌بینی تفکرات مختلف که در زمان کودتا نقش برزنگی در چپ در جامعه قوی‌تر ظاهر شود و البته بعید نمی‌دانستم که همان مصدق هم به سرکوبشان دست ببرد. برای همین قبل از اینکه مصدق بخواهد قدرتی داشته باشد باوجوداینکه خود مصدق با کل نظام مخالفتی نداشت، جلوی او را گرفتند تا بتوانند راه را برای آزادی‌خواهان چپ محدود کنند».

قشر روحانیت هیچ سنخیت و وجه تشابهی با چپ‌ها نداشته و ندارند اما وقتی این سؤال را با حجت‌الاسلام‌والمسلمین حمیدرضا سلیمانی، محقق حوزوی، مطرح کردم به‌نوعی هم‌عقیده با نگاه این بدبینانه چنین پاسخ داد: «مصدق با توجه به ریشه قجری خود، استعداد دیکتاتوری داشت و انحلال مجلس هم نشان از همین موضوع بود»؛ اما در ادامه باقاصله‌ای ۱۸۰ درجه‌ای با پاسخ آن فعال چپ می‌افزاید: «مذهبیان اکثریت جامعه آن روزگار را شامل می‌شدند، اما مصدق با کمهمری، آن‌ها را از دست داد و به حزب توده اعتماد بیجا کرد، قدرت اول آن روز که مرجعیت شیعه و به‌تبع آن دعوای مذهبی موجود در کشور که دارای موقعیت و جایگاه ممتازی در جامعه ایرانی بود، ترس نفوذ شوروی مصدق را رها کردند، مصدق بهای اعتماد و نزدیکی به توده‌ای‌ها را پرداخت و این‌چنین با از دست دادن جایگاه خود در میان لیبرال‌ها و مذهبیان که هر دو در دشمنی و احساس خطر از نفوذ کمونیسم دغدغه مشترک داشتند، فرصت تاریخی ایرانیان در مسیر پیشرفت، توسعه و آزادی از بین رفت و به دنبال آن کشور به استبداد ۲۵ ساله پهلوی دچار گردید».

سه:

زمانی که مصدق در روستای احمدآباد، دوران حصر خانگی را سپری می‌کرد گلایه‌های زیادی از اعضای جبهه ملی ایران داشت که بهایی به رهنمودها و پیام‌های او نمی‌دادند و خود را برای انتخابات نمایشی شاه آماده می‌کردند. مصدق در نامه‌ای با آرزوی موفقیت برای نهضت آزادی که توسط اشخاصی چون مهندس بازرگان و آیت‌ا... طالقانی بنیان‌گذاری شده بود، به‌نوعی حمایت خود را از این گروه نسبت به اعضای جبهه ملی و یاران سابق ابراز کرد.

یکی از همین فعالان در رابطه با این سؤال و پاسخ فعال چپ، می‌گوید: «مصدق یک سوسیال‌دموکرات بود؛ این را تحقیقات دکتر رییس‌دانا که خودش چپ است، تصریح کرده، کودتای آمریکایی- انگلیسی ۲۸ مرداد همزمان آزادی، برابری و دموکراسی را در ایران هدف قرار داد آن‌چنان‌که کار و تولید و قناعت و خلاقیت و ابتار و کوشش و دیگر مفاهیم مشابه و ارزش‌های هم‌خانواده را که می‌توانست کمک‌حال توسعه‌ای انسانی، پایدار و درون‌زا شود، به شکلی غیرقابل‌انکار، مخدوش ساخت و تا مدت‌ها به حاشیه راند».

چهار:

جالب آنکه نگاه سوی هم دراین‌بین وجود دارد که بینابین است، احمد حکیمی پور از فعالین اصلاح‌طلب دراین‌باره معتقد است: «به نظر من تا به شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوران و تعادل و توازن میان نیروها و جریانات مختلف اگر کودتا در آن روز به هر دلیلی انجام نمی‌شد هرچ‌ومرج در جامعه تداوم پیدا می‌کرد. درهرصورت هر جریانی دست بالا را در موازنه داخلی و بین‌المللی می داشت برنده می بود و ظاهراً با توجه به شواهد و قراین تاریخی که عمدتاً‌درین آن اختلاف در صفوف حامیان نهضت ملی بود و نیز دست بالای جریان دربار در میان بازیگران اصلی سیاست موفق می‌شد داشت عملاً هر اتفاقی می‌افتاد دولت مرحوم مصدق شانسی برای بقا نداشت. بی‌دلیل نیست که برخی کودتا را عامل حفظ آبروی تاریخی دولت ملی می‌دانند!» با تمام این تفاصیل عاطفه گرگین، شاعر و نویسنده و البته همسر خسرو گل‌سرخی، در پاسخ به این سؤال فاطمانه می‌گوید: «فکر می‌کنم ایران و ایرانی، سرفرازتر ازآنچه بعد از کودتا برایش پیش آمد، می‌بود». دست‌آخر این سؤال را با نوه امام‌خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، نعیمه اشراقی فرزند آیت‌ا... اشراقی، در میان می‌گذارم و پاسخ جالبی از او می‌شنوم: «چه مصدق پیروز می‌شد، چه نه اتفاقی مثل جمهوری اسلامی بایستی در این کشور می‌افتاد، باید حکومت دینی تشکیل می‌شد تا مردم تجربه کسب کنند؛ دین باید از دست‌اویز هد جدا باشد و درون قلب‌ها جای بگیرد، چه مصدق پیروز می‌شد، چه نه؛ به این نتیجه بایستی می‌رسیدیم».

آخر:

شاید اظهارنظرها در این رابطه غیرتحلیلی و فاقد ارزش تاریخی باشند، اما بررسی این نوع بحث‌ها و دیدگاه‌ها بعضاً احساس‌گرایانه می‌تواند افق روشنی درباره مسائل تاریخی در ذهن مخاطبان ایجاد کند. در این گزارش سعی کردیم بی‌طرفانه سؤالی تاریخی را با صاحب‌نظران مطرح کنیم و نتیجه‌گیری را بر عهده خوانندگان این مطلب بگذاریم، چون درنهایت «افکار عمومی» باید درباره طرح چنین مطالبی قضاوت کنند، بااینکه شاید «مردم» قاضی منصفی نباشند، چنان‌که فاصله ۳۰ تیر سال ۳۱ تا ۲۸ مرداد سال ۳۲ به‌روشنی گویای این مسئله است.

اشاره

چراغ مصدق هرگز خاموش نمی‌شود

مهدی آیتی
نماینده مجلس ششم

چرا دکتر محمد مصدق، نخست‌وزیر محبوب ایران شد؟ چرا قهرمان ملی نام گرفت؟ چرا چهره و شخصیت جهانی گردید؟ شاید همه این‌ها یک جواب داشته باشد و آن اینکه مصدق به معنای واقعی اسمش مصدق و صادق و باصداقت بود. چه بسیار فراوان‌اند دولتمردان و سیاستمدارانی که در طول عمر خود حرکت‌ها و موج‌ها به راه انداختند اما به دلیل نداشتن صفا و صداقت با مردم نامی و یادی از آن‌ها باقی نمانده است. مصدق از خانواده‌ای بزرگ و سرشناس بود و یک تحصیل‌کرده و حقوقدان بین‌المللی و البته در امر سیاست و کشورداری نخبه و خبره بود اما باید گفت همه این خصلت‌ها یک‌طرف و صمیمیت و صداقتش با مردم در طرف دیگر، ارزش، اعتبار و عظمت این مرد بزرگ ملی و جهانی را در دل‌ها و یادهای مردم ایران و جهان برای همیشه پایدار و ماندگار نگه‌داشته است. هرچند از سال ۳۲ تاکنون و باگذشت بیش از ۶۰ سال از آن واقعه تلخ ناکامی ملت ایران احادیث و روایات تاریخی و ضدونقیض فراوانی در مورد شخصیت و عملکرد مصدق گفته و نوشته‌شده باشد لیکن بزرگ‌ترین داور و قاضی، تاریخ ملت ایران و مردم جهان هستند که با تمام این سم‌پاشی‌ها و تخریب‌ها نتوانستند ذهن و قلب ملت بزرگ ایران را نسبت به این امر مهم مخدوش و مغشوش نمایند. امروز با تمام ناامیل‌ها و نامهربانی‌های داخلی و خارجی نسبت به شخصیت مصدق، اسطوره بزرگ آزادی، هنوز ملت ایران و ملت‌های جهان و اکثر سیاستمداران دنیا در مقابل شخصیت مصدق سر تعظیم فرود آورده و نام و یاد او را به نیکی بازگو می‌کنند.

دشمنان مصدق و خائنین به وطن اگر می‌توانستند در این ۶۳ سال ذره و نقطه‌ای ضعف از مصدق پیدا کنند حتماً هزاران بار آن را بزرگ می‌کردند و بازگو می‌نمودند ولی در حقانیت مصدق همین بس که هیچ‌کس تابه‌حال نتوانسته کوچک

بازخوانی

زمینه‌ها و پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد

محمد توسلی
فعال سیاسی

برهه نهضت ملی ایران و کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ یکی از مقاطع مهم و تأثیرگذار در تاریخ یک‌صد ساله اخیر کشورمان است که جا دارد به مناسبت سالروز ۲۸ مرداد برای درس‌آموزی به آن پرداخته شود و تلویحاً به این سؤال پاسخ داده شود که اگر کودتا رخ نداده بود با توجه به برنامه‌های اصلاحی دولت دکتر مصدق چه پیامدهایی برای کشور ما متصور بود؟

پس از انقلاب مشروطیت و بازتولید استبداد در قامت رضاخان، دو دهه استبداد سیاسی بر جامعه ما حاکمیت یافت. تحولات جهانی پس از جنگ جهانی دوم و شهریور ۱۳۲۰ و بردن رضاخان از ایران، یک دهه فضای نسبتاً باز سیاسی را مهیا کرد که فرصتی برای بازسازی زیرساخت‌های فرهنگی ـ اجتماعی و پیگیری مطالبات انقلاب مشروطیت فراهم شد. ثمره این تلاش‌ها، شکل‌گیری نهضت ملی ایران و حکومت ۲۸ ماهه شادروان دکتر محمد مصدق است. برنامه ملی کردن صنعت نفت ایران و قطع سلطه و استیلای دیرین انگلیس، زمینه‌سازی برای حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش و فریاد آزادیخواهی و استقلال‌طلبی تحولات شگرفی نه‌تنها در فضای سیاسی ـ اجتماعی ایران بلکه امواج آن در منطقه گسترش پیدا کرد. بیگانگان بخطور مشخص انگلیس و آمریکا و همچنین روسیه شوروی که منافعشان در معرض مخاطره قرارگرفته بود با برنامه‌ریزی راهبردی در مقاطع مختلف برای بزانو درآوردن و سقوط دولت ملی دکتر مصدق از هیچ اقدامی فروگذار نکردند.

محاصره اقتصادی ایران از سوی انگلیس و آمریکا با همراهی روسیه شوروی، توطئه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ توسط ایادی بیگانگان از طریق دربار برای اجرای طرح ترور دکتر مصدق در ۹ اسفند ۱۳۳۱ و نهایتاً ایجاد شکاف در سطح رهبران نهضت ملی ایران و تشنج‌آفرینی‌های جناح‌های راست و چپ، ازجمله رویدادهایی است که برای سقوط دولت ملی دکتر مصدق تدارک شده بود، اما باتدبیر دکتر مصدق و همکاران صدیق او و حمایت قاطبه ملت ایران با شکست مواجه شده بود. در آخرین مرحله برنامه کودتای ۲۸ مرداد با همکاری سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا (سیا) و انگلیس MI-۶ از کانال عوامل وابسته به دربار پهلوی اجرا شد و با سقوط دولت ملی دکتر مصدق ضربه سنگینی به نهضت ملی ایران و دستیابی به مطالبات تاریخی ملت ایران وارد گردید.

در این یادداشت ابتدا فرآیند شکل‌گیری زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد موردبررسی قرار می‌گیرد و به نقش تاریخی پایگاه‌های استبداد برای اجرای برنامه‌های استیلای بیگانگان و نهایتاً نقض استقلال کشور اشاره خواهد شد.

زمینه‌های کودتای ۲۸ مرداد را به‌طور مشخص در سه جبهه داخلی، بیگانگان و دربار پهلوی می‌توان موردبررسی قرارداد؛ اما همان‌گونه که اشاره شد پس از اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت ایران و خلع‌ید از مدیریت شرکت نفتی انگلیسی در آبادان توسط شادروان مهندس مهدی بازرگان و هیئت اعزامی همراه، انگلیس با همراهی آمریکا برای حفظ منافع نفتی خود در ایران و منطقه به‌طور مستمر برنامه‌ریزی کردند.

در جبهه داخلی عملاً زمینه‌ها پس از رخداد ۳۰ تیر ۱۳۳۱ و پیروزی دکتر مصدق گسترش پیدا می‌کنند. آیت‌ـ کاشانی که نقش برجسته‌ای در حمایت از دکتر مصدق داشت خواهان امتیازاتی برای اظهارنظر در خصوص انتخاب وزرا و سایر امور اجرایی کشور داشت که البته این امر موردقبول دکتر مصدق نبود.

عدم تأمین انتظارات آیت‌ـ کاشانی سرآغاز ایجاد شکاف و اختلاف در سطح فراکسیون نهضت ملی شد. در چنین شرایطی آیت‌ـ کاشانی نامزد ریاست مجلس شد و بارأی بالا انتخاب گردید. دکتر مصدق با مداخله رییس مجلس در امور اجرایی موافق نبود و به ادارات و نهادهای دولتی دستور داده بود به توصیه‌های کاشانی و فرزندان و اطرافیان وی ترتیب اثر ندهند. به‌تدریج آیت‌ـ کاشانی که روزی در کنار دکتر مصدق بود نقش رهبری مخالفان دکتر مصدق را به دست گرفت.

حسین مکی نماینده اول تهران که خود را قهرمان خلع ید از شرکت نفت می‌دانست پس از ۳۰ تیر آشکارا مخالفت خود را با اختیارات دولت مصدق آغاز کرد و در جمع مخالفان دکتر مصدق قرار گرفت و با مانورهای مختلف موجبات تضعیف دولت را تا سقوط مصدق فراهم ساخت.

نظریه

نگاهی به بسترهای کودتا علیه مصدق

ابوالفضل بازرگان
فعال سیاسی

پیش‌بینی درباره شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که ممکن بود در صورت رخ ندادن آن کودتای ننگین آمریکایی - انگلیسی برای سرنگون کردن نخستین دولت ملی تاریخ معاصر ایران در شش دهه پیش پدید آید به‌ویژه برای کسی که ادعای تحلیل گری و تبحر در سه زمینه گسترده یادشده ندارد بسیار دشوار، اگرنه ناممکن، است. ازاین‌رو، نباید انتظار توفیق دلخواه این قلم در ارائه یک پیش‌بینی با تحلیل و استدلال علمی داشت. به‌هرحال نخستین شرط برای هرگونه پیش‌بینی بررسی و تحلیل شرایط و اوضاع‌واحوال جهانی، منطقه‌ای و داخلی و نیز قدرت و امکانات بالقوه بازیگران اصلی در دوره موردمطالعه است. بر این پایه، لازم است که در وهله نخست، موقعیت و نقش دولت‌ها و ملت‌های اثرگذار در آن برهه از تاریخ را موردبحث و بررسی قرار داد.

دولت ایالات‌متحده آمریکا. این دولت -که درواقع پیروز اصلی جنگ دوم جهانی بود و ازنظر نظامی و اقتصادی ابرقدرت شماره یک به شمار می‌رفت- بالاتکه برخلاف برخی از قدرت‌های مطرح جهان در قرون گذشته، دارای مستعمرات رسمی و کلاسیک نبود و ظاهراً قصد استعمار مستقیم و آشکار کشورهای توسعه‌نیافته و ضعیف را نداشت، تلاش می‌کرد که منطقه و دامنه نفوذ و عملش را گسترش دهد و سهم بیشتری از منابع کشورهای دیگر، به‌ویژه در منطقه نفت‌خیز خاورمیانه را به جنگ آورد. ازاین‌رو، شگفت نبود که در جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران تا مرحله قطع تسلط انحصاری دولت استعمارگر انگلستان (موسوم به بریتانیای کبیر)، از طریق شرکت غاصب و دست‌نشانده نفت ایران و انگلیس، خود را پشتیبان دولت مصدق نشان می‌داد ولی هنگامی‌که با مقاومت سرسخانه دکتر مصدق در برابر خواست آمریکا و انگلستان برای سپردن اداره و کنترل صنعت نفت ایران به غول‌های نفتی آمریکایی و اروپایی روبرو شد، تغییر موضع داد و تصمیم به مشارکت در سرنگونی دولت ملی مصدق گرفت.

دولت انگلستان. بالاتکه امپراتوری بریتانیا پس از جنگ جهانی دوم از قدرت کمابیش بلامنازعش کاسته شده و پاره‌ای از مستعمراتش را ازدست‌داده یا در شرف از دست دادن بود، هنوز جزء چند ابرقدرت جهان محسوب می‌شد و به لحاظ نظامی (به‌ویژه نیروی دریایی) و سیاسی جایگاه بالایی داشت. به‌عنوان نمونه‌ای از قدرت‌نمایی انگلستان می‌توان به توقیف کشتی حامل نفت ایران در عدن با حکم یک دادگاه دست‌نشانده انگلستان اشاره کرد.

حماسه ملی شدن صنعت نفت ایران نیز ضربه کشنده‌ای بر هیمنه و شکوه این امپراتوری پیر وارد کرده بود و دولت انگلستان، علاوه بر ناخشنودی و عصبانیت شدید به خاطر از دست دادن منافع سرشارش از نفت ایران، به‌شدت نگران آن بود که این شعله فروزان استقلال‌طلبی و آزادیخواهی در کشورهای دیگر زیر استعمار یا سلطه بریتانیا گسترش یابد و نتوان جلوی سیل خروشان مبارزه با استعمار و استثمار را گرفت. این نگرانی کاملاً بجا بود، چنان‌که نخستین الگوپذیری از جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران درحرکت جمال عبدالناصر برای ملی کردن کانال سوئز پدیدار شد.

با توجه به دو مورد بالا، حتی اگر کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ رخ نمی‌داد یا با شکست روبرو می‌شد، دولت‌های آمریکا و انگلستان از هیچ تلاشی برای سرنگون کردن دولت ملی (از طریق کودتا، حمله نظامی، تحریم، محاصره و ...) و به دست گرفتن دوباره کنترل نفت ایران کوتاهی نمی‌کردند.

دولت اتحاد جماهیر شوروی (روسیه). پیش از ظهور کمونیسم در روسیه و کشورهای وابسته به آن و قدرتمند شدن ایالات‌متحده آمریکا، شمال ایران منطقه نفوذ روسیه و جنوب آن منطقه نفوذ انگلستان بود و هر دو دولت بر دربار، دولت و مجلس ایران تسلط داشتند. البته، استعمار انگلستان ریشه‌دارتر بود ولی روس‌ها به علت همسایگی با ایران از یک مزیت نسبی برخوردار بودند. بالاتکه پس از روی کار آمدن لنین در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، آن دولت ادعای پرچم‌داری مبارزه با امپریالیسم، کنار گذاشتن سیاست‌های طمع ورزانه روسیه تزاری و پشتیبانی از نهضت‌های آزادی‌بخش و کشورهای جهان سوم را داشت، چنین تبلیغ می‌کرد که همه کشورهای ستم دیده، ازجمله ایران، باید دولت اتحاد شوروی را در مبارزه با امپریالیسم یاری کنند و در کنار آن قرار گیرند. آنان تا پیش از ملی شدن صنعت نفت ایران، با ادعای ایجاد موازنه در برابر دولت انگلستان و برای تقویت اتحاد شوروی، خواهان امتیاز اکتشاف و استخراج نفت شمال بودند و چون با مخالفت مصدق -که معتقد و مصمم به اجرای سیاست موازنه منفی و عدم تعهد و مورد پشتیبانی ملت ایران و احزاب و شخصیت‌های ملی میهن‌دوست بود- روبرو شدند، دکتر مصدق را عامل امپریالیسم خواندند و بدترین حملات لفظی و سیاسی را به‌طور مستقیم یا از طریق حزب توده و سازمان‌های وابسته به آن علیه او و دولتش انجام دادند.

در کودتای ۲۸ مرداد نیز، حزب توده -که پیش از آن، با تندروی‌ها و کارشکنی‌هایش زمینه ذهنی نگرانی از کمونیستی شدن ایران را ایجاد کرده بود- به پیروی از اتحاد شوروی، هیچ حرکت بازدارنده‌ای انجام نداد. طرفه آن‌که دولت اتحاد شوروی که در تنگنای اقتصادی ناشی از تحریم نفت ایران به‌وسیله قدرت‌های غربی از کمک به دولت مصدق خودداری کرده بود، پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد ۱۴ تن طلای متعلق به ایران را به دولت برخاسته از کودتا هدیه کرد. بدین ترتیب، در صورت برقرار ماندن دولت مصدق و تداوم سیاست‌های مستقل آن، پشتیبانی دولت شوروی از دولت ملی بعید به نظر می‌رسید. از مجموع آنچه گفته شد، می‌توان چنین گمانه‌زنی کرد که اگر کودتای ۲۸ مرداد رخ نداده یا شکست‌خورده بود، دولت ملی مصدق همچنان با دشواری‌های بسیار ریشه‌ای و طولانی و ابعاد سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روبرو می‌گردید و تداوم قابل‌اطمینان آن تنها در صورت ابراز فداکاری و ایثار مردم ایران، تغییر اساسی موضع شوروی (مثلاً بدان گونه

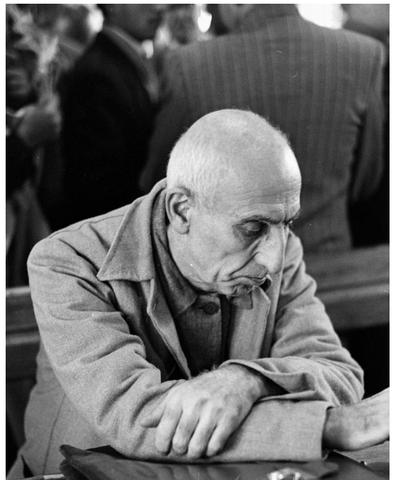

که در حمایت از دولت مصر در برابر حمله انگلستان، فرانسه و اسراییل غاصب بروز کرد) و پشتیبانی مؤثر دولت‌های غیر دست‌نشانده در مجامع بین‌المللی و ملت‌های قیام کرده یا در حال خیزش و به‌طورکلی، آزادمردان و دموکراسی خواهان جهان قابل‌تصور می‌بود. در آن صورت، زمینه‌های رشد مردم‌سالاری و توسعه سیاسی، توسعه اقتصادی و توسعه انسانی در میهن عزیز خودمان و کشورهای مستعد منطقه فراهم می‌گردید.

فرخنیه

مسعود رفیعی طالقانی
روزنامه‌نگار

اول؛ اگر در ۲۸ مرداد کودتایی چنان‌که رخ داد، نمی‌شد، چه می‌شد؟ پاسخ به این پرسش، نخست مستلزم نقد آن است! یقیناً هیچ کجای تاریخ را نمی‌توان با «اما» و «اگر» نگریست، اصلاً تاریخ برای این تاریخ است که نمی‌شود در کار آن اماواگری گذاشت. در نگاه کلان‌تر، هر آن چیزی که تاریخیت پیدا می‌کند را نباید با این دو واژه به سراغش رفت؛ حتی رخدادی که همین دیروز رخ‌داده؛ مشتی که بر فک ما فرود آمده باشد را هیچ قدرتی نمی‌تواند بر جای اولش بازگرداند. با این وصف نگاه به کودتای سیاه ۲۸ مرداد - که در پی آن دولت ملی محمد مصدق برافتاد - به هیچ‌وجهی از وجوه نباید با رویایی از جنس اما و سودایی با بوی اگر توأمان گردد و به دیده آید. لیکن شاید دل‌خوش‌کنکی در این نگاه «اما» یی و رویکرد «اگر» ی به کودتای مرداد سیاه مستتر است که ناظران امروزی را بر آن می‌دارد تا به آن تشبث جویند و خیال آزرده خود را اندکی، تیمار کنند! آن‌چنان‌که من خود، مرداد سیاه را سرچشمه نگون‌بختی تاریخی خویش و دیگرانم می‌شمارم. چه آنکه همین کودتا بود که هزار آرزوی دیرپا را یکسره نقش سراب زد و سراغدار انحراف حداکثری از آرمان‌های نهضت مشروطیت شد.

دوم؛ چند سال پیش در سفارت ایالات‌متحده در دوبی -شهر برج‌های سر به فلک کشیده و رقابت نفس‌گیر مجنونان ثروت افسارگسیخته- وقتی مسئول مصاحبه یادآورم شد که به دلیل عدم اثبات و آوردن شواهد و مدارک کافی بازگشت به وطن، دولت آمریکا حاضر به دادن ویزای مطالعاتی به من نیست، جمله‌ای کوتاه در ذهنم نقش‌بست که به‌سرعت آن را برای مسئول مربوطه بازگو کردم؛ این شما بودید که با کودتایی سیاه تاریخ مملکت ما را سیاه‌تر کردید و حالا همین شما به ما جواز ورود به کشور خود را نمی‌دهید چراکه بیم دارید به میهن خود بازنگردیم؟! اینجا مملو از مردم افغانستانی و هندو و ... است و همه بی‌درنگ ویزای طویل‌المدت می‌گیرند اما ظاهراً شما ما را تروریست می‌دانید و فقط به‌واسطه ایرانی بودن، ما را از حضور در کشور خود منع می‌کنید! این جمله واجد آن معنا بود که مصدق و بلایی که بر سرش رفت، در حافظه تاریخی من ایرانی، بدجور نقش بسته است؛ آن‌چنان بسیار و پررنگ که گاهی دست‌کم یک‌رشته از همه دردهای فرهنگی و سیاسی و ذهنی و روان‌شناختی و ... که امروز گریبان گیرمان است را در آن کودتای سیاه و عواقب ناگوارش می‌بینم. کودتایی که حتی عشق را قربانی کرد! مصدق و تیره‌روزی سیاسی‌اش، در ضمیر هر ایرانی نقش بسته است حتی اگر ایرانی‌ای باشد که او را نشناسد. نام مصدق در زیر بستر جامعه‌ای جاری است که به هزار سبب، مصدق کش است و مصدق آزار!

سوم؛ کودتا، فارغ ازآنچه در کجا باشد و علیه کی باشد و چطور رخ‌داده و سازمان‌دهی شده باشد، بار حقوقی، اجتماعی، سیاسی و تاریخی سخت و سنگینی دارد؛ و ۲۸ مرداد با اندکی اغماض، تلخ‌ترین و سهمگین‌ترین و سنگین‌ترین بار تاریخ معاصر ایرانیان است؛ توگویی رخدادهای در پس‌وپیش آن، یکسره یا به‌سوی آن بوده‌اند یا منشعب و برخاسته و برگرفته از آن! تاریخ ما گویا به دو دوران پیش و پس از مصدق و آن کودتای دردآلود تقسیم‌شده باشد.

بار آن کودتا، هنوز هم که هنوز است، بر گرده نحیف ملت ایران سنگینی می‌کند؛ فارغ از آنکه این ملت امروز در میان اعتدالی گری و دلواپسی و چیزهای دیگر غوطه‌ور باشد و نداند دقیقاً در کجای جهان و کدام نقطه از تاریخ و جغرافیا ایستاده است.

چهارم؛ بگذارید پرسشی که بهانه این نوشتار است را به‌گونه‌ای دیگر و احتمالاً به‌گونه‌ای بهتر طرح کنم تا شاید دستمایه نوشتارهای بسیار دیگری باشد؛ به‌جای آنکه بپرسیم «اگر در ۲۸ مرداد، کودتا نمی‌شد، چه می‌شد؟» بپرسیم «با کودتا چه شد؟ با کودتا چه می‌شود؟» این‌چنین است که از رخداد به وقوع پیوسته، پرسش نمی‌کنیم بلکه آن را با سیالیتی اجتماعی و فرهنگی، به زمان حال، احضار روح می‌کنیم و مورد پرسش قرار می‌دهیم. مسئله ما باید پرسش از کودتا باشد و نه از «آن». کودتا؛ مسئله ما دست بر قضا باید پرسش از دهه‌ها بعد از یک رخداد باشد و نه از لحظه وقوع و قبل از آن. این‌که چه شد کودتا

چرا باید بپرسیم ۲۸ مرداد با ما چه کرد و چه می‌کند؟

کودتا و نسل‌های نیامده!

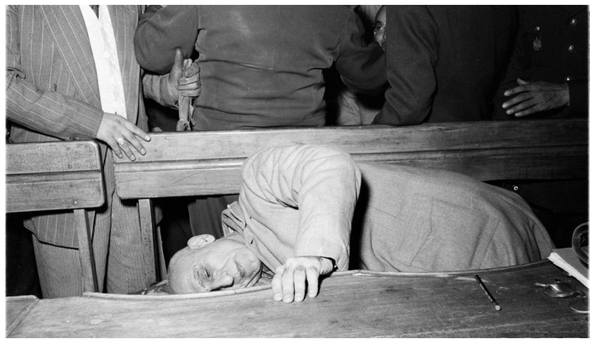

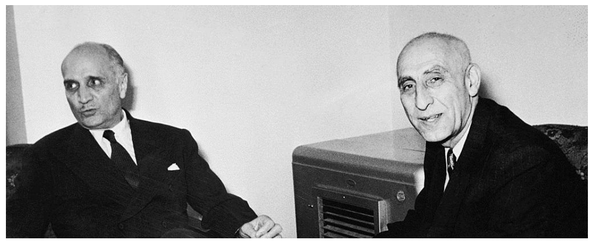

شد و اگر نمی‌شد، چه می‌شد را باید به کناری بگذاریم و بپرسیم، کودتا با ما چه کرد و با ما چه می‌کند؟ واقعه‌ای چنان عظیم و هولناک، بی‌تردید در زندگی مردمان در دهه‌های بعدتر نیز تأثیری شگرف گذاشت تا جایی که گمان می‌کنم نسل‌های نیامده ایرانی نیز که شاید هیچ‌گاه حتی نام مصدق را نشنوند هم از کودتای علیه او تأثیرات بد بپذیرند.

«با کودتا چه شد؟» پرسشی به گمان من، اساسی و ریشه‌ای است چندان‌که به ماست تا کودتا را برای نسل‌های نیامده، روشن کنیم؛ ایعادش را، اندیشه‌اش را، ایدئولوژی‌اش را، اوباش‌هایش را، چهره‌هایش را، زهرهایش را و ضربه‌هایش را. شاید نیامد ما، رنج گذشته‌گانشان را به عاریت نبرند!

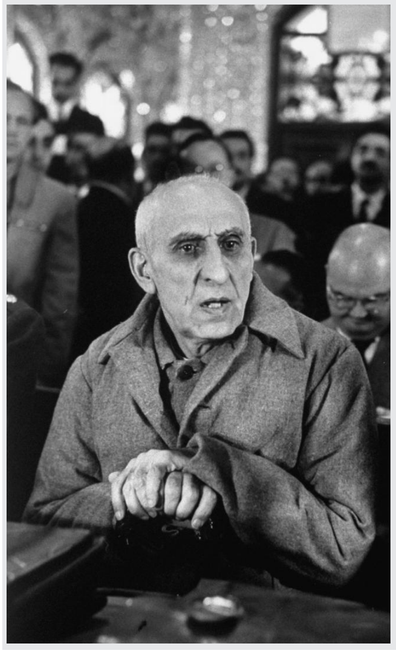

و یا حداقل مخدوش نمودن آن، که خوشبختانه به این هدف‌ها هرگز نرسیدند. کودتای ۲۸ مرداد از جهاتی به کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شباهت داشته است؛ اما در کودتای سوم اسفند، طراح و اجراکننده آن تقریباً به بسیاری از اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت (اگر نگوییم تمام اهداف) رسید، نه‌تنها یک حکومت‌نظامی قدرتمند موردنظر خود را به وجود آورد، بلکه بسیاری از آزادیخواهان دوران مشروطه را از بین برد، دستاوردهای انقلاب مشروطه در مقیاس وسیعی نابود شد. به‌طوری‌که نسل پرورش‌یافته این دوران، نسبت به آنچه ملت در انقلاب مشروطه انجام داد و به دست آورد، بیگانه و ناآشنا ماند.

کودتای ۲۸ مرداد نتوانست به هدف‌های درازمدت خود درزمینه مخدوش ساختن درک و آگاهی ملی برسد؛ و هویت ملی جدیدی که در جنبش ملی شدن صنعت نفت برای ملت ایران به وجود آمده بود استوار برجای ماند؛ و جنبش ملی نوعی بازگشت به خویشتن خویش ملت ایران محسوب می‌گردد و جنبش ملی ایران تا اکنون‌که بیش از شش دهه از این جنبش می‌گذرد پابرجاست و کودتای ۲۸ مرداد نتوانست این دستاورد را از ملت ایران بازستاند و کودتای ۲۸ مرداد سبب تکامل و توسعه مبارزه ضد استعماری به ضد استبدادی بود. شاید اگر این کودتا انجام نگرفته بود منطقه خاورمیانه سرنوشتی کاملاً متفاوت با سرنوشتی که امروز دارد را داشت اما کودتاگران با برنامه‌ریزی منسجم توانستند سرنوشت کشورمان را که در پرتو دولت ملی دکتر مصدق پله‌های ترقی را طی می‌کرد تغییر دهند. چه‌بسا اگر کودتا نمی شد ایران امروز با تداوم دولت دکتر مصدق تبدیل به کشور پیشرفته‌ای مانند ژاپن می‌شد و اثرات بهتر و مطلوب‌تری نیز برای کشورهای منطقه داشت.

خوزستان را عربستان کند و آمریکا سنندج را کردستان کند و روسیه سهم خود را از شمال بردارد. اگر مصدق اسلحه به دست مردم می‌داد، آیا انگلستان ساکت می‌نشست و تمام خوزستان را مسلح نمی‌کرد. فکر کنید در چنین شرایطی بعد از کشت و کشتار صدها هزار نفر نتیجه چه می‌شد. آمریکا و انگلیس برنامه ریسدن به اهداف خود را، بدون در نظر گرفتن هزینه آن، طرح‌ریزی کرده بودند، به عبارت «بدون توجه به هزینه آن» دقت کنید آن روزها هیچ‌چیز، نه افکار عمومی، نه خطر جنگ و نه هیچ‌چیز دیگر جلودار آن‌ها نبود زیرا معنای پیروزی مصدق این بود که کنترل نفت که به‌منزله خون شریان غرب بود، به دست مردم خاورمیانه می‌افتاد و چه‌بسا که این امر به آفریقای شمالی و آمریکای لاتین و کشورهای دیگر خاورمیانه سرایت می‌کرد. این خطری بود که غرب و سرمایه‌داران آن روزش به‌هیچ‌عنوان حاضر به پذیرفتن آن نبودند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ برای ایران و حکومت‌های کشورهای مختلف دنیا نتایجی داشت. اول‌ازهمه سیاست‌گذاران آمریکایی که خود عامل کودتا بودند را متقاعد ساخت که به این نتیجه برسند، دولت‌های مشکل‌ساز و ناهمگون با کشور آمریکا را درجاهای دیگر را نیز می‌توان به‌راحتی سرنگون کرد. کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ چند میراث مهم بجا گذاشت.

۱- غیر ملی سازی صنعت نفت ۲- برچیدن و از بین بردن مخالفان مذهبی و غیرمذهبی ۳- نامولچه سازی نظام سلطنتی و غیر مشروع بودن حکومت شاه ۴- شدت بخشیدن به بدبینی متداول در سیاست ایرانی‌ها و به‌عبارت‌دیگر، کودتا یک نقشی بزرگ و عمیقی بر کشور گذاشت و آن نقش فقط بر روی سیاست و اقتصاد نبود، بلکه بر روی فرهنگ عام کشور و مستله‌ای که عده‌ای آن را قوای ذهنی می‌خوانند. پایدارترین و ماندگارترین اثر کودتا تابه‌حال نیز که ۶۳ سال از کودتا گذشته بر روی حافظه ملت ایران باقی‌مانده است و آن گرایش بدبینانه مردم نسبت به فرهنگ سیاسی که از قبل از کودتا هم بود شدت بیشتری یافت و بخشی از مردم ایران قدرت تصمیم‌گیری را فراتر از داخل حکومت و کشور می‌دانند. آن بخش از مردم ایران بعد از کودتای ۲۸ مرداد معتقد شدند که قدرت واقعی در دست‌های مخفی است و اشخاصی که درمحنه ملی قابل‌رؤیت بودند، صرفاً عروسک‌های خیمه‌شب‌بازی بودند که با ریسمان خارجی کنترل می‌شدند. پس از کودتا، سفیر انگلیس به اداره امور خارجه انگلیس گزارش داد که ایرانی‌ها هنوز توسط این هراس که نفوذ خارجی‌ها مخصوصاً انگلیس، در هر دهکده‌ای و دره‌ای از ایران حضور دارد، محصورشده‌اند.

قاموس سیاسی ایران از واژه‌هایی مانند توطئه، جاسوس، خیانت، دست‌های پنهان، پشت پرده، پشت‌صحنه، عوامل خارجی، عمال خارجی، نفوذ بیگانه، نوکر خارجی، نقشه، عروسک، وابسته، ستون پنجم و خطر خارجی اشباع‌شده و تا امروز نیز چنین باقی‌مانده است.

کودتاگران در کودتای ۲۸ مرداد دو هدف داشتند: یک هدف کوتاه‌مدت که عبارت بود از: ۱ -سرنگون ساختن حکومت ملی دکتر مصدق ۲ - بازگرداندن شاه و استقرار استبداد سلطنتی ۳- بازگرداندن قدرت و سلطه استعمار انگلیس و امریکا ۴- جریان نفت ایران به غرب ۵- الحاق به پیمان نظامی بغداد. در این هدف‌ها، بدون شک کودتای ۲۸ مرداد موفق گردید اما در اهداف درازمدت که عبارت بود از نابودی حرکت ملی و ریشه‌کن ساختن آن در تمامی ابعاد و زمینه‌ها

چشم‌انداز

علی شاملو
دبیرتحریریه

میراث کودتای ۲۸ مرداد

تکامل مبارزه از استعمار به استبداد

درست است که در عالم سیاست و واقع فرض و خیال باطل است اما در این مقال می‌خواهم این فرض را بررسی کنم که اگر کودتای ۲۸ مرداد علیه دولت مرحوم دکتر مصدق رخ نمی‌داد آینده ایران چگونه بود. اگر کودتا به وقوع نمی‌پیوست شاه می‌ماند یا می‌رفت؟ اگر شاه می‌ماند لاجرم باید در مقابل جنبش ملی ایران تسلیم می‌شد و معنایش این بود که بقایای نفوذ انگلیسی‌ها از دربار کنده می‌شد و شاهی بر اریکه قدرت باقی می‌ماند که قدرتش را ازدست‌داده بود و هیچ اقدامی علیه دولت ملی و مردم نمی‌توانست صورت دهد و به‌واقع یک شاه مشروطه باقی می‌ماند؛ اما اگر باقی نمی‌ماند و فرار کرده بود و بازنمی‌گشت، به‌احتمال‌زیاد سلطنت از بین نمی‌رفت، بلکه شاه جدیدی بر سر کار می‌آمد. دکتر مصدق در پی اعلام جمهوریت نبود و بر اساس آن انسجام فکری که داشت نظام سلطنتی حفظ می‌شد (مشروطه سلطنتی) ولی امکان داشت رفراندومی بگذارد و سلطنت پهلوی را تغییر دهد. مثل‌اینکه در آن زمان این بحث در میان جریان‌های ملی مطرح بوده که شورای نیابت سلطنت به ریاست دهخدا تشکیل شود. علی‌اکبر دهخدا که به دکتر مصدق خیلی نزدیک بود و از رهبران و فعالان انقلاب مشروطه بود پس از کودتای ۲۸ مرداد در نهضت مقاومت ملی هم فعالانه شرکت کرد و در جریان انتخابات دوره هجدهم مجلس شورای ملی خانه وی مرکز فعالیت‌ها بود. علاوه بر این در صورت عدم موفقیت کودتا، حزب توده با توجه به آن شرایط، سیستم حزبی‌اش به هم می‌خورد و نهایتاً توده نفتی‌ها مضمحل می‌شدند و با پیروزی جنبش ملی خطری از جانب کمونیست‌ها ایران را تهدید نمی‌نمود و آمریکایی‌ها هم سیاست و روش خود را نسبت به دکتر مصدق تغییر می‌دادند و یک دولت ملی در ایران شکل می‌گرفت و ایران وارد مرحله جدیدی از مردم‌سالاری می‌شد.

اما کودتای ۱۳۳۲ و شکست و برکناری دولت ملی مصدق امری غیرقابل‌اجتناب بوده است، چون تقریباً یک سال قبل از آن و درست بعد از قیام سی تیر، آمریکا و انگلیس تصمیم به برکناری مصدق به هر وسیله‌ای و با هر هزینه‌ای می‌گیرند. حتی به قیمت تکه‌پاره کردن ایران. بسیاری از ایرانی‌ها و حتی برخی مردم خاورمیانه پس از ۶۳ سال که از کودتا گذشته در تأسف این هستند که چرا مصدق شکست

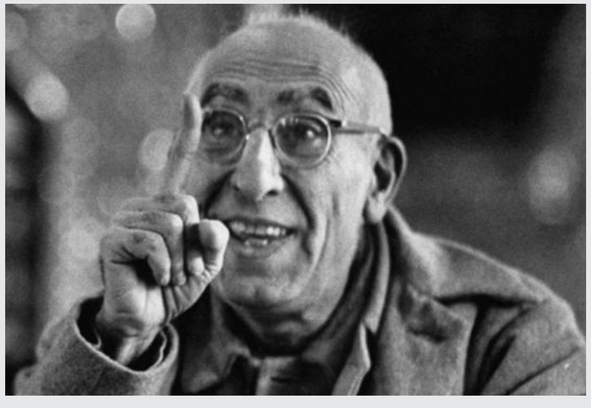

خورد و در این فکر هستند که اگر واقعاً مصدق شکست نخورده بود، اوضاع ایران و خاورمیانه و حتی جهان سوم چه می‌شد؟ اگر احزاب آن زمان و به‌ویژه حزب توده به پشتوانه مردم و ملت ایران از دولت مصدق بیشتر پشتیبانی می‌کرد. اگر بقایی، حائری زاده، مکی و آیت‌ـ کاشانی از مصدق جدا نشده بودند؛ شاید اگر مصدق به حرف فاطمی گوش‌داده بود و همان شب ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری و سرلشگر زاهدی را اعدام کرده بود، شاید اگر روز ۲۶ مرداد اعلام حکومت جمهوری کرده و شاه را از سلطنت خلع نموده بود؛ شاید اگر همان صبح روز ۲۸ مرداد دستور پخش اسلحه بین مردم داده بود؛ شاید اگر سرتیپ دفتری را رییس پلیس و فرمانده حکومت‌نظامی تهران نکرده بود؛ و دهها شاید دیگر امکان داشت که حکومت مصدق و به همراه آن ایران و خاورمیانه در جنگ اقتصادی و استقلال ملی با غرب به سرکردگی آمریکا و انگلیس پیروز می‌شد. این شایدها در طول بیش از نیم‌قرن است ذهن مردم ما و بسیاری از وطن دوستان کشور را آزرده است؛ اما آیا تمام‌کارهای فوق را مصدق بدون هیچ هزینه‌ای و آیا اصلاً می‌توانست انجام دهد؟ آیا این کارها و اقدامات به ذهن خود مرحوم دکتر مصدق که سیاست‌مدار ورزیده‌ای بود نرسیده بود؟ اگر دکتر مصدق اعلام جمهوری می‌کرد یا سرکردگان کودتای اول را اعدام می‌کرد، آیا انگلستان نمی‌توانست

نگاه

انقلاب اسلامی «کودتا» را پاک کرد

غلام‌عباس توسلی
فعال سیاسی

این امید بود که اگر کودتا تحقق نمی‌یافت و اتفاق دیگری هم نمی‌افتاد، به‌تدریج اصلاحاتی انجام می‌گرفت که مملکت به سمت‌وسوی متعادل و مناسبی پیش رود؛ بعضی مشکلاتی که امروز داریم کاهش می‌یافت. این کودتا که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ شمسی اتفاق افتاد یکی از مهم‌ترین کودتاها ازلحاظ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و مهم ازلحاظ بین‌المللی به شمار می‌رود. بخصوص از جهت ضربائی که به دستاوردهای صنعت نفت پس از ملی شدن بر اقتصاد ما وارد کرد ملت ایران در اسفند ۱۳۳۹ در داخل ایران ملی کردن صنعت نفت را علی‌رغم میل استعمارگران انگلیس و سایر دشمنان ملت، به تصویب مجلس رساند. به دنبال آن برای دفاع از این عمل سیاسی مهم نخست‌وزیر، دکتر محمد مصدق در شورای امنیت و سپس در دادگاه بین‌المللی لاهه حضور به هم رساند و از وجهه قانونی ملی شدن صنعت نفت دفاع کرد و خوشبختانه مورد تأیید قرار گرفت. دکتر مصدق در طی ۲۷ ماهی که حکومتش به طول انجامید با توطئه‌های فراوانی روبه‌رو شد و این کودتا عمده‌ترین ضربه است که بر پیکر ملی شدن صنعت نفت وارد آمد. دکتر مصدق دربی ملی کردن نفت، مجبور شد با دولت انگلیس قطع رابطه کرده و از تز ملی شدن دفاع کند. درواقع سنگین‌ترین ضربه‌ای بود که به دنبال خلع ید و اخراج انگلیس‌ها و تا حد قطع روابط دو کشور پیشرفت اما چنانچه می‌دانیم به خاطر کارشکنی‌های حکومت بریتانیایی می‌توانست در بازار فروش نفت در سطح بین‌المللی، نفت را بفروش برساند. این کارشکنی‌ها شامل ممانعت از عرضه نفت ایران در بازار بین‌المللی و توقیف کشتی نفت ایران که از دریای سرخ عبور می‌کرد در عدن لنگر انداخت و از حرکت به‌سوی مقصدش جلوگیری شد. درنتیجه بر اقتصاد ایران ضربه مهلکی وارد شد که اگر پیش‌بینی‌های دولت دکتر مصدق نبود وضعیتی نظیر تحریم ایران در زمان حاضر بود. سیاستمداران انگلیس می‌دانستند که آمریکا نسبت به نفت ایران و مشارکت دران نظر دارد و سعی کردند در طول زمان با مذاکراتی که با آمریکایی‌ها می‌کنند راه چاره‌ای برای باز پس گرفتن نفت ملی شده بیابند و چون مصدق سرسختی نشان می‌داد حاضر نبود قطره‌ای از نفت ایران به‌وسیله استعمار بین‌المللی به تاراج رود. آخرین حیله استعمارگران بعد از شکست خوردن نخست‌وزیری قوام‌السلطنه طرح یک کودتای با شرکت انگلیس‌ها و عمالشان در ایران و همچنین سیا، از آمریکا و وابستگانشان در ایران وعده‌ای از ایرانیان خائن بود. به‌این‌ترتیب که دکتر مصدق که یک حکومت قانونی و مردمی بود از صدق سلب و شاه را که گوش‌به‌فرمان استعمارگران بود جانشین حکومت ملی کند. شاه همین‌که از لو رفتن کودتا مطلع شد بلافاصله عازم بغداد و بعدازآن روم شد و همراه ثریا فرار کرد. در داخل حزب توده شروع به فعالیت کردند و برای تحریک مردم مجسمه‌های شاه را از میدان‌ها پایین آوردند و شلوغی ایجاد کردند که معلوم نیست این عملیات از سوی توده‌ای انگلیسی بود یا توده‌ای روسی. با افشا شدن کودتا برخی از ملیّون، میتینگ‌هایی بر پا کردند و با فحاشی و بدوبیراه گفتن سعی داشتند همه را تحریک کنند بنابراین مردم به گمان اینکه کودتا تمام‌شده و قضیه خاتمه پیداکرده اعلام جم

یادواره

شیر پیر بسته به زنجیر

علیرضا قافلی راد
نویسنده

در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ زخم‌خوردگان ملی شدن صنعت نفت، معاندان و حاسدان داخلی و دشمنان قسم‌خورده آزادی، در همکاری شوم و ننگین، با بنا بر مستندات منتشره در کتاب «ضد کودتا» نوشته مأمور اسبق سیا کیم روزولت، بهره‌گیری از امکاناتی هم چون خریدن فتوای برخی از روحانیون و همچنین دادن پول به ارتشیان، ولگردان و اوباش تهران و با حمایت مستقیم سرویس‌های جاسوسی آمریکا و انگلستان، با انجام کودتایی ننگین، موجبات سقوط دولت و نخست‌وزیر قانونی ایران را فراهم آوردند. هرچند که دراوقع ۲۸ مرداد ۳۲ را باید تیر خلاصی به پیکره دولت مصدق بدانیم، اما آنچه از لابه‌لای ستور تاریخ به گوه می‌آید آن است که پیش‌ازاین تاریخ نیز توطئه‌ها و تحرکات ریزودرشت بسیاری برای سرنگونی دولت به وقوع پیوسته بود. دراوقع آنچه در آخرین روزهای مردادماه ۱۳۳۲ روی داد، رقص بی‌شرمانه دیکتاتوری داخلی و خارجی بر پیکر نیمه‌جان دولتی زخم‌خورده بود. دراین‌بین دو مورد از موارد یادشده، هم به‌واسطه نزدیکی با ۲۸ مرداد و هم به‌واسطه جنس و نوع تحرکات، از اهمیت بیشتری برخوردارند.

پس از موفقیت کودتا و رسیدن خبر آن به محمدرضا پهلوی، وی که دراوقع به بزدل‌ترین شکل از ایران گریخته بود، با هیاهوی بسیار رسانه‌ای و تبلیغاتی، در شمایل یک قهرمان به کشور بازمی‌گردد. آنچه دراین‌بین حائز اهمیت است، پیام‌های تبریک تعدادی از روحانیون وابسته به دربار برای محمدرضا پهلوی است که در تضاد کامل با نگرش حق‌طلبانه اکثریت روحانیون و علمای دینی بود که همواره در کنار مردم و در راستای اعتلای کشور گام برداشته‌اند.

حدود سه ماه پس از وقوع موفقیت‌آمیز کودتای ۲۸ مرداد و دستگیری دکتر مصدق و یارانش و به دنبال آن سقوط دولت قانونی ایران، جلسات دادگاه برای بررسی آنچه قانون‌شکنی‌ها و خیانت‌های دکتر مصدق عنوان شد، در دادسرای نظامی واقع در باغ سلطنت آباد آغاز شد. اولین جلسه این دادگاه کاملاً فرمایشی و فرمالیته در تاریخ یکشنبه ۱۷ آبان ۱۳۳۲ برگزار شد. در این جلسه از دادگاه، به‌جز دکتر مصدق، سرتیپ ریاحی رییس سابق ستاد ارتش که تا پایان به مصدق به‌عنوان نخست‌وزیر قانونی ایران وفادار ماند نیز حضور داشت.

در پایان این دادگاه در مدت‌زمانی اندک، حکمی از پیش تعیین‌شده را مبنی بر سه سال حبس و تبعید اعام کرد. حبس و تبعیدی که البته هیچ‌گاه به پایان نرسید و دکتر مصدق حتی پس از سپری کردن دوران محکومیت و زمانی که به زادگاه خود احمدآباد مراجعت نمود نیز در نوعی حصر همراه با شدیدترین مراقبت‌ها تا پایان عمر به سر برد. در برخی منابع البته به این نکته اشاره‌شده است که قرار بود با موافقت محمدرضا پهلوی، برای دکتر محمد مصدق حکم اعدام صادر شود. اما بنا به برخی مصالح ازجمله ترس از بروز شورش‌های مردمی، این نظر تغییر و قرار بر این شد که حکم فوق‌الذکر برای وی صادر شود.

از اصلی‌ترین دلایل شکست حرکت آزادی خواهانه مردم ایران و سقوط دولت مصدق، می‌توان به بروز اختلافات عمیق بین وی و آیت‌ا... کاشانی به‌عنوان دو چهره ملی و مذهبی سرشناس اشاره نمود. اختلافاتی که سودجویان از دیرباز نیل به اهداف شومشان ناخواسته یاری کرد. به‌هرروی آنچه ورای تمامی این سخن‌ها مشخص و واضح است، این نکته است که دکتر محمد مصدق بی‌شک یکی از تأثیرگذارترین چهره‌های تاریخ معاصر ایران و از فرزندان خدوم و راستین این آب خاک بوده است. مردی که به‌سان ستارخان‌ها، باقرخان‌ها، میرزا کوچک خان‌ها و... درراه تناور شدن نهال آزادی و دموکراسی این مملکت، تلاش‌های بسیار کرده و سختی‌های فراوان کشیده‌اند. تاریخ این مرز پرگوهر بی‌شک به چنین فرزندانی تا ابد افتخار خواهد کرد.

در پایان این نوشتار، بخشی شعری سروده مهدی اخوان ثالث را که در رسای دکتر مصدق سروده است ارائه می‌کنیم. یاد هردوی این نیک‌نامان همواره گرامی باد:

«. ای شیر پیر بسته به زنجیر/ کزبندت ایچ عار نیاید/ سودت حصار و پرک نجاتی/ سوی تو و آن حصار نیامد/ زی تشنه کشنگاه نجیبت/ جز ابر ز هر بار نیامد...»

منتقد

نقدی بر مصدقی‌ها!

احیاگر مشروطه در برابر احیاگران استبداد

اصغر نژنج کهنسویی
کارشناس ارشد تاریخ

مشروطه بزرگ‌ترین ناکامی سوزناک تاریخ ما است. این ناکامی بزرگ، اگرچه محصول معادله‌ای چند مجهولی است و باید در ابعاد مختلف حقوق سیاسی، روانشناسی اجتماعی، جریان‌شناسی فکری و ریخت‌شناسی تاریخی به بازکاوی آن پرداخت اما بسمل مرگ مشروطه را نه نزاع بی‌پایان سیاستمداران مشروطه‌خواه و نه ناکارآمدی حاصل از دوگانه ستیزه‌جوی عامیون- اعتدالیون که استبداد رضاخانی را اندیشه پهلویسم سرود. آخرین دهه قرن سیزده شمسی، مدرسه بزرگی برای تمرین دموکراسی ایرانیان بود، آزمون بزرگی که از ۲۲ تیرماه ۱۲۸۸ با نجات تهران توسط ستارخان و مشروطه‌چی‌ها آغاز و تا سوم اسفند ۱۲۹۹ با کودتای رضاخان و پهلوی ست‌ها پایان یافت. چکمه‌های رضاخان و اندیشه شوونیستی پهلوی‌سازان نگذاشتند ایرانیان، در فرصتی فراخ به تمرین زمان‌پر دمکراسی بپردازند. ده سال، زمان بسیار کمی برای «پدیدش دیگری» در متن سیاست است.

پس از فتح تهران، سنت پادشاهی هزاران ساله فروافتاد و فاتحان تهران که در دو جناح عامیون (دموکرات‌ها) و اعتدالیون (محافظه‌کاران) برابر هم جبهه‌گیری کرده بودند، پیش از آنکه در اندیشه آبادی مملکت، معیشت مردم، امنیت، آرامش و توسعه قانون باشند، در سودای رقابت برآمدند و از قحطی و ناامنی و گرانی و هرج‌ومرج غافل شدند. این یک وضعیت طبیعی بود. مگر در فرانسه چنین نبود؟ دموکراسی فرانسوی محصول دهها سال، نزاع خونین فاتحان و دموکراسی‌خواهان بود. آنان آن‌قدر از دسته هم کشتند که سرانجام یاد گرفتند، وجود دیگری را بپذیرند. دموکراسی‌خواهان همدیگر را می‌زدند اما هرگز هیچ گروهی به صرافت بازگشت دیکتاتوری نیفتاد. دموکراسی، از جنس کن‌فیکون نیست. کاشتنش شاید راحت باشد اما برداشتنش، حوصله بسیار می‌طلبد. اگر همین دعواهای خانگی ادامه پیدا می‌کرد، بی‌شک دموکراسی نهادینه می‌شد اما به‌یکباره، جریانی، از اندیشه تا چکمه تا بن دندان، وابسته به خارج، آمد و زد زیر میز بازی دموکراتیک مردم ایران و دیکتاتوری را با بدترین روش ممکن یعنی کودتا، به سپهر سیاست ایرانی برگرداند. دراوقع، مشروطه شکست نخورد، به قتل رسید.

شوونیست‌ها اگرچه سوار بر ماشین قزاق، بر سیمرغ مشروطه بسمل زدند و به‌پای انگلیسی‌ها قربانی‌اش کردند اما کبوتر آزادی، از تابوت مشروطه پرواز کرد و بر بام خانه ایرانیان نشست و اندیشه دموکراسی را عمیق‌تر از قبل بر جانِ مملکت نواخت. دموکراسی‌خواهانی چون مصدق ماندند تا خون مشروطه هدر نماند. مشروطه اگرچه عمر کوتاهی داشت اما در دل‌وجان سیاست ایرانی، آن‌قدر تنومند شده بود که پهلویسم نتواند مظاهر آن را از بین ببرد. نام و بطن و وجود مشروطه از بین رفت، نظام سلطنت با کمک فاشیست‌ها، قدرتمندتر، مستبدتر و ظالم‌تر از قبل احیا شد اما مظاهری چون مجلس حفظ شد چون تئوریسین‌های سلطنت، فکر می‌کردند، می‌توانند، مجلسی فرمایشی، خودی، گوش‌به‌فرمان و منقاد ایجاد کنند؛ و البته که در دوره‌های مختلف نشان دادند، توان مدیریتِ مجلس را دارند چنانچه نمایندگان مجلس، نه نمایندگان ملت که نمایندگان اعلیحضرت بودند.

فاشیست‌ها برای تثبیت و توسعه استبداد، مقتدرانه تلاش می‌کردند اما در سوی دیگر، دموکراسی‌خواهان نیز برای اینکه بارقه‌های دموکراسی را حفظ کنند، مجاهدانه ایستادگی کردند. این‌چنین شد که شوونیست‌ها، به‌رغم حمایت دولت‌های خارجی، برخورداری از نرم‌افزار بسیار خشن و ضد انسانی پهلویسم و نیز بهره‌مندی از سخت‌افزار بی‌رحم و پرقدرتِ ملیتاریسم نتوانستند، گلوگاه دموکراسی را کور کنند و درنهایت، از دل این گلوگاه‌های بسیار تنگ، شخصیت‌هایی چون مصدق سر برآوردند که اگرچه در قامت آزادی‌خواهان بزرگی چون مشروطه نبودند اما تلاش‌های میهنی‌شان، برای دومین پادشاه متوهم پهلوی و اندیشه‌وران پهلویی است، بسیار گران آمد. او توانست در اوج خفقان پهلوی، مردم را با خود همراه سازد و روزهای باشکوه مشروطه را در خیابان‌های تهران، بازسازی کند. مصدق و مصدقی‌ها بزرگ بودند اما دموکراسی‌خواهی آنان تمام‌قد نبود؛ همان‌طور که بازماندهای جبهه ملی در جریان‌های سیاسی بعد نشان دادند که به‌رغم ادعاها، درجه خلوص دموکراسی که می‌توان به منش، نگرش و روش مصدق و یارانش وارد کرد، همان‌طور که می‌توان درباره همه جریان‌ها و شخصیت‌ها چنین کرد، آن‌ها کار بزرگی کردند. کار بزرگ مصدق اما ملی کردن صنعت نفت نبود، کار بزرگ او تلاش موفق برای بازگرداندن مشروطه به کشور بود. البته پیش از او شخصیت‌های تاریخی بزرگی نیز به احیای مشروطه و پس زدن سلطنتِ فاشیست‌ها اقدام کرده بودند. تلاش برای احیای مشروطه همان چیزی است که در بازخوانی خدمات مصدق و دیگر رهبران دهه‌های بیست و سی مورد غفلت واقع‌شده است. اگر آمریکا به قوانین بین‌المللی التزام می‌داشت، در امور داخلی کشور ایران دخالت نمی‌کرد و با ورود مستقیم اطلاعاتی، امنیتی و نظامی، عملیات ضد ایرانی و ضد انسانی آژاکس را اجرا نمی‌کرد؛ به دلیل فعالیت‌های تحسین‌آمیز مصدق، مشروطه با تمام قوا به ایران بازمی‌گشت و سلطنت فاشیست‌ها تنها دوازده سال بعد از ظهور، به تاریخ می‌پیوست. ناکامی کودتای تیرماه ۱۳۳۰ و کامروایی مصدق، می‌رفت تا خون مشروطه با تمام توان بر رگ‌های سیاسی و فرهنگی کشور جاری شود، رویدادی که می‌توانست تاریخ ایران دگرگون کند و نسل‌های بعدی را سرشار از رفاه و آرامش کند. تاریخ وادی «اگر»ها نیست. در این سرزمین، در اگر نتوان نشست اما می‌توان با بازخوانی رویدادها از قدرت‌گیری اندیشه‌های فاشیستی جلوگیری کرد یا لااقل بر بازگشت فاشیسم هشدار داد. رضاخان اگرچه بر چکمه استوار بود اما آنچه رضاخان را رضاخان کرد، تبلیغ و ترویج اندیشه واپس‌گرای توسعه آمرانه و میلیتاریسم سیاسی توسط مردان اتوکشیده‌ای بود که از مشکلات فضای سیاسی آخرین دهه قرن سیزده را که دهه دموکراسی‌آزمایی ایرانیان بی‌وجود پادشاه خودکامه بود، سوءاستفاده کردند و به مجلات، کتاب‌ها، سخنرانی‌های رسمی و غیررسمی، پهلویسم را تئوریزه کردند.

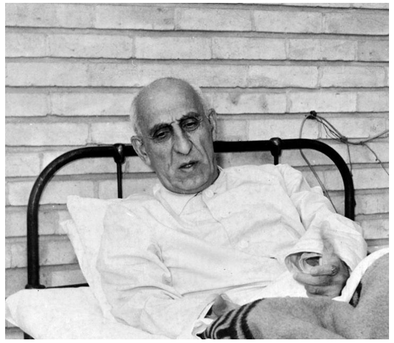

مصدق و مصدقی‌ها بزرگ بودند اما دموکراسی‌خواهی آنان تمام‌قد نبود؛ همان‌طور که بازماندهای جبهه ملی در جریان‌های سیاسی بعد نشان دادند که به‌رغم ادعاها، درجه خلوص بالایی از دموکراسی را نداشتند. باوجود انتقادات جدی که می‌توان به منش، نگرش و روش مصدق و یارانش وارد کرد، همان‌طور که می‌توان درباره همه جریان‌ها و شخصیت‌ها چنین کرد، آن‌ها کار بزرگی کردند.

بازتاب

بررسی علت انفعال سینما در به تصویر کشیدن بحران‌های سیاسی

فیلمفارسی تکمیل کننده سیاست‌زدایی در دولت‌ها!

مهران جهرانی
منتقد

یک:

سینمای ایران خصلتی دیرینه در درون خود دارد که نتیجه مستقیم صنعت فرهنگ پنهان‌کارش است. این خصلت همان دور زدن بحران‌ها، دهشت‌ها، فسادها و فروپاشی‌هایی است که بسیاری از فیلم‌هایی ایرانی یا فاقد انعکاس آن‌اینند یا از آن‌ها عبور می‌کنند یا با مخدوش کردنشان در جهت هم‌سویی با سیاست مسلط، بازتابی خیانت کارانه به حقیقت آن‌ها به دست می‌دهند. این نوشتار به همین سبب از تحلیل زیبایی‌شناختی سینما دور می‌شود و بیشتر به تفسیر این فقدان مهم می‌پردازد.

دو:

این فقدان در ظاهر خود طبعاً با سانسور و فرهنگ سانسور ارتباطی تنگاتنگ دارد؛ اما این‌همه داستان نیست؛ و پاسخ دم‌دستی سانسور اجازه پرداخت به این موضوعات را نمی‌دهد دور زدن صورت‌مسئله و توجیه آن است. سانسور که در حقیقت حالتی بر نوسان از قانونی بازدارنده است به‌تدریج روحیه پذیرا و پنهان‌کار را تقویت می‌کند و هدفش هم همین است که فیلم‌ساز یا هنرمند را مدام از حضور خودش آگاه و دور کند. به‌تدریج تفکر انتقادی به علیه خودش تبدیل می‌شود و خودش را سلاخی می‌کند تا مقبول قانون پنهان‌کار قرار گیرد و از چرخه سرمایه عقب نماند. برای مثال اگر به فوران وحشتناک فساد اقتصادی در یک دهه اخیر بنگریم و اگر بخواهیم ردپای سینما را در آن دنبال کنیم یا تلاش فیلم‌سازی را برای نقد پیگیری کنیم به بن‌بست می‌خوریم. منظور از نقد فساد اقتصادی بازتاب گل‌درشت فساد دولتمردان نیست، سینمای ایران از عفونت‌های این فسادها هم در لابه‌لای زیست مردم و در تاروپود جامعه عبور کرده است. رخشان بنی اعتماد سال گذشته در مصاحبه‌ای گفته بود اگر اجازه ساخت فیلم درباره فسادها را می‌دادند می‌شد جلوی گسترش آن را گرفت (نقل به مضمون) این گفته‌ای انتقادی بنی اعتماد هم از دیوار محکم سانسور خبر می‌دهد و هم حلقه مفقوده‌ای را افشا می‌کند. آخرین فیلم او یعنی قصه‌ها با تمرکزی شایسته بر وضعیت اقتصادی درشیب زوال افتاده آدم‌هایش نور به این تاریکی می‌اندازد. سکاس عزیمت کارگران واخورده برای به دست آوردن حقوق خود در ماشین افشایی مهم از فسادی گسترده بر پهنه اقتصادی این سرزمین است. آدم‌هایی مستأصل که چرخه سرمایه و فساد ذاتی‌اش آن‌ها را به بیرون پرت کرده است. بنی اعتماد با بی‌تفاوتی از این مسئله عبور نمی‌کند و در هجمه سانسور علیه آن می‌ایستد. دست‌های پنهان‌کار و فاسد کسانی که در همان فصل فیلم سعی بر خفه کردن این اعتراض دارند به‌خوبی در زیر متن خود طرد توده و مردم را از پول و حقشان نشان می‌دهد.

در فیلم سگ‌کشی ساخته بهرام بیضایی هم همینطور فیلم‌ساز بر محیطی که اخلاق پول و سرمایه، یگانه اخلاق آن است تمرکز می‌کند و در این سفر فساد از جز تا کل را در بستر خصوصی، اجتماعی و سیاسی آشکار می‌کند. فستیوال چشم‌چرانی آدم‌های فیلم در نگاه درنده‌شان به گل‌رخ امنیت اجتماعی را به‌کلی ویران می‌کند. در حقیقت سگ‌کشی همزمان مرگ ارتباط و متلاشی شدن حریم‌ها را هم فریاد می‌زند؛ و این نگاه از مجرای فساد اقتصادی خودش را نشان می‌دهد. فسادی که از اقتصاد شروع می‌کند و تا گوشت آدمی را خواهد جوید.

سه:

فیلم فارسی چه پیش از انقلاب چه پس‌ازآن مستخدم ابله و مطیع سیاست مسلط بوده است. هم سو با کام آن و در خیانت مدام به واقعیت. عمده سینمایی ایران در پیش از انقلاب از مهم‌ترین مسائل ایران عبور می‌کند و جایش از هرزه‌گردی‌های قهرمان‌های مسخره و شمسی پهلوان و گنج قارون‌ها می‌گیرد. خوراکی مناسب برای جامعه تباه‌شده آن دوران که با بلاهت کیف می‌کرد هم‌طور که این کیفور شدن از با کمترین هزینه ممکن برای بیگانگان جایگزین مشروطه شد. متأسفانه آنان که دیکتاتوری را جایگزین مشروطه کرده‌اند به‌جای اینکه بدنام‌ترین مردان تمام تاریخ ایران قلمداد شوند، اکنون توسط مجلات روشنفکری زمانه ما، در قامت گاندی و ماندلا به‌مثابه منجی ایران، تبلیغ می‌شوند. تاریخ مصدق را باید بارها و بارها خواند تا یادمان بماند، هر دو دیکتاتور پهلوی با کودتای وابسته به خارج و با حمایت فاشیست‌های وطنی برجا ماندند که اگر آنان نبودند ما اکنون یک‌صد و ده سال پس از مشروطه همچنان در سودای پاسخ به ناکامی‌های مشروطه نبودیم. ظهور مصدق تلاش ارزنده‌ای برای بازگشت مشروطه بود که باوجود توفیق درخشان، قربانی تصمیم آیزنهاور شد. متهم ردیف اول قتل‌عام دموکراسی، نه محمدرضا، نه آیزنهاور و نه شعبان بی‌مخ که متفکران اتوکشیده‌ای هستند که در مجلات، کتاب‌ها، سخنرانی‌های رسمی و غیررسمی، پهلویسم را تئوریزه کردند.

فیلم فارسی چه پیش از انقلاب چه پس‌ازآن مستخدم ابله و مطیع سیاست مسلط بوده است. هم سو با کام آن و در خیانت مدام به واقعیت. عمده سینمایی ایران در پیش از انقلاب از مهم‌ترین مسائل ایران عبور می‌کند و جایش از هرزه‌گردی‌های قهرمان‌های مسخره و شمسی پهلوان و گنج قارون‌ها می‌گیرد.

پژواک

نسل‌های سوخته در کودتا

حمید احراری
روزنامه نگار

به باور منع فرض اتفاق نیفتادن کودتا مثل فرض توقف تاریخ، فرض در باب محالات است. اگر به معنای این پرسش دقت کنیم، این پرسش در درون خود پاسخی را طرح می‌کند. به‌بیان‌دیگر ما داریم نتایج و بازتاب‌های کودتای ۲۸ مرداد را بررسی کنیم، نه اینکه یک آرزوی محال را بازنمایی کنیم. اولین نتیجه کودتای ۲۸ مرداد، کند شدن پروژه دموکراسی‌خواهی ایران است. کودتا این پروژه را برای چندین دهه به عقب راند. ما هنوز به سطح دموکراسی واقعاً موجود دهه بیست نرسیده‌ایم. رسانه‌های ما در نیم‌قرن گذشته، به‌جز سال‌های نخست پس از انقلاب، هرگز به میزان سال‌های ۳۱ و ۳۲ آزاد نبوده‌اند. هنوز فضای نقد و گفت و گو به‌اندازه سال‌های دهه ۲۰ و ابتدای ۳۰ گشوده نشده است. جالب این که همین روزها صحبت از جرم بودن توهین به مسئولان نظام است. درحالی‌که در آن سال‌ها مفهومی به نام توهین به مسئولان نداشتیم. توهین به مقام سلطنت پس از کودتا باب شد و با تغییر نام در این سال‌ها احیاشده است. آثار اقتصادی کودتا تاکنون به‌درستی بررسی نشده است. من دریچه را باز می‌کنم که شاید روزی کسی به آن بپردازد. کمترین اثر اقتصادی کودتا، احیای الگوی «نفت‌فروشی - دلالی - ملاکی» است. هسته اصلی تولید ارزش در همان نفت است و آن دوتای دیگر حاصل ساخت قدرت سیاسی است. هنوز هم ما اسیر این الگوی اقتصادی هستیم. همه دیدیم که در سال‌های گذشته، وابستگی اقتصادی به نفت، چه بر سر مردم آورد. تا فروش نفت متوقف شد، صنایع ما دچار رکود شدند، تورم با ۴۲ درصد رسید. اگر چند ماه دیگر تحریم‌ها ادامه می‌یافت، دولت نمی‌توانست حقوق معلمان و کارمندانش را پرداخت کند. به‌زودی دچار قطع برق و آب می‌شدیم. کشور و دولت بحران بزرگی را پشت سر گذاشتند. این سطح از وابستگی به نفت، نتیجه اقتصاد کودتایی است. همیشه دولت‌های اقتدارگرا با خلأ مدیریت خود را در نیم‌قرن گذشته (باستثنای دهه ۴۰) با پول نفت جبران کرده‌اند. سیاست‌های اقتصادی دهه ۵۰ بسیار شبیه به سیاست‌های اقتصادی ۸۸-۹۱ بوده است. در آن سال‌ها پول فراوان نفت و ریخت‌وپاش‌ها و طرح‌های عمرانی نیمه‌تمام و بلندپروازی‌ها عوام‌پسند باب شده بود. در همین دو دوره سازمان برنامه به محاق می‌رود و نظام بودجه کشور عباسقلی‌خانی می‌شود؛ یعنی بودجه کشور چیزی شبیه به صندوق صاحب‌منصبان و هزار فامیل می‌شود. در دوره مصدق ما نظام بودجه‌ریزی اصولی و قانونمند داشتیم. حتی رییس دولت، یک درصد در اجرای این قانون تخطی نمی‌کرد. خوب الآن عقب‌ماندگی اقتصادی ایران محصول نظام کودتایی است. این بدان معنا نیست که اگر کودتا نمی‌شد، ما در این چهل سال گذشته، این‌همه فساد و خیانت به اقتصاد کشور را نداشتیم. کودتا یک حلقه از حلقه‌های این زنجیره انحطاط است. ما در آستانه قرن بیست و یکم اگر با نرخ رشد صفر درصد و یک درصد دست‌وپنجه نرم می‌کنیم، دلیلش کودتای ۲۸ مرداد نیست، دلیلش همان چیزی است که به کودتای ۲۸ مرداد انجامیده است. نظام دولت در ایران، بر اساس تمرکز قدرت اقتصادی در دست یک طبقه حکومتی استوارشده است؛ یعنی سرمایه‌داران همان مدیران سیاسی هستند و مدیران سیاسی همان سرمایه‌داران هستند. سرمایه‌داری ملی که در دوران مصدق و در فاصله سال‌های ۱۳۱۰ تا ۱۳۳۰ و بعدها در دهه ۴۰ در حال بالیدن بود، با کودتا و شبه‌کودتاهای بعدی به محاق رفت. طبقات نوکیسه سرمایه‌دار از درون همین ساخت قدرت و از طریق دست بردن به اموال عمومی و پرداخت نکردن مالیات و تمرکز سرمایه در بخش املاک و مستغلات، تولید ملی را با واردات جایگزین کردند. اکنون حدود ۷۳ درصد سرمایه‌های کشور در بخش املاک و مستغلات راکد شده است. این فرایندی است که پس از کودتا آغاز شد و امروز در بالاترین مرحله رشد خود است و در این سال‌های اخیر به مرز فروپاشی ساختاری رسیده است. به‌طورکلی ما پس از کودتا با حاکمیت سه‌گانه سرمایه‌داری املاک، سرمایه‌داری نظامی و سرمایه‌داری تجاری (دلال)، روبرو هستیم. بانکها نیز در همین دوره نقش صندوق این ساختار را بازی می‌کنند. کودتای ۲۸ مرداد این ملت را در ساخت اقتصادی ایران اداره کرد. از همین رو شما در اوج رشد صنعتی ایران در دهه ۵۰ نزاع این ملت را با صنعت کشور شاهد هستم. از درون همین ساخت اقتصادی است که به تعبیر پولارتنی دولت فرا طبقاتی سامان می‌یابد. این‌ها یک درصد از مردم کشور هستند که بر ۹۹ درصد حکومت می‌کنند. وجه سوم کودتا، وجه فرهنگی آن است. شما به ادبیات ایران نگاه کنید، بزرگ‌ترین شاعران معاصر ایران تجربه شعری‌شان را در آستانه مشروطه و دهه ۲۰ آغاز کردند. این‌ها در تمام دهه ۳۰ خاموش هستند و با رواندن همان حرف‌های گذشته خود را با چاشنی یأس و دل‌مردگی بازخوانی می‌کنند. هر کودتا و شبه کودتا و سرکوب خشونت‌بار، خاک مرگ را بر هنر و ادبیات می‌پاشد. این‌همه دل‌مردگی و یأس در شعر شاملو و اخوان نتیجه همان کودتاست. یک شعری را شاملو به نظرم در سال ۳۷ یا ۳۹ گفته باایین مضمون:

تشنه آنجا به خاک مرگ نشست
کاتش از آب می‌کند پیغام!
یا در شعر بلند کیفر می‌گوید:
در این‌جا جز زندان نیست
به هر زندان دوچندان نقب، در هر نقب چندین حجره، در هر حجره چندین مرد در زنجیر...

و در ادامه می‌گوید:

در این زنجیرباز هستند مردانی که در روپاپشان هر شب زنی در وحشت مرگ از جگر برمی‌کشد فریاد.

ببینید که در این شعرها چقدر از مرگ سخن به میان آمده! این تصویر تلخ مرگ‌اندیشان را در شعر سایه هم که اهل مبارزه سیاسی است، می‌بینیم:

چه پر خون نوشتند این سرگذشت
دلی کو کزین غصه پر خون نگشت؟
خردمند دیرینه خوش می‌گریست
اگر مرگ داد است بیداد چیست؟

در داستان گردالب صادق هدایت هم آنجایی که بهرام میرزا خودکشی می‌کند و آن تصویر تلخ پاشیده شدن مغز بهرام میرزا بر روی بالش و مژه‌های خون‌آلود و آن تخیلات همایون، همان تصویر بازسازی‌شده تیربارن فاطمی و افسران تودهای را بازسازی می‌کند. اوج این یأس و مرگ‌اندیشی را در فروغ فرخزاد می‌بینیم. که می‌گوید:

گمشده در غبار شوم زوال
ره تاریک مرگ می‌سپرم

این‌ها گوشه‌ای از بازتاب سرکوب سیاسی و اختناق پس از کودتاست. امروز نسل جدید خاطرات سرکوب خودش را دارد، از آن تجربه فاصله گرفته و صنعت رسانه و به‌خصوص ماهواره‌ها دارند، کودتاها را بزک می‌کنند.

با هر کودتا در ایران، یک نسل سوخته است. با هر نسل‌سوزی، فساد، تباهی و فرصت‌طلبی اقتصادی بازتولید می‌شود. همان آدم‌هایی که برای توسعه و پیشرفت کشور تلاش می‌کردند، به دنبال بریدن گوش ملت و غارت اموال عمومی می‌روند. بر پیشانی حاکمان پس از کودتا نوشته‌اند: «پول، زود، زیاد».

در آن سال‌ها پول فراوان نفت و ریخت‌وپاش‌ها و طرح‌های عمرانی نیمه‌تمام و بلندپروازی‌های عوام‌پسند باب شده بود. در همین دو دوره سازمان برنامه به محاق می‌رود و نظام بودجه کشور عباسقلی‌خانی می‌شود؛ یعنی بودجه کشور چیزی شبیه به صندوق صاحب‌منصبان و هزار فامیل می‌شود.

چهار:

فیلم فارسی تکمیل‌کننده سیاست‌زدایی در دولت‌هاست. دور کردن مداوم مخاطب از واقعیت و نزدیک کردنش به هیروت و دروغ، شیزوفرنی موردعلاقه سیاست مسلط را تولید می‌کند. شیزوفرنی‌ای که درآن مخاطبان ارتباط خود را با واقعیت از دست می‌دهند و بعد فراموشش می‌کنند؛ و در پنهان‌کاری دولت‌ها و قانون ناخواسته همکاری می‌کنند؛ و به این پنهان‌کاری وهیروت چنان عادت می‌کنند که خودبه‌خود در مواجهه با دهشت همشان سرشان را برمی‌گردانند. فیلم فارسی همواره روشی کثیف در تحلیل فقر و مشکلات اقتصادی دارد. اینکه پول چیز بدی است و معنویت بسیار خوب است و آدم چیزی هم که نداشته باشد دل‌خوش و معنویات داشته باشد خوشبخت است. فکر نکنید که این‌ها تنها متعلق به گنج قارون و ممل آمریکایی و ...است. سریال‌های مزخرف تلویزیونی و فیلم فارسی‌های دو سه دهه اخیر سرشار از فریب‌هایند. داستان پوپولیستی و بی‌ریخت مرادی کرمانی یعنی مهمان مامان با دست‌پخت داریوش مهرجویی (که ید تولایی در سال‌های اخیر در جفنگ سازی و فیلم فارسی دارد) تبدیل به فیلمی فریب‌کار و یک فیلم فارسی تازه شده است. فقر که سیاست مسلط آن را سکویی به رستگاری می‌داند تا مردم را از چرخه پول بیرون بیندازد: اینجا هم مایه دل‌خوشی شخصیت‌های ابله فیلم است. نداری و بدبختی دل‌خوشی و مهر می‌سازد و همین‌طوری همه‌چیز جور می‌شود تا جهل همچنان باقی است. اگر به وقایع مختلف، زخم‌ها و بحران‌های پیش از انقلاب نگاه کنیم بازهم چون اکنون ردپایی در بیشتر فیلم‌ها نمی‌یابیم (فیلم‌سازان پیشرو و منتقد و در اقلیت را کنار بگذارید و به اکثریت بنگرید) جالب است واقعه بزرگ و تلخ کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بازتاب شایسته‌ای ندارد. چه پیش و چه پس از انقلاب. در عوض صنعت فرهنگ نه‌تنها آن را بدل به سرگرمی تلویزیونی و سینمایی می‌کند. بلکه مدام بیننده را دچار اختلال در ادراک آن می‌کند و با بازتاب‌های فریب‌کارانه‌اش آن را از واقعیت‌های اصیلش تهی می‌کند. به سریال کیف انگلیسی نگاه کنید. یک سرگرمی شیک با نگاهی اخته و پنهان‌کار در شرح و تحلیل آن واقعه. در حال حاضر شعبان بی‌مخ لات مشهور ایرانی یکی از برجسته‌ترین شخصیت‌های کودتای ۲۸ مرداد است. تمرکز مسخره سریال‌ها بر او و حتی ریتم جزییات رفتارش دست‌پخت صنعت فرهنگی ست که نگاه متمرکز بر آن حادثه را گم می‌کند و به‌جایش هرزه‌نگاری و لات پژوهی قرار می‌دهد. تصاویر تکراری و مسخره، مثل مصدق در حال داد زدن، آیت‌ا... کاشانی خردمند و دلسوز و شبه شخصیت‌هایی ناراحت از کودتا تنها و تنها خیانت به آن واقعه است. در لابه‌لای آن قصه حلقه‌های مفقوده بسیاری است که ازقضا؟ همگی گم‌شده‌اند؛ و جایش را تکرار و تکرار همان ویژگی بارز فاشیسم گرفته است. تکراری که به‌تدریج دروغ‌ها و دست‌کاری‌ها را در ناخودآگاه جمعی یک سرزمین تزریق می‌کنند.

پنج:

مستحیل شدن فرهنگ در سرگرمی، اتوپیای صنعت فرهنگ است. سترون شدن از نقد و رویکرد انتقادی و اپیدمیک شدن ابتذال از بزرگ‌ترین یاری‌رسانان به دولت‌ها برای دور کردن توده از واقعیت و خلع سلاح کردنش از حیث تأثیر بر اجتماع و سیاست است. روحیه پذیرای موجود در اجتماع ما خلق‌الساعه نیست بلکه نتیجه همه این عوامل باهم است. فرهنگ بی شامی صرف شود. فیلم به ریاکارانه‌ترین شکل ممکن از فقر و فقدان خوشبختی و زیبایی می‌سازد. مثل‌اینکه شما از مستراحی متروک بوی ادکلن بشنوید. نتیجه‌گیری خام‌دستانه و فاشیستی همزمان مرادی کرمانی و مهرجویی حاصلش فیلمی دروغ‌گوست که بینندهاش را با هیروتی گندیده ارضا می‌کند.

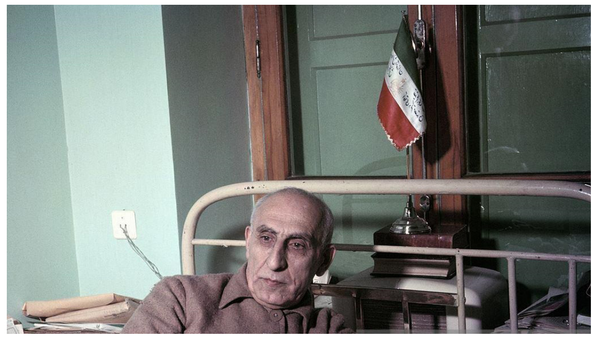

چرایی که محمد مختاری از آن سخن می‌گفت حال بسیار عفونی‌تر و وخیم‌تر است. مسخ ذهنی از طریق سرگرمی مداوم و سیاست‌زدایی بی‌وقفه و شلیک کارخانه‌های هیروت سازی در فرهنگ پرسش را تبدیل به پذیرفتن کرده است و قناعت افسارگسیخته را گسترش داده است. شبح سیری‌ناپذیر ابتذال، اذهان را تسخیر کرده است. در این میان فیلم فارسی‌ها مدام تولید می‌شوند و یکی از بدترین نتایج آن در پنجاه سال اخیر، از بین رفتن منطق و پیشروی وقاحت و افسارگسیختگی بوده است. این را می‌توانید به‌کل و جز تعمیم دهید و نمایش ویرانی منطق را در بسترهای مختلف بنگرید. تصور ساده لوحانه ای که فیلم فارسی و سریال‌ها و برنامه‌های تلویزیون را تنها نوعی سرگرمی می‌داند می‌تواند ویرانگر بودن آنان را به‌تدریج در مخاطبان و کل جامعه ببیند. حال دیگر فساد در نتیجه‌ای عادی شدنش به خون زده و مسمومیتی سفت‌وسخت را رقم‌زده است. ناخودآگاه جمعی ایرانی به نظر می‌آید باز قصد عادت به این‌ها را هم دارد تا راحت‌تر و تهی‌تر روزمره‌اش را سپری کند؛ و در سکوت و پنهان‌کاری حاد تزلزل‌ناپذیر به بحران‌هایش با بخندد، یا فراموششان کند یا دورشان بزند و یا با احترامی ویژه به سیاست مسلط به آن‌ها عادت کند. محمد مختاری در یک

ایده

ذهنی خلاق در کارآفرین بالقوه

اسیمهدی جابری
روزنامه‌نگار

انسان خلاق، انسانی است که برایش بن‌بست معنی ندارد، او با توکل به خالق یکتا به جلو پیش می‌رود و دائماً در ذهنش طوفانی از اندیشه است. وقتی ایده جدیدی در سر داشته باشید برخی از مردم شما را جدی نمی‌گیرند. آری شما باید رفتاری خاص داشته باشید تا پیشرفت کنید، چراکه اکثریت جامعه قابلیت ایجاد شرایطی جدید برای خلاقیتی رو به جلو را ندارند. اگر حساب‌شده و تحت یک مطالعه دقیق با داشتن پتانسیل مناسب پا در مسیر عمل گذارده‌اید، پس در مقابل طعنه‌ها و تحقیرها واکنش نشان ندهید و به غریزه‌تان اعتماد کنید و جلو بروید. وقتی ایده ارزشمندی دارید که محصولتان فضای خالی بازار را پر می‌نماید دیگر تعلل معنی نمی‌دهد، اگر هدف شما تولید محصولی است که بازارش جدید و چشمگیر است، باید به جلو یورش ببرید و ایده‌تان را عملی نمایید. معمولاً مردم عادی نمی‌توانند خارج از عرف و چارچوب فکری ثابت، فکر کنند و همیشه تصور می‌کنند ایده‌هایی که تا به امروز اجرا شده بهترین ایده‌هایی هستند که می‌توانستند به وجود بیایند؛ اما کارآفرین شورشی است و همیشه به دنبال جایگزین‌های بهتر و به دست آوردن فرصت‌های برتر است. دیوید مک کارلند از استادان روانشناسی دانشگاه هاروارد آمریکا که اولین بار نظریه روانشناسی توسعه اقتصادی را مطرح نمود، معتقد است که عامل عقب‌ماندگی اقتصادی در کشورهای درحال‌توسعه مربوط به عدم درک خلاقیت فردی است. بنا بر عقیده وی با یک برنامه صحیح تعلیم و تربیت می‌توان روحیه کاری لازم را در جوامع تقویت نمود، به‌گونه‌ای که شرایط لازم برای صنعتی شدن جوامع فراهم آید. کارآفرینان با صحبت درباره کارآفرینی، هیجان‌زده می‌شوند زیرا احساس زندبودن می‌کنند، آن‌ها آزادانه مسیر خود را انتخاب می‌کنند، برای خود تصمیم‌گیری می‌کنند و اشتباه می‌کنند، آری اشتباه می‌کنند! اما قطعاً اشتباهشان آن‌ها را متوقف نمی‌نماید. یک کارآفرین خلاق نه‌تنها محدودیتی در به دست آوردن پول برای خود متصور نمی‌شود بلکه ازلحاظ رشد شخصی و رضایت باطنی هم این‌گونه است. کارآفرینان شاید همگی ثروتمند نباشند اما احساس غنا می‌کنند. تأمین مالی برای ایجاد شرکت‌های جدید و در حال رشد را می‌توان یکی از جنبه‌های مثبت چارچوب کاری به شمار آورد که متأسفانه به دلیل به حاشیه رفتن وظایف بانک‌ها و نظام بانکداری در بازه سال‌های ۸۷ الی ۹۲ ضربه جبران‌ناپذیری به کارآفرینی زده شد. متأسفانه مدیران بانکی در دولت قبل با چرخش سودآگراانه سرمایه بانک‌ها به‌جای حمایت بخش تولید به خریدوفروش زمین پرداختند و با دلالی زمین به تورم دامن زدند.

تحقیق

جایگاه ایران در کارآفرینی

آمارها نشان می‌دهد رتبه ایران در شاخص کارآفرینی در سال‌های گذشته نه‌تنها بهبود نیافته، بلکه هرساله این شاخص پله به پله پایین آمده و افول کرده است. هرچند که در دو سال گذشته ایران در برخی شاخص‌های کارآفرینی رشد داشته است. همچنین شاخص جهانی کارآفرینی در سال ۲۰۱۵ میلادی، حاکی از رشد ۱۲ درصدی و ارتقای ۷ رتبه‌ای ایران دارد. این در شرایطی است که آنچه در نظریه‌های اقتصادی به تشریح کارآفرینی پرداخته‌شده است، کارآفرین را نیروی محرکه و موتور توسعه اقتصادی می‌دانند. کارآفرین، فردی است دارای ایده و فکر جدید که از طریق ایجاد یک کسب‌وکار با بسیج مناسب منابع که همراه با مخاطره مالی، اجتماعی و حیثیتی است، محصول یا خدمت جدیدی را به بازار ارائه می‌دهد. آخرین آمارها و بررسی‌های دفتر دیده‌بان جهانی کارآفرینی در ایران از شاخص کارآفرینی در ۱۲ محور حاکی از آن است که در سال ۱۳۹۳ شاخص درک فرصت کارآفرینانه نسبت به سال ۱۳۹۲ حدود ۹ درصد، شاخص قصد کارآفرینانه ۶ درصد، شاخص ترس از شکست یا عدم خطرپذیری یک درصد، شاخص کارآفرینی به‌عنوان یک گزینه کاری ۱۲ درصد، شاخص منزلت اجتماعی کارآفرینان ۶ درصد و شاخص توجه رسانه‌ای به کارآفرینی ۵ درصد کاهش‌یافته است. شاخص نوآوری نیز برابر ۸ درصد بوده؛ درحالی‌که در سال ۱۳۹۲ به ۱۳۰۹ درصد افزایش‌یافته بود.

روبه رو

محمدهادی جامعی در گفت‌وگو با آیت ماندگار:

پیشرفت کارآفرینان درگرو نگاه دولتمردان

گروه اجتماعی: محمدهادی جامعی یکی از مدیران موفق بخش خصوصی کشور است که سابقه سه دهه فعالیت اقتصادی را در کارنامه خود دارد. وی بر این باور است که هر فرد برای شکوفایی و اثبات در حوزه فعالیت خود، باید قدرت بالای ریسک‌پذیری را داشته باشد و در این راستا هرچه شجاعت توأم با منطق بیشتر شود بازدهی و خروجی کار هم به همان میزان بالا می‌رود. البته بخشی از موفقیت مدیران، بستگی به فضای عمومی جامعه و نگاه دولتمردان دارد. در هر کشوری اگر حمایت از کارآفرین و سرمایه‌گذار در دستور کار نباشد مسیر رشد و بالندگی کند و یا متوقف می‌گردد.

■ مهم‌ترین ویژگی‌های یک مدیر موفق را در چه می‌دانید؟

هر فردی که بنا داشته باشد در حوزه‌ای موفق شود باید نسبت به آن کار متعهد باشد و از قدرت تصمیم‌گیری برخوردار باشد. اتلاف وقت و مردد بودن یکی از اصلی‌ترین موارد عدم موفقیت است. پس از تصمیم‌گیری باید بااقدرت به دنبال اجرا رفت و سریع‌ترین راه را برای نتیجه گرفتن طی کرد. مشورت و خردجمعی در همه کارها نسخه شفابخش است و هرگاه افراد از این عامل حیاتی فاصله بگیرند به مشکل برمی‌خورند. در فرایند کار و هنگام برخورد با مشکل نباید جا زد بلکه باید مسیری جدید را کشف کرد و باروحیه و باصلابت راه را ادامه داد. یک مدیر برای رسیدن به موفقیت نباید خیلی خوبی خود را درگیر جزئیات کند زیرا وسواس بیش‌ازحد، فرد و سیستم را از اصل هدف دور نگه می‌دارد. کسب‌پذیری تا حدی که همراه با منطق باشد شجاعت است. ازاین‌رو ریسک توأم باعقل می‌تواند نقشه راه مدیر موفق باشد. رعایت اخلاق، ازخودگذشتگی و تزریق روحیه و پاداش به زیرمجموعه از دیگر عوامل اساسی در موفقیت یک مدیر است.

■ جنسیت در انتخاب مدیر و حمایت افراد در کشور ما چه شرایطی را دارد؟

به‌هرحال در کشور ما حضور مردان در منصب‌های دولتی و بخش خصوصی به‌مراتب بیشتر از زنان است و در همین رابطه در برخی مواقع در حق زنان اجحاف‌هایی هم صورت گرفته است. هرچند زنان هم خود در این راستا مقصرند و کمتر دیده‌شده که از تمام توان و پتانسیل خود برای تبدیل‌شدن به مدیر موفق استفاده کنند. البته بخش زیادی از این اتفاق ریشه در نگاه فرهنگی جامعه دارد. خوشبختانه در این سال‌های اخیر وضعیت زنان به‌مراتب بهتر از گذشته شده است و امروز ۴۰٪ از کارآفرینان کشور را زنان تشکیل می‌دهند. من تصور می‌کنم اگر زنان ایران کمی بیشتر به یکدیگر اعتماد کنند در آینده شاهد ظهور و بروز زنان مدیر و کارآفرین بیشتری خواهیم بود.

■ به نظر شما در شرایط کنونی، مسئولین از کارآفرینان آن‌طور که بایدوشاید حمایت می‌کنند؟

در اینجا لازم است دو نکته را بیان کنم. اول آنکه فرهنگ کارآفرینی در کشورمان کم‌کم در حال جا افتادن است و اگر درگذشته و حتی هم‌اکنون به نحو احسن حمایتی صورت نگرفته به خاطر نبود این فرهنگ بوده است یعنی مسئولین آن اعتماد لازم را به کارآفرینان نداشتند که خوشبختانه به‌مرور این مسئله در حال حل شدن است. نکته دوم اینجاست که وقتی چرخ اقتصادی مملکت درست نچرخد این آسیب به تمام بخش‌ها وارد می‌شود و کارآفرینان هم از این موضوع مستثنی نیستند. وقتی بودجه لازم در کشور نباشد نمی‌شود امکانات قابل قبولی را در اختیار کارآفرینان یا سرمایه‌گذاران گذاشت. در سال‌های اخیر که تحریم‌ها با سخت‌ترین شرایط به کشور تحمیل شد این عدم‌حمایت به دلیل نبود بودجه کافی خودش را خیلی پررنگ‌تر از همیشه نشان داد. به عبارتی در این سال‌ها که فرهنگ کارآفرینی جا افتاد با مشکل کمبود بودجه و عدم‌حمایت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری از سوی مسئولین روبرو شدیم. امیدوارم در دوران پسابرجام تحریم‌ها هم به‌مرور برداشته شود تا شرایط و فضای سالم اقتصادی با حمایت دولتمردان ایجاد شود.

■ نگاه دولتمردان به کارآفرینان به چه نحوی است؟

متأسفانه در کشور دچار سیاست زدگی شده‌ایم و سیاست در تمام ابعاد زندگی قابل‌مشاهده است. گاهی یک کارآفرین به دلیل آنکه مواضع غیرهمسویی با مدیر مربوطه دارد باعث می‌شود از کمک آن تشکیلات محروم شود و یا برعکس گاهی هم نگاه مدیران دولتی به کارآفرینان نگاه جناحی نیست و از روی بی‌اعتقادی و بی‌اعتمادی حمایت لازم را از کارآفرین به عمل نمی‌آورند. به‌هرتقدیر ابتکار عمل در دستان دولتمردان است و کارآفرینان پیشرفت خود را درگرو تصمیمات مدیران ارشد می‌دانند. چه در ایران و چه در هر کشور دیگری اگر مدیران تصمیم گیر و تصمیم‌ساز از را به عمل نیاورند مسیر رشد و بالندگی کند و یا متوقف می‌شود.

■ در پایان اگر حرف خاصی دارید بفرمایید؟

در کشورمان افراد خوش‌ذوق زیادی داریم که برای موفقیت در حوزه کاری خود نیازمند حمایت دولتی هستند. گاهی برخی از این افراد برای پیشرفت محتاج به یک وام چندمیلیونی هستند ولی به خاطر همین مقدار پول اندک از کار بازمی‌مانند. گاهی هم دیده می‌شود که بعضی از نهادهای دولتی اسرافی‌های بی‌حدوحصری می‌کنند که اگر آن هزینه‌ها انجام نمی‌شد، آب از آب تکان نمی‌خورد.

■ در فرایند کار و هنگام برخورد با مشکل نباید جا زد بلکه باید مسیری جدید را کشف کرد و باروحیه و باصلابت راه را ادامه داد. یک مدیر برای رسیدن به موفقیت نباید خیلی خود را درگیر جزئیات کند زیرا وسواس بیش‌ازحد، فرد و سیستم را از اصل هدف دور نگه می‌دارد.

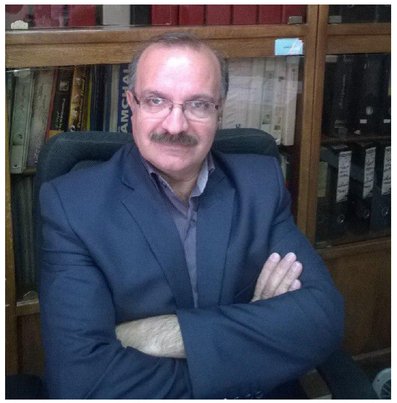

■ خوشبختانه در این سال‌های اخیر وضعیت زنان به‌مراتب بهتر از گذشته شده است و امروز ۴۰٪ از کارآفرینان کشور را زنان تشکیل می‌دهند. من تصور می‌کنم اگر زنان ایران کمی بیشتر به یکدیگر اعتماد کنند در آینده شاهد ظهور و بروز زنان مدیر و کارآفرین بیشتری خواهیم بود.

نگرش

چشم امید کارآفرینان به مجلس دهم

رویکردهای نوین در فراکسیون کار و کارآفرینی

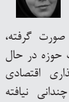

مرجان کاوسی
فعال سیاسی

بر اساس آمار و تحقیقات صورت گرفته، سیاست‌گذاری کارآفرینی یک حوزه در حال ظهور از جریان سیاست‌گذاری اقتصادی است که کماکان توسعه چندانی نیافته است. سیاست کارآفرینی انتقال از یک حوزه مدیریت‌شده اقتصادی به یک حوزه کارآفرینانه مبتنی بر دانش و مهارت است و هدف از آن مساعدسازی فضای کسب‌وکار برای افراد و شرکت‌های کوچک به‌منظور غلبه بر نامعادلی بازار و بهبود وضعیت رقابتی آن‌هاست. به‌طورکلی می‌توان گفت کشورهایی که در سال‌های اخیر به موفقیت‌های اقتصادی بزرگ دست‌یافته‌اند، کشورهایی هستند که به توسعه کارآفرینی توجه بیشتری داشته‌اند؛ اما باید توجه داشت رویکردهای اتخاذشده در این خصوص در کشور ایران تا چه اندازه اثربخشی و کارایی داشته و تا چه اندازه متناسب و مبتنی بر ارزش‌های اجتماعی و منفعت عمومی بوده است. در بررسی و ارزیابی رویکرد مبتنی بر توسعه کارآفرینی در کشور ابتدا باید به متمایز بودن بحث کارآفرینی از اشتغال‌زایی توجه ویژه داشت و به‌طور مشخص مرزبندی‌های بین این دو ماهیت را شناخت و گفتمان خاصی را برای هر یک از این دو حوزه متصور بود. باید دانست مفهوم اشتغال‌زایی که امری کاملاً دولتی است و با حمایت و سرمایه دولت انجام می‌شود از مفهوم کارآفرینی که در بخش خصوصی اتفاق می‌افتد در مؤلفه‌های اصلی کسب‌وکار دارای تمایز و تفاوت اساسی هستند. در شرایطی که برای توسعه اقتصادی کشور یکی از راه‌حل‌های مهم در نظر گرفته‌شده در سیاست‌گذاری‌های کلان بحث خصوصی‌سازی و کم کردن تصدی‌گری دولت در بخش‌های مختلف اقتصادی است، توجه به توسعه کارآفرینی و سیاست‌گذاری در این حوزه در کنار ترویج فرهنگ کارآفرینی و خوداشتغالی امری بسیار اساسی و مهم است؛ اما باید توجه داشت درحالی‌که از افزایش فعالیت اقتصادی کارآفرینانه به‌عنوان مفهومی که در مسیر رشد و توسعه اقتصادی تأثیر فراوانی خواهد داشت صحبت می‌کنیم، بایستی به ایجادکنندگان فضای مناسب کسب‌وکار، سیاست‌گذاران و نقش آن‌ها نیز توجه داشته باشیم. دولت به مفهوم اعم خود که شامل حاکمیت و قوای مختلف است، نقشی اساسی و محوری در پیش برد اهداف توسعه کارآفرینی دارد و اقدامات و اعمالی را ضرورتاً بایستی به انجام برساند تا این هدف محقق گردد. سیاست‌های تدوین‌شده دولتی نقش بسیار مهمی در توانایی رشد و بروز و ظهور هر چه بیشتر سهم کارآفرینی در اقتصاد دارد. باید توجه داشت که سیاست‌گذاری‌های کلان در این بخش بر اساس ساختارها و ارزش‌های اجتماعی صورت پذیرد چراکه این سیاست‌ها بر زندگی عامه مردم اثرگذار است و مردم نیز در شرایط فعلی، به دنبال رویکردهایی در سیاست‌ها هستند که منجر به حل مشکلات و معضلات عدیده اقتصادی که جامعه با آن دست‌به‌گریبان است شوند و مطالبات مردم در کنار حفظ منافع عمومی برآورده شود. سیاست‌گذاری دولتی در مفهوم اعم، شامل قانون‌گذاری و تدوین قوانین و مقررات در این حوزه می‌شود و نقش قوه قانون‌گذاری در ایفای وظایف ذاتی خود یعنی قانون‌گذاری و نظارت برجسته می‌شود. باید توجه داشت که کارآفرینی وظیفه دولت به مفهوم قوه مجریه و همچنین مجلس شورای اسلامی نیست اما این قوا به‌عنوان بخش‌های مهمی از دارندگان قوه نمایندگی و اعمال حاکمیت در راستای اجرای وظایف ذاتی خود بایستی به سیاست‌گذاری و وضع قوانین و مقررات در حوزه کارآفرینی و فراهم نمودن شرایط بهبود وضعیت کسب‌وکار توجه ویژه داشته باشند. تاکنون در ادبیات سیاسی کشور و گفتمان رایج در سیاست به‌ویژه در ایران کارآفرینان برجسته کم نداشتیم که خود را اثبات کردند و امروز خواست این افراد نگاه ویژه‌تر دولت به آن‌هاست. دولتمردان باید بدانند که کمک و حمایت از کارآفرین علاوه بر کمک به چرخه اقتصادی می‌تواند کمک به بخش‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه نیز باشد. امید است در آینده نه‌چندان دور شاهد تصمیمات جهادی‌تر در این رابطه از سوی مدیران ارشد کشور باشیم.

گپ

مجید طهرانیان در گفت‌وگو با آیت ماندگار مطرح کرد:

آموزش‌های تقاضامحور بجای آموزش‌های عرضه‌محور

مجید طهرانیان، مدیرکل آموزش فنی و حرفه‌ای استان تهران و مشاور رییس سازمان در امور آموزشگاه‌های آزاد، به‌دست از موازی کاری نهادهای غیرمرتبط در برگزاری کلاس‌های آموزشی گله دارد و معتقد است در حال حاضر سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای تنها متولی سال‌های اخیر را بر کاهش کیفیت آموزش مؤثر می‌داند و امیدوار است در دوران پسابرجام وضع رو به بهبود رود. در همین رابطه به گفت‌وگو با وی نشستیم و نظرات ایشان را دراین‌باره جویا شدیم.

■ مهم‌ترین رسالت سازمان فنی و حرفه‌ای کشور چیست؟

آموزش مهارت برای اشتغال. کلاً سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای برای کلیه مشاغل و حرفه‌هایی که در جامعه موردنیاز است باید استانداردها و بخش‌های آموزشی را تعیین کند.

■ سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای در انجام وظایف خود با موازی کاری نهادهای غیرمرتبط هم مواجه است؟

به‌شدت با موازی کاری مواجه هستیم و این موضوع را با دکتر لاریجانی، رییس مجلس شورای اسلامی در میان گذاشتم. همچنین با مهندس هاشمی، استاندار محترم جلسه‌ای را داشتم و بر همین موضوع تأکید کردم. در حال حاضر بیش از ۵۰ نهاد در کشور ما وجود دارند که در عرصه آموزش‌های غیررسمی کشور در حال فعالیت هستند. مثلاً خانه‌های محله که در اختیار شهرداری است به‌هیچ‌عنوان متولی آموزش در کشور نیست و اصلاً استانداردهای لازم را ندارد حال می‌بینیم که با انتخاب افرادی که خارج از استانداردها است به سراغ آموزش متقاضیان می‌روند. ما در کشور دو نهاد آموزشی داریم: ۱- نهاد آموزش رسمی ۲- نهاد آموزش غیررسمی. در نهاد آموزش رسمی افراد با آموزش‌هایی که می‌بینند به مدرکی می‌رسند مثل اخذ مدرک دیپلم، لیسانس و ... در کشور ما نهاد آموزش رسمی، وزارت آموزش‌وپرورش و وزارت علوم هستند. در حوزه آموزش غیررسمی هم در جامعه باید یک متولی باشد که مسئولیت آموزش غیررسمی را بر عهده داشته باشد. غیررسمی یعنی کوتاه‌مدت؛ یعنی منجر به یک مدرک تحصیلی نمی‌شود. به عبارتی فرد با گذراندن آموزش‌ها به یک مهارت دست پیدا می‌کند و در همین راستا یک گواهی را دریافت می‌کند. نکته جالب این است که برخی از این ۵۰ نهاد حتی تخصص‌های لازم را برای آموزش ندارند. درنهایت باید بگویم که این ۵۰ نهاد، رسالت آموزش غیررسمی را در کشور ندارند و ورود آن‌ها به این عرصه برای سازمان ما مشکلاتی را درست کرده است.

■ به نظر شما چرا این نهادها در وظیفه‌ای که به آن‌ها مرتبط نیست ورود پیدا کردند؟

شاید به خاطر آنکه متولی قوی در کشور وجود نداشته و یا اینکه قوانین و زیرساخت‌های لازم برای این کار نبوده است.

■ مهم‌ترین برنامه‌های سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای در سال ۹۵ چیست؟

توجه هرچه بیشتر به آزمون‌های استاندارد، کیفی کردن آموزش‌ها، رویکرد استفاده از مشارکت اصناف و صنعت در توسعه آموزش‌ها و تقویت منابع انسانی سازمان.

■ عملکرد سازمان را در دولت یازدهم چطور ارزیابی می‌کنید؟

عملکرد به نسبت خوبی بوده و تا حدی به اهداف خود رسیدیم. با توجه به فرمایشات مقام معظم رهبری، رییس محترم جمهور و وزیر محترم آقای دکتر ربیعی کم‌کم آموزش‌ها را از سمت عرضه محور به تقاضامحور سوق دادیم.

■ تحریم‌های جهانی بر عملکرد سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای هم سایه افکندند؟

صد در صد تأثیر منفی بر روی کار سازمان گذاشت. ما برای آموزش‌های خود نیازمند سخت‌افزارهایی هستیم که متأسفانه بعد از تحریم نتوانستیم به این وسایل دسترسی پیدا کنیم. به‌هرحال پس از پایین آمدن فروش نفت، سازمان ما هم با کمبود بودجه مواجه شد و مجبور شدیم کارها را محدودتر دنبال کنیم. این کمبود بودجه تأثیر بسیار مخربی بر روی بخش خصوصی ما هم گذاشت. امیدوارم در دوران پسابرجام به یک مهارت دست پیدا می‌کند و در همین راستا یک گواهی را دریافت می‌کند. نکته جالب این است که برخی از این ۵۰ نهاد حتی تخصص‌های لازم را برای آموزش ندارند. درنهایت باید بگویم که این ۵۰ نهاد، رسالت آموزش غیررسمی را در کشور ندارند و ورود آن‌ها به این عرصه برای سازمان ما مشکلاتی را درست کرده است.

■ به نظر شما چرا این نهادها در وظیفه‌ای که به آن‌ها مرتبط نیست ورود پیدا کردند؟

شاید به خاطر آنکه متولی قوی در کشور وجود نداشته و یا اینکه قوانین و زیرساخت‌های لازم برای این کار نبوده است.

■ مهم‌ترین برنامه‌های سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای در سال ۹۵ چیست؟

توجه هرچه بیشتر به آزمون‌های استاندارد، کیفی کردن آموزش‌ها، رویکرد استفاده از مشارکت اصناف و صنعت در توسعه آموزش‌ها و تقویت منابع انسانی سازمان.

■ عملکرد سازمان را در دولت یازدهم چطور ارزیابی می‌کنید؟

عملکرد به نسبت خوبی بوده و تا حدی به اهداف خود رسیدیم. با توجه به فرمایشات مقام معظم رهبری، رییس محترم جمهور و وزیر محترم آقای دکتر ربیعی کم‌کم آموزش‌ها را از سمت عرضه محور به تقاضامحور سوق دادیم.

■ تحریم‌های جهانی بر عملکرد سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای هم سایه افکندند؟

صد در صد تأثیر منفی بر روی کار سازمان گذاشت. ما برای آموزش‌های خود نیازمند سخت‌افزارهایی هستیم که متأسفانه بعد از تحریم نتوانستیم به این وسایل دسترسی پیدا کنیم. به‌هرحال پس از پایین آمدن فروش نفت، سازمان ما هم با کمبود بودجه مواجه شد و مجبور شدیم کارها را محدودتر دنبال کنیم. این کمبود بودجه تأثیر بسیار مخربی بر روی بخش خصوصی ما هم گذاشت. امیدوارم در دوران پسابرجام که هم‌اکنون در آن قرار داریم وضع رو به بهبود رود.

■ هزینه برگزاری کلاس‌های آموزشی توسط سازمان فنی و حرفه‌ای را معقول می‌دانید؟

بیش‌ازحد معقول است. آموزش‌های سازمان فنی و حرفه‌ای در بخش دولتی اساساً رایگان است. ما آموزش‌هایی را می‌دهیم که دولت منابع آن را تأمین می‌کند و اگر قرار باشد مردم در بخش خصوصی این آموزش‌ها را ببینند باید کلی هزینه کنند. در بخش خصوصی هم هزینه مناسب است. به‌هرحال باید بین آموزش تئوری و عملی فرقی باشد. در آموزش عملی کلی از هزینه‌ها مربوط به سخت‌افزار است.

■ در حال حاضر چه عواملی مانع کمبود منابع مالی مهم‌ترین مانع پیشرو سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای است. در حال حاضر چیزی در حدود ۵۰ هزار میلیارد تومان اعتبار آموزشی در کشور در نظر گرفته‌شده است. اعتبار سازمان ما یک درصد کل این اعتبار است و این کمبود اعتبار برای سازمان به این مهمی، ریشه در نگاه جامعه نسبت به مهارت‌آموزی دارد. معتقدم مسئولین مربوطه باید اعتبار سازمان را افزایش دهند تا کار با سرعت بیشتری جلو رود. همچنین سازمان‌ها باید توجه داشته باشند وقتی تکنولوژی را وارد می‌کنند بسته آموزشی آن را هم به سازمان فنی و حرفه‌ای ارائه کنند و در غیر این صورت تکنولوژی موردنظر کارایی لازم را نخواهد داشت چون تهیه این بسته‌های فراهم نکردن این بسته‌ها باعث می‌شود مانتوانیم خود را به‌روز کنیم.

■ برخی معتقدند کلاس‌های آموزشی در ایران از کیفیت لازم برخوردار نمی‌باشند و افراد پس از ساعت‌ها آموزش، کارایی لازم را در بازار کار ندارند، نظر شما دراین‌باره چیست؟

یکی از دلایل این موضوع این است که ما در بعضی از آموزش‌ها به‌روز نیستیم. لازم است دوباره تأکید کنم که تا وقتی بسته‌های آموزشی به‌روز نباشد وضع به همین منوال است. دلیل دیگر آن است که امکانات کارگاهی ما برای مهارت آفرینی بازار کافی نیست. به‌طور مثال اگر کسی بخواهد جوشکار شود باید سه میلیون تومان مواد مصرفی کار در اختیارش باشد حالا وقتی سه میلیون تومان را به سیصد هزار تومان کاهش دادیم دیگر نمی‌شود انتظار تربیت یک جوشکار حرفه‌ای را داشته باشیم.

■ نقش فراکسیون کار و کارآفرینی را چقدر مؤثر می‌دانید و آیا در این رابطه با مجلس تعاملی هم داشته‌اید؟

این فراکسیون جدیداً راه‌اندازی شده و امیدوارم با کمک دوستان بتوانیم تعامل و ارتباطی خوبی را برقرار کنیم. شکل‌گیری این فراکسیون و تفکر در خانه ملت ستودنی است و ان شاءالله نتایج خوبی هم در آینده از خود نشان دهد. در رابطه با تعامل سازمان با این فراکسیون باید بگویم هنوز جلسه مشترکی نداشتیم که تصمیم می‌کنم به خاطر نوپایی این فراکسیون است و احتمالاً در هفته‌های آتی نشست‌های مشترکی برگزار خواهد شد.

■ حرف آخر؟

در هرکجای کشور که نام سازمان آموزش فنی و حرفه‌ای را بیرید فوراً به شما می‌گویند این‌یکی از مهم‌ترین سازمان‌های کشور است درحالی‌که از حرف که بگذریم در عمل چیزی نیست. متأسفانه امروز مربیانی که در حال آموزش مهارت‌ها به متقاضیان هستند از کمترین حقوق و مزایا برخوردارند و کارگاه‌ها امکانات لازم را ندارند و همین دلایل باعث شده ما از مأموریت اصلی خود دور شویم. امید است در آینده نه‌چندان دور شاهد بهبود شرایط سازمان و توانمندسازی هرچه بیشتر افرادی باشیم که در کلاس‌های ما شرکت می‌کنند.

■ ما برای آموزش‌های خود نیازمند سخت‌افزارهایی بودیم که متأسفانه بعد از تحریم نتوانستیم به این وسایل دسترسی پیدا کنیم. به‌هرحال پس از پایین آمدن فروش نفت، سازمان ما هم با کمبود بودجه مواجه شد و مجبور شدیم کارها را محدودتر دنبال کنیم. این کمبود بودجه تأثیر بسیار مخربی بر روی بخش خصوصی ما هم گذاشت. امیدوارم در دوران پسابرجام که هم‌اکنون در آن قرار داریم وضع رو به بهبود رود.

بررسی

کارآفرینی چیست؟

در مورد تعریف کارآفرینی دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد و درک کامل مفهوم و موضوع «کارآفرینی» نیازمند اطلاع از دیدگاه‌های بین‌رشته‌ای است. کارآفرینی برحسب ماهیت خود و توجه محققان رشته‌های مختلف ازنظر روانشناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، صنعت و حتی تاریخی تعریف‌شده است. واژه کارآفرینی از کلمه فرانسوی «Entrepreneurs» به معنای «متعهد شدن» نشأت گرفته است کارآفرینی اولین بار موردتوجه اقتصاددانان قرار گرفت و تمامی مکاتب اقتصادی از قرن ۱۶ میلادی تاکنون به نحوی کارآفرینی را در نظریه‌های اقتصادی خویش تشریح‌نموده‌اند.

کارآفرینی از مباحثی است که در تمامی ابعاد توسعه اقتصادی و اجتماعی از حدود ۲۰ سال به این‌طرف عملاً در دنیای تجارت و کسب‌وکار مطرح‌شده است. ازجمله تعاریف کارآفرینی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

تعریف دکتر احمد پور داریانی از کارآفرینی

سرمایه هرگز ایده را به حرکت درنمی‌آورد بلکه این ایده است که محرک سرمایه است و موفقیت در کسب‌وکار، با ایده نوآورانه و خلاق که به همراه سرمایه منجر به ارائه محصول جدید در بازار می‌شود رقم می‌خورد که این را اصطلاحاً کارآفرینی می‌گوییم برای شناخت فرد کارآفرین باید ابتدا بدانیم که او چه‌کارهایی می‌کند و سپس دریابیم کدام خصوصیات و ویژگی‌های شخصیتی او را از دیگران متمایز می‌کند. کارآفرین فردی است دارای ایده و فکر جدید که از طریق فرایند ایجاد کسب‌وکار (کسب‌وکار خانگی، کسب‌وکار مجازی، کسب‌وکار به خاطر نوپایی این فراکسیون است و احتمالاً در هفته‌های آتی نشست‌های مشترکی برگزار خواهد شد.

تعریف زوزف شومپیتر از کارآفرینی

ژوزف شومپیتر (۱۹۳۴) فرآیند کارآفرینی را «تخریب خلاق» می‌نامد؛ به‌عبارت‌دیگر ویژگی تعیین‌کننده در کارآفرینی همانا انجام کارهای جدید و یا ابداع روش‌های نوین در امور جاری است. روش نوین همان «تخریب خلاق» است. ازنظر وی نوآوری در هر یک از زمینه‌های ذیل کارآفرینی محسوب می‌شود. کارآفرینی کیفیتی است که افراد را قادر می‌سازد یک فعالیت جدید را شروع کنند یا بااقدرت و به‌طور نابهرانه فعالیت موجود را توسعه دهند. کارآفرینی موتور تحول و توسعه اقتصاد، فرهنگ و جامعه است. رشد و فراگیری این پدیده می‌تواند به تحول و دگرگونی اساسی در اقتصاد ملی منجر شود. کارآفرینی فرآیندی است که طیان فرد کارآفرین را ارائه ایده و فکر جدید ایجاد کسب‌وکار یا قبول مخاطره و تحمل ریسک، محصول و خدمت جدید را ارائه می‌کند. اگرچه تعاریف گوناگونی از کارآفرینی ارائه‌شده است، لیکن بیشتر نویسندگان و صاحب‌نظران درمجموع کارآفرینی را فرایند شناسایی فرصت‌های اقتصادی، ایجاد کسب‌وکار و شرکت‌های جدید، نوآور و رشد یاینده برای بهره‌برداری از فرصت‌های شناسایی‌شده می‌دانند که درنتیجه آن کالاها و خدمات جدیدی عرضه می‌شود.

تعاریف دیگر کارآفرینی

ریچارد کانتیلون (۱۷۳۰) اولین کسی بود که این واژه را در علم اقتصاد ابداع نمود و آن را این‌گونه تعریف نمود: کارآفرین فردی است که ابزار تولید را به‌منظور ترکیب به‌صورت محصولاتی قابل‌عرضه به بازار خریداری می‌کند. کارآفرین در هنگام خرید از قیمت نهایی محصولات اطلاع ندارد.

جان باپتیست سی (۱۸۰۳) کارآفرین را فردی می‌داند که مسئولیت تولید و توزیع فعالیت اقتصادی خود را بر عهده دارد.

فرانک نایت (۱۹۲۱) کارآفرینان را کسانی می‌شناسد که در شرایط عدم قطعیت به اتخاذ تصمیم می‌پردازند و پیامدهای کامل آن تصمیمات را نیز شخصاً می‌پذیرند.

از دیدگاه کارلند (۱۹۸۴) کارآفرین فردی است که شرکتی را به‌منظور سود و رشد تأسیس می‌نماید و آن را مدیریت کرده و از آن برای پیشبرد اهداف شخصی استفاده می‌کند.

همچنین به تعاریف زیر نیز می‌توان اشاره کرد: کارآفرین کسی است که توانایی آن را دارد تا فرصت‌های کسب‌وکار را ببیند و آن‌ها را ارزیابی کند، منابع لازم را جمع‌آوری و از آن‌ها بهره‌برداری نماید و سپس عملیات مناسبی را برای رسیدن به موفقیت پی‌ریزی نماید.

کارآفرینان کسانی هستند که با ایجاد محصولات و خدمات نوین موردنیاز مردم، درآمد خوبی کسب می‌کنند. معمولاً گمان می‌رود که کارآفرینان درراه اندازی شرکت‌ها تیحر دارند درهرحال، آن‌ها، از هیچ، کسب‌وکار جدید خلق می‌کنند. آن‌ها به‌رغم مخاطرات بسیار، پیشگام کارهای جدید می‌شوند.

چهره به چهره

م.طاهر نوکنده در گفت‌وگو در آیت ماندگار:

بوطیقای شعر احمدرضا احمدی از دیگر شعرا جداست

گروه فرهنگ و هنر: محسن طاهرنوکنده، مترجم، شاعر، منتقد، داستان‌نویس، استاد بازنشسته ادبیات ایتالیایی دانشگاه تهران و سردبیر مجلاتی مانند بیدار (چاپ کلن) است. نوکنده سالیان دراز است که با احمدرضا احمدی و اشعار او آشنایی داشته و به‌اصطلاح از دوستان نزدیک این شاعر به‌حساب می‌آید، به همین بهانه به گفت‌وگو با این چهره ادبی نشستیم:

■ اولین برخورد و آشنایی شما با احمدرضا به چه زمانی برمی‌گردد؟

آشنایی من با شعر احمدرضا احمدی برمی‌گردد به چاپ و انتشار یکی از شعرهای او به نام «قوطی سیگار»، یعنی چهارمین شعر کتاب «طرح» او که در آذرماه ۴۱ به چاپ رسیده بود و منتشرشده بود. این شعر در کیهان هفته، زمان سردبیری علی‌اصغر حاج سید جوادی، به چاپ رسیده بود. «کتاب هفته» سه دوره سردبیر داشته. دوره اول احمد شاملو بود که ظاهراً در ابتدای آن نوشته‌شده بود به سردبیری دکتر هشترودی ـ احمد شاملو، بخش شعرهای این دوره با یدا... رؤیائی بود و من با نام بسیاری از شاعران آن دوره از همین راه آشنا شده بودم. شاعرانی مثل پرویز پروین، هوشنگ بادیه‌نشین، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، پرویز خانقی و... این دسته نه‌تنها شعر احمدرضا احمدی را قبول نداشتند و آن را شعر نمی‌دانستند بلکه مسخره هم می‌کردند! اما علی‌اصغر حاج سیدجوادی شعر احمدرضا را نه‌تنها چاپ کرد بلکه فضا را برای او و نسل او باز کرد. دوره بعدی «کیهان هفته» با سردبیریم. آبه آذین تا شماره ۱۰۴ ادامه یافت. به آذین کارهای نادر ابراهیمی، مهرداد صمدی و دیگر شاعران و نویسندگان را که به راهی دیگر می‌رفتند چاپ و منتشر کرد. یک دوره‌ای هم که سردبیر «پیام نوین» بود باز این فضا را به این دسته از نویسندگان و شاعران جوان داده بود و آثارشان را چاپ و منتشر می‌کرد. در آن زمان من هنوز دانش‌آموزی دبیرستانی بودم. «کتاب هفته» یا همان «کیهان هفته» شماره اولش که انتشار یافت من دوره اول دبیرستان را می‌گذراندم؛ دبیرستان مروی می‌رفتم. دوره دوم دبیرستان را مجبور شدم به دارالفنون بروم چون دبیرستان مروی رشته ادبی نداشت.

پاییز ۱۳۴۴ که سال آخر دبیرستان را می‌گذراندم دبیر تاریخی داشتم به نام آقای شریفیان. در همان هفته‌های اول سال تحصیلی یک روز کتاب «طرح» احمدرضا احمدی را سر کلاس آورد و به‌جای درس تاریخ با تحقیر کردن شعر نو گفت که می‌خواهد برای ما یک شعر نو بخواند و بعد شروع کرد به خواندن قصیده معروف احمدرضا احمدی که این‌طور شروع می‌شد: «شب حزین و مه غمین و ره دراز» مصرع دوم این قصیده بازهم همین بود. سیزده بیت قصیده را که تکرار همین مصرع بود تا به آخر خواند و با آخرین بیت، یعنی «احمدیا!...» آن را به پایان برد. به خیال خودش باهمین نمونه حساب شعر نو را رسیده بود؛ اما همین کار او باعث شد من که یکی دو کلاس دو کار از احمدرضا خوانده بودم همان روز بعدازظهر بعد از زنگ آخر دبیرستان، راه افتادم رفتم به کتاب‌فروشی «نیل» شاید بتوانم کتاب‌های احمدرضا را بخرم. نه‌تنها کتاب احمدرضا را بلکه همه آن کتاب‌هایی که همین طیف از شاعران و نویسندگان آن دوره چاپ و منتشر کرده بودند. آن زمان انتشارات «نیل» در لاله‌زار، انتهای کوچه رفاهی بود. می‌توان گفت نبش میدان مخبرالدوله. انتشارات «نیل» همزمان با کتاب‌هایی که منتشر می‌کرد یک جزوه به‌عنوان ضمیمه کتاب‌هایش با عنوان «انتقاد کتاب» هم منتشر می‌کرد. همیشه آن‌سوی پیشخوان این کتاب‌فروشی چندنفری بودند که باهم حرف می‌زدند. آقای جهانگیر منصور یا آقای محسن بخشی پشت دخل به‌عنوان فروشنده مشغول بودند. آقایانی که آن‌سوی پیشخان باهم گپ می‌زدند چند تنی بودند که بعدها فهمیدم یکی از آن‌ها غلامحسین ساعدی بود، یکی مصطفی رحیمی، یکی ابوالحسن نجفی و دیگر نویسندگان و مترجمان و شاعران شناخته‌شده آن دوره و هر بار تعدادشان کم‌وزیاد می‌شد.

خلاصه کلام آن روز عصر توی بساط کتاب‌فروشی که زیر پیشخان جلو کتاب‌ها نشسته بودم اعمال کردند، رفته‌رفته سیر نزولی به خود گرفت. مجالی برای بررسی ابعاد این سیر نزولی نیست، تنها یک نمونه مهم در موسیقی رادیو در دهه پنجاه به مدیریت هوشنگ ایتهاج اشاره می‌شود که «برنامه گل‌های تازه» نمونه بارز آن بود. سیر کیفی و کمی این برنامه از ابتدا تا پایان، بیان‌گر بسیاری از حقایق است.

یک:

این‌گونه بررسی‌های تاریخی برای تضعیف دوره خاصی از تاریخ نیست؛ زیرا نه از تاکنشان است و نه از تاکنشان! هدف درس گرفتن از تاریخ و ارائه الگوهای درست است. ضمن این‌که بنای آن‌نداریم که دوره‌های تاریخی سراسر سیاه‌وسفید بنگریم.

تا اینجا دو نکته مهم را بیان شد؛ مورد نخست این بود که نظام استبدادی، فرهنگ را در خدمت ایدئولوژی خود درمی‌آورد، فرهنگ و هنر نه برای اعتلای فکر و فرهنگ بشری که آن را برای تحقق مطامع سیاسی خود بکار می‌گیرد. دوم این‌که جشن هنر شیراز از دوره پاسین پهلوی دوم، یکی از نمادهای به خدمت گرفتن فرهنگ و هنر در دوره پهلوی دوم، بویژه از نیمه دوم این دوره، فرهنگ یکی از ارکان تثبیت قدرت سیاسی را بازی می‌کند. ضمن این‌که فرهنگ به‌معنون یک «نهاد» (Organizatin) نه زیرمجموعه دولت که زیرمجموعه مستقیم شخص اول و دوم کشور قرار می‌گیرد. در این دوره یا یک‌نهاد روبرو نیستیم، بلکه با چندین نهاد فرهنگی روبرو هستیم که برخی مواقع هرکدام دارای نقش و کارکرد خاصی در بدنه نهاد حاکمیت دارند و در مواقعی سیاست حاکم اقتضاء می‌کند که نوعی همپوشانی و همبستگی برای نهادینه کردن یک گفتمان را داشته باشند.

یک:

درواقع جشن هنر شیراز دو الگو و پیامد را دربردداشت؛ یا موسیقی سنتی که تنها به تکنوازی ردیفی، سازواژ تنها (آن‌هم نوازنده و خواننده‌ای که مدیریت رادیو بخش‌نامه می‌کرد) منتهی می‌شد یا موسیقی بازاری به نام موسیقی مدرن و پاپ اصیل توسط چند برنامه تلویزیونی عرضه می‌شد که گریزی از این دو الگو نبود.

درواقع نظام‌های استبدادی به فرهنگ و نهادهای فرهنگی به‌معنون فرهنگی در خدمت اعتلای فکر و فرهنگ بشری که ابزاری در جهت تحقق اهداف سیاسی خود بهره می‌گیرند. از سویی دیگر در این نظام، دیدگاهی به‌عنوان کثرت‌گرایی فرهنگی وجود ندارد. الگو مشخصی وجود دارد که در سطح باقی می‌ماند. از سویی چون امکان فعالیت را برای نهادهای فرهنگی خصوصی مهیا نمی‌دارند، امکان استقلال فرهنگی و هنری در این مداربسته ممکن نیست.

جشن هنر شیراز یکی از نقاط عطفی بود که البته نخست پهلوی دوم اعمال کردند، رفته‌رفته سیر نزولی به خود گرفت. مجالی برای بررسی ابعاد این سیر نزولی نیست، تنها یک نمونه مهم در موسیقی رادیو در دهه پنجاه به مدیریت هوشنگ ایتهاج که به‌طورکلی هضم مداربسته قدرت سیاسی نشد. اما به‌طورکلی هضم مداربسته قدرت سیاسی نشد. یا وزارت علوم گرچه به‌واسطه نفوذ جریان‌های مختلف همواره مستعد فضای امنیتی بود، اما در یک مدار علمی و آموزشی منطقی درستی قرارگرفته بود، که انتقال آن‌ها از مداربسته به «جامعه‌های باز»، این دست نهادها کار آرایی بیشتری در برداشتند.

دو:

«کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» در سال ۱۳۴۴ جهت تولید آثار فرهنگی برای کودکان و نوجوانان، ترویج آثار فرهنگی برای سطوح مختلف کودک و نوجوان، توزیع محصولات فرهنگی برای طبقات مختلف اجتماعی، برپایی نهادهایی برای دسترسی و استفاده از امکانات کانون، بنیاد نهاد شد. در زمانه خود و حتی تا دو سه دهه بعد این کانون، دارای مجهزترین امکانات برای نشر، توزیع و عرضه محصولات بود. ضمن این‌که انتخاب آثار و محصولات در کانون توسط کارگروه‌های به‌طور کاملاً کارشناسی صورت می‌گرفت. نهادی بود که به‌واسطه ساخت آن در حریم امن‌تری جهت دست‌آویزی نهاد قدرت قرار داشت. گرچه در اندک مواردی دست‌آویز برخی نهادهای قدرت قرار گرفتند. حتی مدیر کانون به‌واسطه نزدیکی با نایب‌السلطنه، خود نقشی در جشن هنر شیراز داشت؛ اما استقلال کانون نسبت به برخی از نهادها به‌مراتب بیشتر بود.

از سویی نسلی در عرصه فرهنگ و هنر پدید آمده بود که فارغ از سیاست درعداوت ارائه گفتمانی در قلمروهای مختلف بود. این نسل به‌خوبی زبان نسل خویش را دریافته بود. انتظارات و ضروریات نسل جدید را شناخته بود. به تاریخ فرهنگ و هنر خویش آگاه بود و از سویی تأثیر جهان مدرن را به نیکی دریافته بود. این نسل فارغ از هیاهوی سیاسی درصدد پی افکندن گفتمانی جدید متناسب با فرهنگ بومی بود. محدوده سنی این نسل اندکی پیش از شهریور بیست و سالی و ماهی پس‌ازاین رویداد است؛ بنابراین نه‌چندان از سیاهی کودتای ننگین ۲۸ مرداد می‌گفتند (چون ندیده بودند) و نه استبداد پهلوی را سرکوبگر و خفقان‌آور می‌دانست که گریزی از آن نیست. این نسل با این‌که دارای خودآگاهی اجتماعی و سیاسی بود، نقطه عزمت خود را در قلمروهای دیگر و البته تأثیرگذار قرار داد. آن ماندند روشنفکران دوره روشنگری اروپا، وجه همت خویش را تأثیرگذاری در قلمروهای فکری و فرهنگی نهادند.

از این نسل می‌توان غلامحسین ساعدی، داریوش مهرجویی، سهراب شهید ثالث، ناصر تقوایی، خسرو سینایی، رضا علامه‌زاده، بهرام بیضائی ـ و احمدرضا احمدی نام برد. احمدی با اکثر افراد نامبرده هم‌سن بود. گرچه خاستگاه او ادبیات و شعر بود، برخی از اشعار وی نه‌تنها دست‌کمی از شاعران به نام زمانه خود نداشت، بلکه رگه‌های تأثیر خویش این رباعیات را بر حتی در شاعران نامدار و نام‌آور می‌توان دید. این‌که او نام و سبکش همووزن شاعران پیشگام قرار نگرفت دلایل مختلف دارد، اما همین بس که در حال حاضر یک‌تنه بار اصلی شعر معاصر را به دوش می‌کشد البته با تمام احترام به دیگر شاعران نو پرداز. شعر احمدی سابقه‌ای بیش از نیم‌قرن و ریشه‌ای عمیق در شعر نیمایی و سپید دارد. گو اینکه خود به سبکی نوین در این راستا رسید.

باری خاستگاه اصلی احمدرضا احمدی شعر و ادبیات بود. گو اینکه با حلقه نوآوران سینماگران نوین و آهنگسازان نوین سینما نیز نزدیکی داشت. اما به‌یاد بیاوریم که او در اواسط مهرماه ۱۳۴۹ مدیریت تولید موسیقی کانون را به عهده گرفت. این تاریخ همین هم نقطه عطفی برای کانون و هم نقطه عطفی برای موسیقی ایران‌زمین بود.

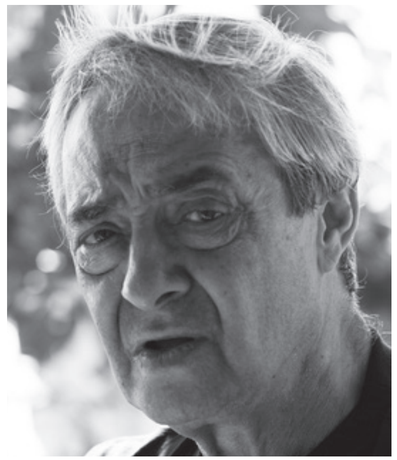

> **خلاصه کلام آن روز عصر توی بساط کتاب‌فروشی که زیر پیشخوان جلو کتاب‌ها کنار هم چیده شده بود، «روزنامه شیشه‌ای» ی احمدرضا را خریدم. دو شماره از «جنگ طرفه» هم بود که آن را هم خریدم. بعد «چهار کوارتت» تی.اس.الیوت را که مهرداد صمدی ترجمه کرده بود. شماره آخر «انتقاد کتاب» و یکی دو کتاب دیگر. مهرداد صمدی دو نقد مهم در آن زمان نوشته بود که سروصدایی هم به پا کرده بود. یکی درباره «تولدی دیگر» فروغ فرخزاد بود، یکی هم درباره شعرهای احمدرضا احمدی. این نخستین آشنایی همه‌جانبه من با شعر احمدرضا احمدی بود و گروه شاعران و نویسندگان انتشارات طرفه که درمجموع ده تن بودند.**

■ کمی از حال و هوای آن دوران برایمان بگویید؟

سالی که کتاب «از نیما تا بعد» منتشر شد سالی بود که به شعر احمدرضا احمدی، سهراب سپهری و بیژن جلالی اعتباری تازه بخشید. این مجموعه را فروغ فرخزاد، قبل از مرگش، برای انتشارات «مروارید» تنظیم کرده بود. بااینکه فروغ احمدرضا را با انتخاب شعرهایش تأیید کرده بود اما بااین‌حال نه احمد شاملو، نه مهدی اخوان ثالث و نه پیروان آن‌ها هیچ‌یک او را قبول نداشتند. در این میان تنها سیروس طاهباز که سیزده شماره «آرش» را منتشر کرده بود و بعد هم «دفترهای زمانه» را، احمدرضا احمدی را به‌عنوان شاعر پذیرفته بود. شاعر «موج نو» ئی که بعد هم در کنار عباس کیارستمی، فرشید مثقالی، م. آزاد و... همکارش در «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» شد.

کتابی که فروغ برای انتشار، برای انتشارات مروارید تنظیم کرده بود این‌طور بود که بخش اول آن فقط نیما بود و شعرهای او، بخش دوم نیماگرایان بودند مثل احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، خود فروغ فرخزاد، م. آزاد، یدا... رؤیائی، محمد حقوقی و... بخش بعدی، شعرهای سه شاعر بود: ۱. سهراب سپهری؛ ۲. بیژن جلالی؛ ۳. احمدرضا احمدی. معلوم نیست روی چه اصلی فروغ این سه شاعر را در یک بخش کنار هم گذاشته بود. شاید سهراب را به سبب دوره‌ای از شعرهای بدون وزن و قافیه آهنگینش، همین‌طور بیژن جلالی را و احمدرضا احمدی را هم حتماً به خاطر بی‌وزن و قافیه بودن شعرهایشان بوده است؛ اما شعرهای این شاعر ازنظر ساختار، بوطیقای زیبایی‌شناسی و دیدگاه زبان و بیانشان هیچ ربطی به هم ندارد. تنها ربطی که می‌توان در این میان پیدا کرد همان بدون وزن و قافیه بودنشان است. به‌ویژه شعرهای بیژن جلالی و احمدرضا احمدی. نمی‌دانم این چه تصور غلطی بود که نیماگرایان از شعر مدرن داشتند. بااینکه خود به‌صراحت گفته بود که وزن و قافیه یا کوتاهی و بلندی مصرع‌ها اصلاً معیار مدرن بودن یک شعر نیست. در نوشته‌هایش مفصل درباره این مسائل سخن گفته است. اصلاً شعر منثور که نیما درباره آن در مقاله «ارزش احساسات...» هم حرف زده هیچ ربطی به شعر بدون و وزن و قافیه ندارد. شعر نو اما بااین‌حال نه احمد شاملو، نه مهدی اخوان ثالث و نه پیروان آن‌ها هیچ‌یک او را قبول نداشتند. در این میان تنها سیروس طاهباز که سیزده شماره «آرش» را منتشر کرده بود و بعد هم «دفترهای زمانه» را، احمدرضا احمدی را به‌عنوان شاعر پذیرفته بود. شاعر «موج نو» ئی که بعد هم در کنار عباس کیارستمی، فرشید مثقالی، م. آزاد و... همکارش در «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» شد. محدوده سنی این نسل اندکی پیش از شهریور بیست و سالی و ماهی پس‌ازاین رویداد است؛ بنابراین نه‌چندان از سیاهی کودتای ننگین ۲۸ مرداد می‌گفتند (چون ندیده بودند) و نه استبداد پهلوی را سرکوبگر و خفقان‌آور می‌دانست که گریزی از آن نیست. این نسل با این‌که دارای خودآگاهی اجتماعی و سیاسی بود، نقطه عزمت خود را در قلمروهای دیگر و البته تأثیرگذار قرار داد. آن ماندند روشنفکران دوره روشنگری اروپا، وجه همت خویش را تأثیرگذاری در قلمروهای فکری و فرهنگی نهادند.

از این نسل می‌توان غلامحسین ساعدی، داریوش مهرجویی، سهراب شهید ثالث، ناصر تقوایی، خسرو سینایی، رضا علامه‌زاده، بهرام بیضائی ـ و احمدرضا احمدی نام برد. احمدی با اکثر افراد نامبرده هم‌سن بود. گرچه خاستگاه او ادبیات و شعر بود، برخی از اشعار وی نه‌تنها دست‌کمی از شاعران به نام زمانه خود نداشت، بلکه رگه‌های تأثیر خویش این رباعیات را بر حتی در شاعران نامدار و نام‌آور می‌توان دید. این‌که او نام و سبکش همووزن شاعران پیشگام قرار نگرفت دلایل مختلف دارد، اما همین بس که در حال حاضر یک‌تنه بار اصلی شعر معاصر را به دوش می‌کشد البته با تمام احترام به دیگر شاعران نو پرداز. شعر احمدی سابقه‌ای بیش از نیم‌قرن و ریشه‌ای عمیق در شعر نیمایی و سپید دارد. گو اینکه خود به سبکی نوین در این راستا رسید.

باری خاستگاه اصلی احمدرضا احمدی شعر و ادبیات بود. گو اینکه با حلقه نوآوران سینماگران نوین و آهنگسازان نوین سینما نیز نزدیکی داشت. اما به‌یاد بیاوریم که او در اواسط مهرماه ۱۳۴۹ مدیریت تولید موسیقی کانون را به عهده گرفت. این تاریخ همین هم نقطه عطفی برای کانون و هم نقطه عطفی برای موسیقی ایران‌زمین بود.

> **یکی از روش‌های نوآورانه احمدی در ضبط صدای شاعر استفاده از موسیقی متناسب با فضای شعر شاعران بود. از این حیث او از آهنگسازان بی‌شماری برای ساخت موسیقی برای این آثار بهره می‌گرفت. بسیاری از آهنگسازان با کار نخست خود را با این دست‌کارها آغاز کردند و اسپورسمی یافتند یا اساساً با این دست‌کارها شخصیت دیگری یافتند. به‌عنوان نمونه می‌توان از ضبط صدای اخوان ثالث یادکرد که هنوز آن صدا و موسیقی در ذاهان مانده. با یادکرد این‌که فریدون مشیری تا پانزده سال پیش زنده بود، اما بهترین ضبط از آثار وی که به‌حق زنده آثار او بود، همچنان مرجع در این حوزه قلمداد می‌شود. با ضبط خویش شهریار و ـ باید در نظر داشت که ضبط این آثار در کانون به چهل سال پیش می‌گردد. احمدی دقت فکری و هوش سرشار و خلاقیتی که در این چند سال داشت برای تولید یک اثر که هم وجه موسیقی و ادبیاتی داشته باشد. پویش و کندوکاو فراوانی انجام می‌داد. او نخست درصدد آن برآمد که زبده رباعیات خیام را ضبط کند که برای این مهم با توجه به ضبط (اشعار مولوی و حافظ) توسط شاملو، خوشش این رباعیات را با دقت فراوانی که هم خود و هم شاملو داشت، به ثمر رساند؛ اما به این فکر افتاد که با توجه به فضای هر رباعی قطعه‌ای ساخته شود که برای این مهم فریدون شهپازیان را انتخاب کرد. به‌حق شهپازیان توانست بر هر رباعی یک مومان را در نظر بگیرد و درنهایت توانست پیوستگی بین آن قطعات بیابد. برای چند رباعی، نیاز به خواننده پیدا شد که شهپازیان و احمدی هر دو شجریان را انتخاب کردند که او نیز تا آن زمان یکی از بهترین آوازهای خود را ارائه کرد. سبک شهپازیان در بخش‌های آوازی تلفیقی از موتیف‌های آوازی و ملودیک بود که شجریان با تکنیک هرچه‌تمام‌تر از پس ارائه این کار برآمد. باز تکرار می‌کنیم که این البوم که ابتدا صفحه بود و سپس تبدیل به نوار شد، یکی از آثار فاخر موسیقی ایران شد. بگذریم از این‌که آهنگساز خوب این اثر بعدها گفت که حقوق بنده در این اثر رعایت نشد! درحالی‌که شهپازیان در مرحله ضبط و مستربنگ اثر از نظران بودند. اگر حق‌وحقوق ایشان پرداخت نشد چگونه بعدها همچنان با کانون همکاری می‌کردند؟**

چهار:

یکی از ویژگی‌های منحصربه‌فرد احمدی، باور به اعجاز و ایجاز «ترانه» است. او بر این باور بود که ترانه یکی از ژانرهای مهم شعر معاصر محسوب می‌شود که برای شناخت ادبیات معاصر می‌تواند نشانه خوبی محسوب شود. ضمن این‌که آثار تأثیر والت ویتمن بوده است. به یکی دو نمونه هم در زبان فارسی اشاره‌کرده است. مثل کتاب شعر محمد مقدم به نام «راز نیمه‌شب» که می‌گوید یک قسم شعر منثور است به اسلوب آمریکایی...

■ چه ویژگی‌ها و خصوصیاتی در شعر احمدی هست که باعث ایجاد این تفاوت در شعر احمدرضا احمدی با شاعران نیماگرا و دیگر شاعران نونیماگرا یا پسانیماگرامی‌شود؟

در جریان دوره‌های مختلف شعر نیماگرایان فریدون رهنما تأثیر بسیاری داشته است. مثلاً شاملو با تأثیر گرفتن از شاعران بسیاری مثل الوار یا مایا کوفسکی یا لورکا وقتی می‌بینند در شکل (فرم) و ساختار بوطیقای شعر نیمائی نمی‌تواند به‌عنوان یک شاعر صاحب سبک و پیشتاز جولان بدهد روش او را کنار می‌گذارد. در این زمان است که آشنایی با فریدون رهنما و انبوه کتاب‌هایی که از فرانسه با خودش آورده او را آماده می‌کند تا به راه دیگری قدم بگذارد و وزن و قافیه و شکل و ساختار شعر نیمائی را کنار بگذارد و شروع کند به گفتن و پرداختن شعر بدون وزن و قافیه؛ و با پشتوانه نثر کلاسیک فارسی ـــ البته نه شعر منثور. این شعرهای شاملو هیچ‌یک از دل شعر منثور، ۱۳۴۴، چند شعر در «اندیشه و هنر» از بیژن الهی به چاپ رسانده بود. در این میان افرادی هم بودند که شعرهایی به شیوه «موج نو» ئی ها می‌نوشتند و آن‌ها را در انواع و اقسام نشریه‌های مختلف چاپ می‌کردند که نباید این دسته از گویندگان را در ردیف شاعران اصلی «موج نو» قرار داد. این دسته درواقع گویندگان به شعر «موج نو» بودند؛ یعنی «موج نوگرایان»؛ مثل نیماگرایان که از شعر نیمائی تنها یکی دو جنبه آن را به کار گرفته بودند.

■ اشعار احمدرضا احمدی از چه تصییش نشده. بعد از شاملو در دوره‌ای دوزد، در ابتدای سال‌های ۱۳۴۰ هم فریدون رهنما روی نسل تازه تأثیر زیادی گذاشته. گروهی هستند که در میان آن‌ها احمدرضا احمدی و بیژن الهی هم دیده می‌شوند. همان گروهی که بعدها جریان شعر «موج نو» را پدید آوردند. این‌ها درواقع از خیلی از شاعران جهانی تأثیر گرفته بودند. چه آن‌هایی که نیماگرایان تحت تأثیر آن‌ها بودند چه شاعران دیگری که نیماگرایان چندان انسی با آن‌ها نداشتند. شاعرانی مثل الوار، اراگون، رمبو و بعدها هم آنری میشو و دیگر شاعران پیشتاز جهانی. از طرفی هم باتجربه شاعرانی مثل «هوشنگ ایرانی»، «پرویز داریوش»، «محمود کیانوش»، درزمینه شعر بدون وزن و قافیه آشنا بودند و عدم توفیق آن‌ها را دیده بودند و چه‌بسا به علت آن‌هم آگاه بودند؛ بنابراین به شیوه‌ای کاملاً متفاوت به راه جدید قدم گذاشتند. فریدون رهنما اول روی احمد شاملو تأثیر گذاشت بعد هم‌روی شاعران جوانی مانند احمدی. البته احمدرضا احمدی را باید ابتدا به‌عنوان شاعر «پیشاموج نوئی» شناخت؛ تا زمانی که «جزوه شعر نو» منتشر شد احمدرضا دو کتاب شعر منتشر کرده بود. درواقع راه را برای شاعران نسل خود گشوده بود. از سوی دیگر شمیم بهار، قبل از جزوه شعر، در سال ۱۳۴۴، چند شعر در «اندیشه و هنر» از بیژن الهی به چاپ رسانده بود. در این میان افرادی هم بودند که شعرهایی به شیوه «موج نو» ئی ها می‌نوشتند و آن‌ها را در انواع و اقسام نشریه‌های مختلف چاپ می‌کردند که نباید این دسته از گویندگان را در ردیف شاعران اصلی «موج نو» قرار داد. این دسته درواقع گویندگان به شعر «موج نو» بودند؛ یعنی «موج نوگرایان»؛ مثل نیماگرایان که از شعر نیمائی تنها یکی دو جنبه آن را به کار گرفته بودند.

■ اشعار احمدرضا احمدی از چه ویژگی‌هایی برخوردار هستند؟

یکی از ویژگی‌های بوطیقای شعر احمدرضا احمدی که من در مقاله مفصلی درباره آن حرف زده‌ام این است که احمدرضا درجایی، در اولین مصاحباه‌ای که با رادیو، با عنوان «صدای شاعر» انجام داد در پاسخ نوری علاء، مصاحبه‌کننده، در سال ۱۳۴۶، گفته بود: من هنگام شعر گفتن از قبل چند خودکار آماده می‌کنم و بعد تند شروع می‌کنم، بدون وقفه، ناخودآگاه، به نوشتن. خودکارها را برای این آماده می‌کنم که اگر یکی از آن‌ها از کار افتاد بتوانم از یکی دیگر استفاده کنم و وقفه‌ای در نوشتنم پیش نیاید؛ یعنی یک‌جور نوشتن خودکار و ناآگاهانه به شیوه سوررئالیست‌ها. بعد هم آنچه را از تلب کردم‌ام منتاژ می‌کنم درست مثل یک فیلم سینمائی. در اینجاست که ما حضور فریدون رهنما را که با سینما و موج نوی سینمای فرانسه آشناست دوباره به عیان می‌بینیم؛ یعنی وقتی احمدی کلمه منتاژ را برای فرم دادن به ساختمان و فضای شعری‌اش به کار می‌برد ما چاره‌ای نداریم جز این‌که با دیدگاهی متفاوت (متفاوت با بوطیقای نیما و بوطیقای نیماگرایان) به او و شعرش نگاه کنیم. در اینجا احمدرضا یک نوع دیدگاه و شیوه ساختاری سینمائی را مطرح می‌کند؛ یعنی وقتی می‌گوید من قطعه‌های پراکنده شعرم را که در طول مدتی نامعین نوشته‌ام منتاژ می‌کنم شما فقط با یک شعر نیمائی و تشکل شعری ساختاری نیمائی روبرو نیستید. شعری که از بالا، یعنی سطر نخست، آغاز می‌شود و در سطر آخر، مانند منطق شعر کلاسیک ایران، پایان می‌یابد. در این مورد کافی است نگاهی بیندازید به شیوه روایی پاره‌ای از سینماگران موج نو فرانسه، مثل آلن رنه یا گدار یا حتی نویسنده و سینماگری چون آلن رب گریه و...

در این نوع شعر ما با یک روایت خطی مستقیم روبرو نیستیم. این نکته تنها یک وجه از بوطیقای شعر احمدرضا احمدی را عیان می‌کند. وجهی که آن را از شعرهای بدون وزن و قافیه احمد شاملو یا بیژن جلالی و دیگران جدا می‌کند. در کتاب «یک ضیافت خصوصی»، گزیده مصاحبه‌های احمدرضا احمدی، درجایی می‌گوید وقتی کتاب «خشم و هیاهو» ی ویلیام فاکنر را برای نخستین بار خواندم نفهمیدم. بعدها که دوباره آن را خواندم دیدم که رمان فاکنر با یک «کلوز آپ» شروع می‌شود و با یک «لانگ شات» به پایان می‌رسد. درباره ساختار، زبان و بیان، ترکیب‌بندی و محتوای شعر احمدرضا احمدی و همچنین نقش تصویر، نماد و دیگر بدعت‌های او که بوطیقای آن متفاوت است از شاعران موج نو دیگر به‌تفصیل در مقاله‌ای که درباره او نوشته‌ام (انتشارات آیاوتوت آن را منتشر خواهد کرد) سخن به میان آوردم‌ام که جای آن در اینجا، در این مصاحبه کوتاه، نیست.

> **کتابی که فروغ برای انتشار، برای انتشارات مروارید تنظیم کرده بود این‌طور بود که بخش اول آن فقط نیما بود و شعرهای او، بخش دوم نیماگرایان بودند مثل احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، خود فروغ فرخزاد، م. آزاد، یدا... رؤیائی، محمد حقوقی و... بخش بعدی، شعرهای سه شاعر بود: ۱. سهراب سپهری؛ ۲. بیژن جلالی؛ ۳. احمدرضا احمدی. معلوم نیست روی چه اصلی فروغ این سه شاعر را در یک بخش کنار هم گذاشته بود. شاید سهراب را به سبب دوره‌ای از شعرهای بدون وزن و قافیه آهنگینش، همین‌طور بیژن جلالی را و احمدرضا احمدی را هم حتماً به خاطر بی‌وزن و قافیه بودن شعرهایشان بوده است.**

یادآوری

فرید دهزی
مستند فرهنگی

خدمت فرهنگی یا فرهنگ خادم

احمدرضا احمدی خود یک‌نهاد است

در دوره پهلوی دوم، بویژه از نیمه دوم این دوره، فرهنگ یکی از ارکان تثبیت قدرت سیاسی را بازی می‌کند. ضمن این‌که فرهنگ به‌معنون یک «نهاد» (Organizatin) نه زیرمجموعه دولت که زیرمجموعه مستقیم شخص اول و دوم کشور قرار می‌گیرد. در این دوره یا یک‌نهاد روبرو نیستیم، بلکه با چندین نهاد فرهنگی روبرو هستیم که برخی مواقع هرکدام دارای نقش و کارکرد خاصی در بدنه نهاد حاکمیت دارند و در مواقعی سیاست حاکم اقتضاء می‌کند که نوعی همپوشانی و همبستگی برای نهادینه کردن یک گفتمان را داشته باشند.

یک:

درواقع جشن هنر شیراز دو الگو و پیامد را دربردداشت؛ یا موسیقی سنتی که تنها به تکنوازی ردیفی، سازواژ تنها (آن‌هم نوازنده و خواننده‌ای که مدیریت رادیو بخش‌نامه می‌کرد) منتهی می‌شد یا موسیقی بازاری به نام موسیقی مدرن و پاپ اصیل توسط چند برنامه تلویزیونی عرضه می‌شد که گریزی از این دو الگو نبود.

درواقع نظام‌های استبدادی به فرهنگ و نهادهای فرهنگی به‌معنون فرهنگی در خدمت اعتلای فکر و فرهنگ بشری که ابزاری در جهت تحقق اهداف سیاسی خود بهره می‌گیرند. از سویی دیگر در این نظام، دیدگاهی به‌عنوان کثرت‌گرایی فرهنگی وجود ندارد. الگو مشخصی وجود دارد که در سطح باقی می‌ماند. از سویی چون امکان فعالیت را برای نهادهای فرهنگی خصوصی مهیا نمی‌دارند، امکان استقلال فرهنگی و هنری در این مداربسته ممکن نیست.

جشن هنر شیراز یکی از نقاط عطفی بود که البته نخست پهلوی دوم اعمال کردند، رفته‌رفته سیر نزولی به خود گرفت. مجالی برای بررسی ابعاد این سیر نزولی نیست، تنها یک نمونه مهم در موسیقی رادیو در دهه پنجاه به مدیریت هوشنگ ایتهاج اشاره می‌شود که «برنامه گل‌های تازه» نمونه بارز آن بود. سیر کیفی و کمی این برنامه از ابتدا تا پایان، بیان‌گر بسیاری از حقایق است.

یک:

این‌گونه بررسی‌های تاریخی برای تضعیف دوره خاصی از تاریخ نیست؛ زیرا نه از تاکنشان است و نه از تاکنشان! هدف درس گرفتن از تاریخ و ارائه الگوهای درست است. ضمن این‌که بنای آن‌نداریم که دوره‌های تاریخی سراسر سیاه‌وسفید بنگریم.

تا اینجا دو نکته مهم را بیان شد؛ مورد نخست این بود که نظام استبدادی، فرهنگ را در خدمت ایدئولوژی خود درمی‌آورد، فرهنگ و هنر نه برای اعتلای فکر و فرهنگ بشری که آن را برای تحقق مطامع سیاسی خود بکار می‌گیرد. دوم این‌که جشن هنر شیراز از دوره پاسین پهلوی دوم، یکی از نمادهای به خدمت گرفتن فرهنگ و هنر در دوره پهلوی دوم، بویژه از نیمه دوم این دوره، فرهنگ یکی از ارکان تثبیت قدرت سیاسی مستبدانه بوده است.

اما چنین نیست که در بررسی‌های تاریخی همه نهادهای فرهنگی و هنری را دارای کارکرد (Function) ندانیم. چند نهاد عریض و طویل دولتی بودند که با در این مداربسته جایی نداشتند و تا حدی توانستند روی یک مدار درست و منطقی حرکت کنند (چراکه ساختار برخی نهادها، بافقدرت سیاسی کاری نداشت) گرچه ماندند تمامی نهادها باید در جشن‌های به‌خاطر ملی ماندند ۲۸ مرداد، شش بهمن (انقلاب پوشالی شاه و میهن)، جشن‌های سالیانه چهار و نهم آبان و ـ برنامه‌های ویژه داشته باشند؛ اما در کلیت چندان در مناسباتی سیاسی جایگاهی نداشتند. این امکان برای آنان فرصتی بود که به فعالیت خود ادامه بدهند. بسیاری از این نهادها بسیار مؤثر بودند. این نهادها کم هم نبودند. به‌عنوان نمونه «مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی»، ضمن این که یک‌نهاد مستقل بود در مداربسته حاکمیت قرار نمی‌گرفت در تربیت و ترویج افراد مؤثر در حوزه‌های مختلف بسیار کوشا بود. در کنار این نهاد، مثلاً «انجمن شاهنشاهی حکمت و فلسفه ایران» بود که بعدها به انجمن حکمت و فلسفه ایران تغییر نام داد. از استقلال ذاتی برخوردار نبودند و در راستای اهداف حاکمیت قرار گرفتند. بنابراین نباید یک فرضیه برای تمامی نهادهای فرهنگی، هنری و حتی آموزشی در نظر گرفت و آن را به‌تمامی آن‌ها تسری داد. بلکه هویت برخی از این نهادها در سیطره سیاست حاکمیت قرار نمی‌گرفتند و یا به‌طورکلی از خود مقاومت نشان می‌دادند؛ اما شق سومی هم بود؛ به‌طور مشخص سه وزارتخانه فرهنگ و هنر و آموزش‌وپرورش تا حد کمتری وزارت علوم در موازنه قدرت همواره در فراز و نشیب بودند. گرچه وزارت فرهنگ و هنر در همان جشن هنر شیراز نقش ا

کندوکاو

چشم‌اندازهایی پراکنده از حیات شعری احمدرضا احمدی

این آواز را چگونه به شهر رسانیم؟

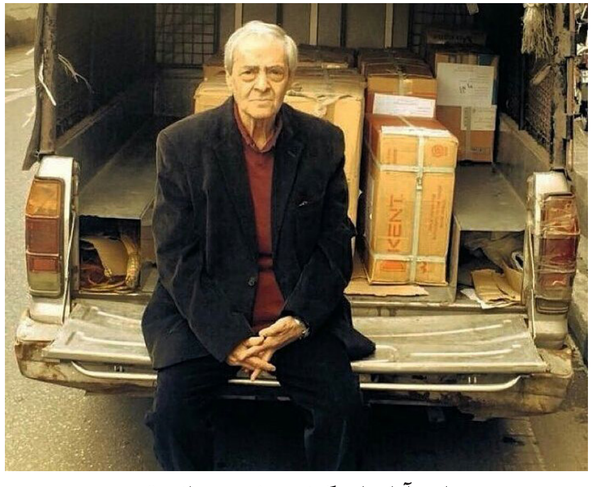

غلامرضا صراف
نویسنده و مترجم

جانانان کالر در آغاز فصل هشتم کتاب «بوطیقای ساخت‌گرا» (ترجمه کوروش صفوی، مینوی خرد، ص ۲۲۵) بخشی از گزارش صفحه حوادث روزنامه‌ای را برمی‌دارد و آن را با تقطیع‌بندی ویژه شعر غنائی زیر هم می‌نویسد و نتیجه می‌گیرد با این کار واژه‌ها هرچند تغییر نکرده‌اند اما تأثیرشان بر خواننده اساساً دگرگون خواهد شد: اما جاناتان کالر یک نکته را پیش‌فرض می‌گیرد: به شرطی که این نوشته در محاصره دلهره‌آور «مرزهای سکوت» واقع شود. حال در برخورد با شعر احمدرضا احمدی به این نتیجه می‌رسیم که مسلماً پنج دفتر اولش (طرح، روزنامه شیشه‌ای، وقت خوب مصائب، من فقط سفیدی اسب را گریستم، ما روی زمین هستیم) که سال ۷۱ تحت عنوان «همه آن سال‌ها» (نشر مرکز) مجموعه شدند حال و هوایی متفاوت از باقی اشعارش دارند و با نثرهای یومیه در سال ۵۹ چرخشی به‌سوی زبان منثور می‌کند که تا امروز اگرنه بخش اعظم بلکه نیمی از آثار مکتوب شعرهای‌اش را همین شعرهای به نثر (و نه شعر منثور آن‌گونه که در تجارب رمبو و میشو می‌یابیم) تشکیل می‌دهد؛ اما وجه افتراق پنج دفتر نخست احمدی از باقی کتاب‌های شعرش در چیست؟ از وجه تاریخی تعلق داشتنشان به موج نوی شعر فارسی است که در سال ۴۱ و با کتاب «طرح» خود او شروع شد. احمدی آغازگر موج نوی شعر فارسی بود و توان و کوشش او در این راه چنان بود که بتواند تأثیر بسزایی بر باقی شاعران «حوزه شعر» بگذارد و انگ و مهر اصلی موج نو را به نام خود رقم زند. بیژن الهی نیز با یکی دو سال فاصله به موج نو پیوست اما بعد راهش جدا شد و سر از شعر دیگر درآورد. (نگارنده به‌طور مفصل درباره شعر دیگر بیژن الهی و باقی شاعران آن نحله در مقالات و نقدهای گوناگون بحث کرده است. اما بحث درباره دوران خاص موج نوی الهی را به زمان دیگری واگذاشته است.)

یک:

موج نو بیان بی‌پیرایه واژه‌ها را برای بیان برهنه و صریح اشیا به کار گرفت و جسارت‌ها و نوآوری‌های زبانی را واگذاشت. شعر احمدی هیچ‌گاه رو به‌سوی وزن و حتی موسیقی کلام نداشت و این نکته را در همان نیمه اول دهه چهل کسانی چون فروغ فرخزاد و رضا براهنی به حالت تذکر به او گوشزد کردند و دو دهه بعد کسانی دیگر همچونو. آزاد نیز به تکرار همان توصیه‌ها و رهنمدها پرداختند. منتهی موقعی بود که دیگر سبک و بیان احمدی تثبیت‌شده بود. شعر احمدی در پنج دفتر نخست شعری بود که با کمپوزیسیون بندی خاص کلمات سعی در ارائه یک‌جور تصویر دگرگون از اشیا داشت که ره به نقاشی نمی‌برد و بیشتر ماهیت یک‌جور تصویر عکاسی را داشت که رنگی بودن یا نبودنش نیز مهم نبود و مهم حس و تأثیر کلی‌ای بود که عکس برجا می‌گذاشت، چون غرابت و تازگی بیان شاعر آن‌قدر بود که توجه حتی مخاطبان عادی‌تر شعر را به خود جلب کند. از این منظر شعر احمدی با شعر بیژن جلالی نیز فرق داشت. جلالی بیشتر به دنبال یک‌جور بیان حکیمانه یا متأول‌ر مسائل و حالات روحی و شخصی خودش بود، ازاین‌رو شعرش در سال‌های اخیر بیشتر پسند پابلیک شعرخوان شد تا خواص شعری؛ اما شعر احمدی باینکه به‌ویژه در دهه‌های هفتاد و هشتاد از سبک خاص او که مهر موج نو را داشت جدا شد اما باز در حیطه سلایق خواص شعری باقی ماند و هیچ‌گاه همه‌پسند نشد.

دو:

احمدی در سیر اشعار خود آن‌قدر واژگان یکسان و ثابت را که در اثر به کار رفتن بیش‌ازحد به یک‌جور سکون رسیده‌اند و دیگر تحرکی در آن‌ها دیده نمی‌شود، به کار می‌گیرد که دیگر به وجودشان عادت می‌کنیم. این عادت مخل آشنایی‌زدایی از شعر احمدی و مخل ارتباطی تازه و دوباره با آن‌هاست. چرا احمدی از بداهت و سرزندگی «شهری فریاد می‌زند آری/ کبوتری تنها» به کنار برج کهنه می‌رسد/ می‌گوید نه» به تکراری یکنواخت دفترهای آخرینش می‌رسد؟ چرا سرزندگی و شادابی تخیل را فدای حجم و قطور شدن هرچه بیشتر کتاب‌هایش می‌کند؟ برخی نوآوری‌ها و تجربه‌هایش بد نیستند. مثل اشعاری که برای برخی نویسندگان خارجی چون همینگوی سروده است. اما در کل آن نگاه کاشف شاعرانه در اشعار جدیدش کمتر دیده می‌شود. گویی احمدی به یک‌جور زبان اتوماتیک در شعر رسیده است که می‌تواند همین‌طوری و بدون جهت خاصی پیش برود و شعر بسراید.

چندی پیش با دوست شاعر و منتقدی بحث اشعار منوچهر آتشی بود و چگونگی سرایش او و که از نزدیکان و معاشران آتشی خاصه در شش سال آخر عمرش بود، این مقوله را این‌گونه توضیح داد که آتشی از خانه که بیرون می‌آمد با دیدن یک پنجره، یک شاخه درخت، شلوغی خیابان و هر چیز بیرونی دیگری شعر می‌سرود، و به همین خاطر همیشه کیفش پر از شعر بود. برای آتشی محیط مادی بیرون زمینه‌ساز یا بهتر است بگویم شعله‌ور کننده آتش تخیلش بود تا بعد آن‌ها را با شیره ذهنی و درونی‌اش درهم بیامیزد. به نظر می‌رسد چنین ساز‌وکاری درباره شیوه شعر گویی احمدی هم صادق باشد. هرچند برای او بیشتر طبیعت مهم است، آن‌گونه که در نظر رمانتیک‌ها مطرح بود، یعنی احمدی خیلی به عناصر فضای شهری توجه ندارد به‌ویژه در دفترهای اخیرش. نگاهش بیشتر مشغول گل‌ها و گیاهان و درخت‌ها و گلدان‌هاست؛ اما احمدی به همین نگاهش به طبیعت نیز وجهه خاصی نمی‌دهد، آن‌گونه که فی‌المثل در شعر الهی یا آتشی یافتنی است. از جهان حیوانات در شعر احمدی رد زیادی نیست. طبیعت در شعر او محدود به گیاهان و گل‌هاست بی‌آنکه جز در یکی دو مورد انگشت‌شمار به نام خاصی از گیاهی برخوریم.

سه:

دل‌مشغولی احمدی به سایر هنرها در شعرش بیش از همه معطوف به موسیقی سنتی ایرانی است و سازهای آن؛ اما شاعر هیچ تلاشی در جهت ایجاد یک‌جور فرم خاص با آن سازها در شعرش انجام نمی‌دهد. احمدی برخلاف سلفش، احمد شاملو در شعر سپید و بی‌وزن که از موسیقی سنتی ایرانی و نقاشی کوبیستی به یک اندازه متنفر بود عاشق این قالب هنری و خوانندگان و نوازندگان آن است ولی هیچ‌گاه به این عشق بی‌حد جلوه خاصی در فرم شعرش نبخشیده است و آن را همین‌طوری و بی پیوند با سبک شعرش آورده، طوری که فقط یک تعلق‌خاطر صرف از آن مستفاد شود. فقط در یک شعر به نحو حزن‌انگیز و خاطره بیدار کنی، یکی از تصنیف‌های داریوش رفیعی را می‌آورد: شعر ۹ «دریا رؤیت نمی‌شد، دریا آموختنی بود» از مجموعه «قافیه در باد گم می‌شود» (نشر پاژنگ، ۱۳۶۹) که در آن ابتدا بخشی از تصنیف رفیعی را نقل می‌کند:

باد بهاری بر گلشن/ رونق هستی بخشیده/
قطره شبنم بر گل‌ها/ می‌شده و مستی بخشیده/
خوش بود اکنون مستانه/ با تو ره صحرا گیرم/
مست طرب چون پروانه/ در بر گل‌ها جاگیرم

و بعد شعر خودش را می‌نویسد:

از چه می‌ترسیدیم/ آواز داریوش رفیعی/ با ما بود/ هنگام گفتن ابر/ آسمان بیزار از ابر/ ما را می‌پذیرفت/ تبازی به آمدن باران نیست/ پیران یا باد است/ که داریوش رفیعی بر شاخه بود

تا حد زیادی در این شعر حزن موجود در تصنیف داریوش رفیعی منتقل‌شده. کاش احمدی به موسیقی سنتی ایرانی جلوه خاص‌تر و بیشتری می‌بخشید و صرفاً نه نام بردن از آلات موسیقی آکنتا نمی‌کرد. احمدی خود به آوانگارد بودن و نامتعارف بودن شعرش به‌رغم تعلق‌خاطر عمیق به موسیقی سنتی، واقف است. ازاین‌روست که وقتی در کلک ویژه مهرداد بهار شعری را به او تقدیم می‌کند، می‌نویسد که ممکن است آقای بهار از سبک شعر من خوشتان نیاید؛ یعنی شعرش شبیه شعر مشیری و اخوان و کسرایی و سایه و حتی سپهری و شاملو هم نیست که شاید محقق اساطیری ما را خوش بیاید. خواندن اشعار دیگران با صدای احمدی خوش است ولی شعر خودش در خوانش خوانندگان سنتی نُعد چندانی نمی‌یابد. (برای مثال کاست «حقیقت دارد تو را دوست دارم»).

> **احمدی آغازگر موج نوی شعر فارسی بود و توان و کوشش او در این راه چنان بود که بتواند تأثیر بسزایی بر باقی شاعران «حزوه شعر» بگذارد و انگ و مهر اصلی موج نو را به نام خود رقم زند. بیژن الهی نیز با یکی دو سال فاصله به موج نو پیوست اما بعد راهش جدا شد و سر از شعر دیگر درآورد.**

دلوازه

احمدی، شاعری سهل و ممتنع

شیرین کاظمیان
کارشناس تئاتر

وقتی صفت شاعری پشت نام کسی می‌نشیند، تنها به توانایی آن فرد بر شعر سرودن اشاره ندارد. کسی که با تمامیت‌خواهی، کلمات را از آن خود می‌سازد حتماً از مرزهای بسیاری گذر کرده است. دال رقیق بودن و سادگی یک سطر همیشه به مدلولی ساده و ده‌دستی نمی‌رسد.

احمدرضا احمدی، تنها یک شاعر نیست. او که خود آن‌قدر کلمات را زندگی کرده است و هرگز از نوشتن بازنایستاده، با تصویرش و حضورش نیز همواره شمایلی بوده از کسی که زیست شاعرانه و هنرمندانه دارد. آن‌چنان‌که جدای از دفترهای متعدد شعر، یادداشت‌های روزمره، رمان، قصه‌های کودک و نمایشنامه‌ها نوشته است. از دهه چهل در ایران که خاصیت شعرهای به‌ظاهر ساده، در نظام نگاه نیما در مواجه با شعر مانند امروز شکل نیافته بود، احمدرضا احمدی شروع به نوشتن کرده است. با نگاهی مختصر به دفترهای اولیه او مثل «من فقط سفیدی اسب را گریستم» و «ما روی زمین هستیم» می‌توان شروع کار این شاعر و تحول و اوجش را تا به امروز دنبال کنیم. احمدرضا احمدی بودن یعنی سهل ممتنع بودن، یعنی سادگی دشوار، شهود بسیار به آن‌سوی کلماتی که می‌تواند نام یک گل باشد یا شیء ای قدیمی و یا حتی میوه‌ای کهنه.

احمدی چنان از پیرامونش می‌نویسد که بی‌تکرار است. اندوه اما قدرت اوست که چون سایه‌ای خوش‌رنگ در تمامی سطرهایش حضور دارد و این خود همان تفاوت بزرگش است با دیگر شاعران، ورود این شاعر به حجمِ تنهایی، حضورِ مرگ، دوست داشتن و امید، در مسیری طی شده است که سادگی ظاهری ویژگی وضوح یافته‌اش است.

علاوه بر شعر این مفهوم صمیمی بزرگ، می‌خواهم به آثاری از او اشاره‌کنم که کمتر از باقی کتیبش موردتوجه قرارگرفته است و درباره چهار جلد نمایشنامه، بانام شایسته «نمایشنامه‌های شاعر» و رمان‌های ویژه‌اش بگویم. نثری شدیداً شاعرانه که در ادبیات نمایشی ما به‌ندرت مشابهش یافت می‌شود. شگرد ویژه او در ساخت فضایی محکم بر پایه‌های شاعرانگی که با دیالوگ‌ها و رنگ مایه‌های صحنه‌ها تنها افسوس را به‌جای می‌گذارد که چرا کارگردانی تا به امروز آن‌ها را به صحنه نبرده است؟ شاید ستون‌های «نمایشنامه‌های شاعر» بر پایه تصور اولیه ما از یک متن دراماتیک بنا نشده باشد، اما اتفاق ویژه‌ای در این آثار نمایشی به چشم می‌آید که آغشته به ایده‌های فراوان و تازه است برای به روی صحنه بردن.

به‌طور مثال نمایشنامه «فرودگاه- پرواز ۷۰۷» که اولین نمایشنامه از این چهار جلد است، بااقدرت زیادی در تصویرسازی‌های دراماتیک رخدادی شاعرانه را معروق در رنگ می‌نویسد همراه باشخصیت‌هایی چون: شاعر، رادیو، مرد بیمار، زن پریشان، مدیر گورستان و... این نثر، بافاصله از آثار متلاشی از حمله فرم‌های درک نشده فراوان امروزی، فضایی تازه را رقم می‌زند که شکیل و لطیف نثری ویژه را بر صحنه می‌خواند.

از دیگر آثار احمدرضا احمدی مجموعه رمان‌های تازه نوشته‌شده‌اش است، چون «آپارتمان، دریا»، «مسافرخانه، بندر، بارانداز»، «آیا می‌توان با فقر پاریس را دوست داشت» و... که روایت گر داستان‌هایی عاشقانه، عاشقانه نه. روایت‌هایی سیال در زمان که با مثال‌هایی از سینما، جان ویژه‌ای می‌گیرند، مثلاً در «آپارتمان، دریا» که از فیلم «یک روز بخصوص» ساخته انوره اسکولا یاد می‌کند و شخصیت‌ها را همان‌قدر شاعرانه و بخصوص در صفحات کتاب می‌آورد که مخاطبینی که او را دوست دارند به حتم سطرهای این رمان را نیز خواهان‌اند. در داستان‌هایی برای کودکان هم که او نوشته، احساسات آدمیزاد را در نزدیکی باهم نوع و پیرامونش به شکلی عمیق برای کودک خلق کرده که وجه تمایزی است با تخیلاتی دور از زندگی انسانی که امروزه مکرر به چاپ رسیده‌اند و جز خیال‌هایی واهی چیزی ندارند برای رشد و حضور کودک در زیستن.

> **چندی پیش با دوست شاعر و منتقدی بحث اشعار منوچهر آتشی بود و چگونگی سرایشش و او که از نزدیکان و معاشران آتشی خاصه در شش سال آخر عمرش بود، این مقوله را این‌گونه توضیح داد که آتشی از خانه که بیرون می‌آمد با دیدن یک پنجره، یک شاخه درخت، شلوغی خیابان و هر چیز بیرونی دیگری شعر می‌سرود و به همین خاطر همیشه کیفش پر از شعر بود. برای آتشی محیط مادی بیرون زمینه‌ساز یا بهتر است بگویم شعله‌ور کننده آتش تخیلش بود تا بعد آن‌ها را با شیره ذهنی و درونی‌اش درهم بیامیزد. به نظر می‌رسد چنین ساز‌وکاری درباره شیوه شعر گویی احمدی هم صادق باشد. هرچند برای او بیشتر طبیعت مهم است، آن‌گونه که در نظر رمانتیک‌ها مطرح بود، یعنی احمدی خیلی به عناصر فضای شهری توجه ندارد به‌ویژه در دفترهای اخیرش. نگاهش بیشتر مشغول گل‌ها و گیاهان و درخت‌ها و گلدان‌هاست؛ اما احمدی به همین نگاهش به طبیعت نیز وجهه**

چهار:

گاهی در اشعار احمدی یک شعر پاسخی یا زمینه‌ای برای شعری در چند سال بعد است، اما این بیشتر در پنج دفتر نخست او که شادابی خاصی بر آن‌ها حاکم بود دیده می‌شود. برای مثال نگاه کنید به این بند از شعر «برای بهار» از دفتر «من فقط سپیدی اسب را گریستم»:

صدای تو خوبست/ در صدای تو/ قایق‌های نورس/ رشد می‌کنند/ می‌رسند/ کشتی می‌شوند.

شعر بعداً پاسخش را در میان‌سالی شاعر در دفتر «لکه‌ای از عمر بر دیوار بود» می‌گیرد. ضمن اینکه شعر هیچ ربطی به شعر مشهور سهپری «صدا کن مرا/ صدای تو خوب است/ صدای تو سبزینه آن گیاه عجیبی‌ست/ که در انتهای صمیمیت حزن می‌روید.» ندارد.

یا این شعر از دفتر «لکه‌ای از عمر بر دیوار بود»:

«حیف بود که ما بمیریم/ ما که حتی تب‌گیر و برف زمستانی را/ فراموش کرده بودیم»

که پایانش این‌گونه است:

«تا شب گفته بودیم/ حیف بود که ما بمیریم.»

کوچک‌ترین ربطی به شعر مشهور شاملو پیدا نمی‌کند («گفتند دشمنید/ خلقان را دشمنید/ چه ساده چه به‌سادگی گفتند/ وش‌ان را چه ساده چه به‌سادگی کشتند»). احمدی در اشعارش بیان خاص خودش را دارد و شباهت مضمون در ظاهر هیچ‌گونه شباهت سبکی با شعر شاعران مشهورتر و خوانده‌شده‌تر برقرار نمی‌کند. یا بیان زیبای عشق که از پس قریب به دو دهه این‌گونه تغییر می‌کند از «وقت خوب مصائب» در سال ۴۷ تا «هزار پله به دریا مانده است» در سال ۶۴ که در آن عشقی آشکار به دوست داشتن در خفا تبدیل می‌شود: قلب تو هوا را گرم کرد/ در هوای گرم/ عشق ما تعارف پنیر بود و/ قناعت به نگاه در چاه آب./ مردم که در گرما/ از باران آمدند/ گفتی از اتاق بروند/ چراغ بگذارند/ من ترا دوست دارم.

و شعر ۱۹ «هزار پله به دریا مانده است»:

به آفتاب رسیدم/ ساختمان پست و تلگراف/ سفیدی روزهای دیگر را

داشت/ که من در همه آن روزها/ کارمندی ساده بودم/ بارانی سفید و کلاهی سیاه/ بر سر داشتم/ در همه آن روزها/ شما را مخفیانه دوست داشتم.

و تنها شاید یک شعر پاسخی بینامتنی‌گونه و دیالوگ‌وار باشد با شعر رفیق دیر و دور احمدی، یعنی بهرام اردبیلی در دهه چهل: سطری از شعر «به هم پیوستم» تا رهایی/ برای آنکه آواز بخوانی»:

فصل چهاردهم (پائیز)/ من، از جز درد دندان/ همه‌چیز را تحمل کرده‌ام.

یا شعر اول مجموعه «عاشقی بود که صبحگاه دیر به مسافرخانه آمده بود» (نشر سالی، ۱۳۷۸):

یگانه درد، درد دندان نبود/ یگانه بود/ پاییزهایی/ که در خون ما غوطه‌ور می‌شد/ و می‌مُرد.

پنج:

به نظر می‌رسد اگر دکتر براهنی در اواسط دهه ۴۰ توانست ۱۹ سطر از ۱۹ شاعر انتخاب کند و تنها یک سطر از احمدی «در آن لحظه، در میان جاده‌های ابریشم» تصادفاً صبح شد» را با آن‌ها برابر بداند و بگوید این سطر را با کل آن اشعار عوض نمی‌کند (طلا در مس، چاپ دوم، کتاب زمان، ۱۳۴۷، ص ۶۱۱) حالا دیگر قادر به تفکیک یک سطر از میان انبوه سطرهای شبیه و گاه یکسان اشعار احمدی نباشد که خیلی خاص و ویژه باشد. چون احمدی چنان به تکرار مضامین و درون‌مایه‌های موردعلاقه‌اش همت گمارده که امکان تشخص شعرش را تا حد زیادی سلب کرده.

به یکی از اشعار خوب احمدی از آغاز تا امروز، شعر «آغاز در تدفین» از دفتر «وقت خوب مصائب» (کتاب زمان، ۱۳۴۷) نگاه می‌کنیم. آغاز شعر از کوبنده‌ترین آغازهای شعر معاصر است. تقابلی سفت‌وسخت و بنیادین میان آری و نه. میان پذیرش و تن زدن. میان رفتن و ماندن. اینجا باید به صفت تصویری «تنها» توجه کنیم. شاعر خیلی راحت می‌توانست بگوید «کبوتری خسته» یا «کبوتری غمگین» (به سیاق شعر فروغ) ولی خسته و غمگین صفات توضیحی‌اند نه تصویری؛ یعنی کبوتری تنها از منظر دیداری برای هر بیننده‌ای یکسان است؛ اما خستگی و غمگینی صفاتی‌اند که اعتبارشان از این بیننده تا آن بیننده متغیر است و توافقی بر سر دریافتی که از حالت ظاهری آن مراد می‌کنند وجود ندارد.

در پاراگراف دوم: «بهار، از تنهایی زبانی دیگر دارد» گویی تنهایی کبوتر را به فصل پیوند می‌دهد. «گل ساعت/ مرگ روزها و اطلس‌ها را می‌گوید» اینجا ساعت کاربرد نشان دادن زمان را ندارد، بلکه برای اعلام مرگ به‌کارفته. یک‌جور علت غایی و انسانی شده ساعت که یادآور یکی دیگر از اشعار احمدی است که در آن سوژه شعر با تغییر کارکرد قطب‌نما، خواست یا آرزوی نهایی خود را بیان می‌کند: «اگر قطب‌نماها گل‌های یاس را نشان می‌داد/ دستان شاهزادگان را با بوسه‌های هراسان می‌بستم.»

این آواز را چگونه به شهر رسانیم؟/ که آواز/ در پشت دروازه‌های گمان/ خواهد مرد...

که تناظر دارد با یک شعر دیگری از احمدی که مضمونش رسیدن به اعتمادبه‌نفس برای هنرمند شدن است: هر آن‌کس که آواز را در خود بند کرد/ به خویشتن بی‌اعتماد بوده است. اینجا یقین شاعر به باور سیاسی‌کاری که دارد می‌کند خودش را نشان می‌دهد و در زمانه‌ای که به گفته شاملو «دهانت را می‌بویند مبادا گفته باشی دوستت دارم»؛ باید با خواب به شهر درامد تا او از پشت چشم‌ها مخفی بماند. شاعر توصیه به بداری نمی‌کند بلکه خواب را سلاحی برای پوشاندن آواز می‌داند تا مخفی بماند و لو نرود؛ و بندپایانی که سراسر همه به فردا و صبح‌های دیگر است و قرار را در پایتخت آوازهای صبح می‌گذارد که به‌خودی‌خود ترکیب بدیعی است.

شش:

گاهی کل یک شعر احمدی طنین محکم و خاصی ندارد و به خاطر ساختاری که شعر طلبیده آغازش همراه با شک، دودلی و نوعی متبادر کردن ضعف به ذهن است و در ادامه نیروی برانگیزاننده شعر رفته‌رفته حاکم می‌شود. اینجا سخن مشهور دلوز به یاد می‌آید که «هر چیزی در شروعش ضعیف ارزیابی خواهد شد و در ادامه است که نیروهای حقیقی آشکار می‌شوند.»

با اطمینان می‌فهمیدم چرا رنج، بوسه می‌شد/ گفت و گوی جهات شمال و جنوب کافی نبود تا عشق را دشنام دهم/ شب همان‌قدر پهناور بود که درخت از شدت سرما. از من لباس بخواهد/ شعر «در طراوت و نابودی حادثه» (وقت... ص ۳۹)

یک‌جور پراکندگی در این سطرها هست که در سطور پایانی به وحدت و انسجام خاص خودش می‌رسد:

اما عقیده‌ام گمنام بود/ آخرین حرفم از تقدیر بیم داشت/ و عمرم/ -بی‌اغراق-/ کفاف مرا نمی‌داد/ در را/ همسنه بستم/ خود را در درگاه کاشتم/ توقعات باکره من شباهتی به سال‌ها و روزها نداشت./ اکنون قدرت و حکمرانی من/ فقر لبخندی در طراوت و نابودی حادثه است.

که شعری است که بخش‌هایی از آن را پرویز دوایی در سرلوحه نقد خود بر فیلم «رضا موتوری» اثر دوست دوران نوجوانی و جوانی و پیری احمدی یعنی مسعود کیمیایی نقل کرده است.

هفت:

یا شعر جمعه خواب که برای مرگ فروغ فرخزاد سروده شده کوچک‌ترین شباهتی با اشعار شاملو، اخوان، سپهری، کسرایی و م. آزاد برای فروغ ندارد. هرچند در آغاز شاید به خاطر واژه نام تداعی خفیفی با پایان شعر شاملو پیدا کند: نامت سپیده‌دمی‌ست که بر پیشانی آسمان می‌گذرد/ متبرک باد نام تو! (مرثیه‌های خاک) و شعر احمدی: شفا به‌آسانی دانست که تدبیر نامت چیست/ نامت/ تحقیرشده‌ها/ و لهشده‌ای نامت چیست/ نامت/ تحقیرشده‌ها/ و لهشده‌ای آوار خبرها را شفا داد/ اکنون کسی به کوچه می‌آید که تو را به نام می‌خواند. (وقت... ص ۲۰)

و باز دیالوگی که با یکی از اشعار فروغ در «ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد» دارد، شعر فروغ: آن شب اصفهان پر از طنین آبی کاشی بود و سطر پایانی شعر «کمبود تجربه‌های مشترک»، و تنها سؤال می‌کنم/ آیا اصفهان هنوز بوی کاشی دارد؟ (ص ۹۶)

و پاسخ یا دیالوگی که با یکی از اشعار خودش در «وقت خوب مصائب» ایجاد می‌کند. با همان شعر آغاز در تدفین. با جایی در شعر «پدر فردای کوچه‌ها» که می‌گوید:

در فصل قتل بودیم/ گفتند: بگوئید/ پاسخ رسید که: انسان می‌گوید نه. (همان، ص ۲۶)

و اینجا به‌صراحت شاعر اعلام می‌کند که مقصودش از پرنده انسان است، انسانی تنها ایستاده در برابر شهری که فریاد می‌زند آری و کبوتری تنها که می‌گوید نه.

احمدی وقتی از فصل‌ها می‌نویسد، از حبه‌ای قند یا پرتقالی نارس، تصاویری می‌دهد همراه باروحی مأیوس که آن‌ها را می‌بیند و در یادداشت‌هایش هم این زلالی ویژه واقعی اما شاعرانه را خیلی خوب نمایان می‌سازد. او باوجود منتقدینی که تکرار را درون‌مایه اصلی کارهای اخیرش می‌دانند همواره نوشته و ادامه‌دهنده راه خودش بوده است. او که حالا هفتادوپنج سال دارد، حافظه ناب و شوخ‌طبعی خبر از گرمای حضور جاودانه‌اش می‌دهد. قلب این شاعر همواره تپنده است و حضورش چون گل‌هایی شمعدانی می‌ماند که خود آن‌ها را به‌خوبی می‌شناسد:

«بر کویر می‌باری/ چون چراغی در غار/ با آخرین موج/ که به ساحل می‌رسد/ پیش از مد.../ اگر جهان لال شود/ و سکوت ما/ آخرین حرف حیات باشد/ تو/ اندوه را شعر و شعر را سکوت می‌کنی/ احمدرضا/ می‌دانم/ در ضیافت نیستی هم/ چند گل شمعدانی/ بر شانه‌ات سبز خواهد شد/ و چیزی را نشانمان خواهی داد که دارد تمام می‌شود...»

کنکاش

بررسی اشعار موج نوی احمدرضا احمدی و بیژن الهی

رضا ناقد
نویسنده

اولین منتقدی که متوجه شباهت‌ها و تفاوت‌های اشعار احمدرضا احمدی و بیژن الهی شد دکتر رضا براهنی بود: «اگر اصالت بینش و اصالت استفاده از کلام، یعنی وسیله ارائه جهان‌بینی را پایگاه‌های اساسی پیدایش یک شاعر بدانیم دلیلی نیست که چشم به آینده احمدرضا احمدی و بیژن الهی ندوزیم و به‌ویژه نام اولی را سرآغاز فعل خودبه‌خود نویسی شعر معاصر ندانیم.» (طلا در مس، رضا براهنی، چاپ دوم، ۱۳۴۷، ص ۵۹۶) ولی دکتر براهنی اشاره نمی‌کند که این شاعر سطرهای درخشان که از همین ابتدا چنین دل‌بسته کلام می‌نماید، حتی اگر شده فقط در سطح بازی‌های کلامی و سطرهای درخشان آن‌هم به روزگاری که هنوز کاریکلماتورهای پرویز شاپور نیامده بود تا بخشی از این بار را بر دوش گیرد و همه‌اش به‌پای شعر گذاشته نشود، آری چنین شاعری نمی‌توانسته تماماً تحت تأثیر احمدی باشد. حالا که قریب پنجاه سال از آن تاریخ می‌گذرد و اشعار دوره شعر دیگر بیژن الهی به نام «دیدن» (نشر بیدگل، ۱۳۹۳) و اشعار دوره موج نوی‌اش به نام «جوانی‌ها» (نشر بیدگل، ۱۳۹۴) منتشرشده دیگر لازم نیست به تک شعرهای پراکنده‌اش رجوع کنیم؛ اما در اشعار جزوه شعر یا همان دوره موج نویی الهی نوعی فراروی از آن قالب هست که او را به شعر دیگر می‌رساند. بیان الهی از مسائل سیاسی حتی در همان اشعار دوره موج نو غیرمستقیم‌تر و استعاری‌تر است و گویی بیشتر سعی کرده شعر را با کلماتی بیان کند که حدس و تخیل خواننده را برانگیزند. بیان احمدی از درون‌مایه‌ها و مضامین آرکائیک و باستانی هم با الهی متفاوت است. برای مثال می‌توان به دو مستی «اگر قطب‌نماها گل‌های یاس را نشان می‌داد» (وقت خوب مصائب، ص ۱۵۸) و «تراخم» (جوانی‌ها، ص ۱۵۷) نگاه کرد تا متوجه تفاوت واژگان، نحو، جهان‌بینی و سبک شعری به‌رغم تشابهات صوری مثل عدم داشتن وزن شد. ولی زبان هر دو شعر زبان معاصر و مدرن شعر فارسی است و فراروی الهی از چنین زبانی بعدها او را به‌کلی از موج نو جدا می‌کند و تصویرسازی بیشتر نقاشانه تا عکاسانه‌اش و وجود چندصدایی و دیالوگ در شعرش تشخص و نمود بارزی می‌یابد. الهی در همان اشعار دوره موج نو در یک شعر دیالوگی خاص و کودکانه با خورشید دارد و این با ذهنیت بچگانه‌ای که براهنی به احمدی نسبت داده بود و او را به جنینی در الکل یا «در احمدی معصومیت یک شاعر چینی منتهی بچه‌سال نهفته است.» فرق دارد. شعر «زمانی که هر دو دل ما می‌شکند» (همان، ص ۶۹) که این‌گونه شروع می‌شود:

زمانی که دوستم مرا ترک گفت/ به خورشید نگاه کردم/ تا اشک‌هایم را خشک کند.

خاطره

روایت احمدرضا احمدی از آشنایی با فروغ فرخزاد

زندگی روزانه‌اش عمل شعرش بود. آموخته بود که بیاموزد، بخشایش داشت. فرخزاد در آخرها به دنبال یک مفهوم وسیع برای روز بود. او از روزها و از آسمان محدود که فقط عبور دو کبوتر را معنی می‌دهد گذشته بود. به عشق، خوبی، قشنگی رسیده بود و می‌دانست که زمین فقط باید به دور عشق، قشنگی و تشنگی بچرخد و فرصت فقط یک‌لحظه از ابدیت است که در زمان شناخته‌شده می‌چرخد. فرصت را با فرصت‌طلبی اشتباه نگیریم. فرخزاد دوره‌ای را به دانستن گذراند، دوره‌ای را به عمل و در آخرها می‌خواست دانستن را فراموش کند تا خالص و کودکانه عمل کند. او می‌خواست موفقیت یافته شده خود را رها کند به‌طرف موفقیت تازه برود و موفقیت گذشته شعر خود را مقلدان زنانه و مردانه‌اش بسیارد که سپرد که هنوز شعرهای مردها زنانه است. کوه را دوست داشت ولی بردهها را می‌ست تا کوه را نبیند او معلم، او خواهر و او بزرگوار ما بود که آموخت شعر اگر جدی باشد دفاع نیست شعر است، شعری که در موقعیتی ادبی متولدشده است. شعر که نمی‌تواند روز و شب به آن مفهوم آدمی دهد، شعر که مفهوم ادبی دارد و کشف آن کشف لغت بازان است نه آدم و نه آمیزاد. اصلاً چرا باید شعر گفت؟!

زمین که می‌چرخد/ گندم هم که هست: ادبیات برای شُکر گندم است. اصلاً ادبیات در حضور شکفتن گل سرخ فقیر است. فرخزاد می‌دانست.

۲۴ بهمن ۱۳۵۲

تلنگر

چراغ را روشن بگذار

میلاد واصلی
منتقد ادبی

نوشتن از احمدرضا احمدی، کمی سخت و دشوار است؛ زیرا در برخورد با او باید تکلیف خود را، همان ابتدا و در شروع نوشتن روشن کنی که قرار است از کدام احمدرضا احمدی بنویسی. احمدرضا احمدی شاعر، داستان‌نویس، نمایش‌نامه نویس، کسی که سال‌ها در کانون پرورش فکری و بعدها با ناشرهای دیگر برای کودکان، تعدادی از بهترین این آثار را خلق کرد و یا حتی احمدرضا احمدی بازیگر. بااین‌همه انگار، همه فعالیت‌های دیگر احمدی، زیر سایه شعر و شاعری او قرارگرفته باشند، به‌نوعی همه متأثر هستند از این فضای خاص او؛ یعنی اگر داستان یا نمایش‌نامه‌اش را هم بخوانی، حتی اگر ندانی نوشته و کار اوست باز، متوجه می‌شوی همه این‌ها را یک شاعر نوشته است. پس به همین دلیل، در این یادداشت به شعر احمدرضا احمدی می‌پردازیم. احمدرضا احمدی، با انتشار نخستین کتابش «طرح»، در سال هزار و سیصد و چهل‌ویک، فصلی تازه را در شعر معاصر ایران رقم زد. «طرح»، کتابی چهل‌صفحه‌ای بود که با همه لاغر و اندک بودنش، آن‌قدر مهم بوده و است که آن را سرآغاز و پرچم‌دار «شعر موج نو»، بدانند. موجی که اتصاف، خونی تازه را هم بر پیکر فرسوده شعر به جریان انداخت. برخی، شعر احمدی را، ادامه جریانی که با «هوشنگ ایرانی» و شعرهایش شروع بود می‌دانند. هوشنگ ایرانی، کارش را سال‌ها پیش از احمدرضا احمدی و بعد از آمدن از فرنگ و تحت تأثیر سوررئالیست‌های آن دیار آغاز کرده بود. ایرانی با انتشار چندتایی از کتاب‌هایش حتی توانسته بود شور و غوغایی نیز در فضای ادبی آن سال‌ها برپا کند، اما باگذشت زمان، زیر بار سنگین حمله‌ها و کج‌فهمی‌ها کم آورد و نتوانست چنان‌که بایدوشاید راه خود را ادامه بدهد و بالاخره در آخر نیز تسلیم سرطان شد. احمدرضا احمدی اما ماجرایی متفاوت از هوشنگ ایرانی داشت. احمدی برای همین، با نوشتن این قصیده، در آن سال‌ها نشان داد که قصد کوتاه آمدن ندارد و آمده است تا طرحی نو دراندازد:

شب حزین و من غمین و ره دراز/ شب حزین و من غمین و ره دراز/ شب حزین و من غمین و ره د

راهکار

راهی برای فرار از لغو کنسرت‌ها

اسدا... قربان زاده
خبرنگار

تحولات فضاهای مختلف مجازی در چند سال اخیر بر زندگی اغلب افراد جامعه بر کسی پوشیده نیست. دنیایی که مزیت‌ها و معایبی را در پی داشته است. از مزیت‌های جالب این محیط استفاده از سایت‌هایی برای خرید در کمترین زمان ممکن و بهره‌مند شدن از نقطه نظرات کاربران، صرفه‌جویی در زمان خرید و در دسترس بودن آن از طریق فروشگاه‌های مجازی و مهم‌تر از آن در دسترس بودن انواع اطلاعات در حوزه‌های مختلف است.

این موضوع محدود به کالاها نیست، بلکه انواع خدمات با نوآوری‌های خلاقانه و متعدد برای جذب مشتریان را در دل خود جای‌داده است.

در چند ماه اخیر موج دامنه‌دار لغو کنسرت‌های مختلف موسیقی در شهرهای مختلف کشور به بهانه‌های مختلف، ایده برگزاری کنسرت‌های آنلاین را موجب شده است. ایده‌ای برای فرار از لغو کنسرت‌های سالنی!

نبود هزینه اجاره سالن، حذف زمان حضور مخاطبان در سالن، کاهش ترافیک شهری و تردد‌های شهری و آلودگی‌های زیست‌محیطی جزو مزیت‌های برگزاری این قبیل اجراها است که در صورت نهادینه شدن می‌توان، سازوکار مشخصی برای آن تعریف کرد. عوامل اجرایی فراغ از بروکراسی‌های طولانی برای صدور مجوز و اطمینان از عدم لغو مجوزها به‌عنوان یکی از دغدغه‌های عوامل اجرا نقطه عطف این قبیل اجراها است که با تداوم اجراها زمینه و بستر مناسبی دنیای مجازی برای اجراهای آنلاین موسیقی موجب شده است. نبود اسپانسر برای اجراهای زنده همواره به‌عنوان یکی از چالش‌های خوانندگان و سرپرستان گروه‌های موسیقی تلقی می‌شود که سود بردن از این ایده جدید می‌تواند زمینه مناسبی برای حذف زمان برای پیدا کردن حامی مالی، رایزنی‌های طولانی‌مدت و حتی در برخی موارد بدقولی‌های بخش خصوصی باشد.

از سوی دیگر تبلیغات در این قبیل فضاها برای کاهش هزینه‌ها فرصت مناسبی رقم‌زده تا نگاه اقتصادی به موسیقی به‌عنوان یک کالای اقتصادی موردتوجه قرار گیرد. توجه به دانلودهای مخاطبان با بخشی از هزینه‌های جانبی حذف می‌شود و عوامل اجرا با پیدا کردن فروت تبلیغات برای معرفی بیشتر گروه نوعی بازاریابی را نیز دنبال می‌کنند تا در صورت استفاده از نقطه نظرات کاربران برنامه‌های آنلاین ادامه داشته باشد.

از دیدگاه علم اقتصاد پدیده‌ای که در جامعه وجه اقتصادی به خود بگیرد به یک نیاز برای بخشی از آن تبدیل می‌شود و باعرضه و تقاضا است که در شرایط مختلف بر اساس قیمت هر یک در محل تقابل این دو عامل قیمت آن کالا به خدمت تعیین می‌شود. مخاطبان از هر دلقه‌ای در این فضا می‌توانند در زمان تعیین‌شده، اجرای زنده خوانندگان و گروه موسیقی موردعلاقه خود را دنبال کنند و عوامل اجرا را در جریان نوع اجرا و کیفیت کار قرار دهند. موضوعی که در اجراهای زنده چندان به آن توجه نمی‌شود. ماحصل این امر ارتباط دوسویه در جریان فعالیت‌ها خواهد بود. البته هر دو اجرای سالنی و آنلاین شباهت‌هایی در عرضه و تقاضا دارند و اثرات اقتصادی آن‌ها و فعالیت‌های مرتبط در حوزه تولید، تبلیغات و خدمات زنجیروار موجب شده تا به دلیل حجم بالای کاربران اینترنتی مخاطب برای ارتباط نزدیک راه آسان‌تری را در پیش بگیرد.

تهیه و انتشار البوم‌های صوتی و تصویری بازار جدیدی نیز برای این محصول جدید در یک فعالیت هنری- اقتصادی در پی دارد. با این مزیت‌ها بستر و زمینه مساعدی برای نگاه اقتصادی به موسیقی در راه است تا با ورود بیشتر خوانندگان پرطرفدار کم‌کم فضا برای ترغیب و بالا رفتن انگیزه و ایجاد فضای رقابت سالم گروه‌های مختلف موسیقی بیش از گذشته پررنگ شود. دنیا مجازی بستر مناسبی برای ارتباط بین فرهنگ‌ها را فراهم کرده تا علاقه‌مندان به هنر موسیقی سایر کشورها در زمان مشخص پای اجراهای آنلاین سایر کشورها بنشینند و در کمترین زمان با برگی از هنر موسیقی سایر ملل آشنا شده و ارتباط تنگاتنگ برقرار کنند. بی‌شک ارتباط نزدیک فرهنگ‌ها با زبان موسیقی سایر کشورها در فضای مجازی دروازه‌ای روشن برای پیوند صلح و دوستی به‌عنوان نفس موسیقی است.

گفت و شنود

صحبت‌های «هومن خلعت‌بری» رهبر ارکستر و اپرا با آیت ماندگار:

به ایران دعوتم کردند اما اجازه فعالیت ندادند!

کروه موسیقی: بغض آسمان بهاری ترکیده است! از پشت پنجره به افق‌های دوردست خیره شده است. شروع تند بارش بهاری سرسبزی و طراوت را با خود به ارمغان آورده است.

در دهنش هم‌نوا با بارش بهاری، بارانی از نت را به نظاره نشسته است! سکوت پیرامونش را احاطه کرده و مرور خاطرات هنری گذشته شاید حلاوت دیگری دارد! اما این‌طور نیست!

همیشه به دنبال دریچه‌های نو در موسیقی برای آشنا کردن عموم مخاطبان بوده و رویای همنوایی این هنر فاخر در بین عموم مردم کشورش را دارد. کمر همت بسته تا در سایه حمایت‌ها با اهالی موسیقی روزنه‌های موسیقی را برای هم‌وطنانش بیش‌ازپیش روشن کند.

هومن خلعت بری نامی آشنا برای اهالی موسیقی در داخل و خارج کشور است. او متولد تهران و ساکن کشور اتریش، رهبر ارکستر و اپرا است.

لیسانس موسیقی از دانشکده موسیقی دانشگاه هنر تهران می‌گیرد و سپس در سال ۱۹۹۶ برای ادامه تحصیل رهسپار کشور اتریش می‌شود.

هومن تحصیلات خود را در ۲ رشته رهبری کُر و رهبری ارکستر در دانشگاه موسیقی شهرگُرتس (Graz) اتریش خاتمه می‌دهد.

او از سال ۱۹۹۹، در سال سوم دانشگاه به استخدام اپرای شهر گرتس درمی‌آید و تابه‌حال هم این همکاری تداوم دارد.

از سال ۲۰۰۰ مدیر هنری فستیوال قصر کریشتینتن (Schloss Kirchstetten) در شمال اتریش می‌شود و در ۲ سال اخیر رهبر ارکستر متروپولیتن پراگ است. (www.Schloss-Kirchstetten.at)

این هنرمند با موسیقی ایرانی نیز بیگانه نیست. اجرای قطعات «ای وطن» با تار آقای کیوان ساکت، «هارون بارونه» با ویلن مرحوم حسین یوسف زمانی و نوازندگی پیانو در موسیقی متن بسیاری از فیلم‌ها و سریال‌ها متعلق به زمانی است که در ایران زندگی و فعالیت داشته است.

فعالیت‌های خلعتبری در خارج ایران حکایتی طولانی دارد که می‌توان به اجرای «ونوشه - رابسودی برای سه‌تار و ارکستر سازهای ملی ایرانی» اثر حمید متبسم با اجرای خود آهنگساز به‌عنوان تکنواز سه‌تار و با قطعه «سیمرغ» از دیگر ساخته‌های متبسم بر اساس داستان زال و سیمرغ شاهنامه فردوسی، برای تکخوان و گروه کر و ارکستر سازهای ملی ایرانی با اجرای همایون شجریان و با اجرای قطعه «پارسی» اثر احمد پژمان با ارکستر فیلارمونیک آموتز در چک و سایر اجراها اشاره کرد.

خلعت بری در این مصاحبه از سرگذشت خود در زمان تحصیل در اتریش، دلایل حضور در یک برنامه ماهواره‌ای و توصیه‌هایی برای علاقه‌مندان به موسیقی سخن گفته است:

این روزها مشغول چه‌کارهایی در حوزه موسیقی‌هستید؟

پروژه‌های موسیقایی کم‌وبیش دررافاند! چرخ زندگی و موسیقی طبیعتاً می‌چرخد و جریان دارد. ازلحاظ قانونی، اجازه مطرح کردن خیلی از برنامه‌ها را ندارم. البته اعلام بعضی از آن‌ها منع قانونی ندارد. به‌محض شروع تابستان امسال و تمام شدن فصل هنری و فعالیت‌های من در ایران گرتس، تمرینات فستیوال امسال شروع می‌شود.

فستیوال قصر کیرشتتن با یک کنسرت افتتاحیه با موضوع «یکشب ایتالیایی» در ۲۳ جولای کار خودش را شروع می‌کند. امسال برای این کنسرت افتتاحیه، خانم نسرین عسگری به‌عنوان سوپرانو با من همکاری خواهند داشت.

برای ایرای امسال فستیوال هم اپرای «دون پاسکوله» (Don Pasquale) اثر دونیتزتی/ Donizetti اهنگساز ایتالیایی را انتخاب کرده‌ام و از ۲۹ جولای به مدت ۷ شب رهبری می‌کنم. جالب است بدانید که انتخاب دون پاسکوله به پیشنهاد استادم احمد پژمان بود که بلافاصله من قبول کردم و اعلام شد. بلافاصله بعد از اتمام فستیوال، تور «کارگاه آواز و صحنه» شروع خواهد شد. این کارگاه با مستر کلاس ۲ روزه آواز، فقط برای افراد پیشرفته است که با ۷ هنرجوی انتخاب‌شده از طریق ارسال یک ویدیوی ۳ دقیقه‌ای به‌صورت فعل و حضوری روی صحنه کار می‌کنم. افراد غیرفعل و تماشاگران هم در سالن حضور دارند و می‌توانند شاهد تدریس من باشند. این سری کارگاه‌ها در شهرهای دیگر اروپا هم ادامه پیدا می‌کند و پروژه جدیدی است.

ضبط آثار آهنگسازان مختلف ایرانی و غیر ایرانی بخصوص در حیطه موسیقی منت فیلم هم در لیست مسئولیت‌های من با ارکستر پراگ است.

برای زنده کردن اجراهای ایرا در ایران چه پیشنهادی می‌کنید؟

ایرا هر کاملی است! یعنی از موسیقی و ارکستر و خواننده تا بازی و تئاتر - صحنه و کارگردانی - گریم و لباس و نور و صدا و غیره همه و همه در همکاری با یکدیگر هستند تا یک ایرا روی صحنه بیاید. کاری بسیار دقیق و مستلزم برنامه‌ریزی و مدیریت اصولی را می‌طلبد.

برای برگزاری یا اجرا و زنده کردن ایرا احتیاج به نیروی متخصص، حمایت مالی و صدالبته حمایت دولتی از همه لحاظ هستیم. در این صورت می‌شود، ایرا یا تئاتر موسیقایی را روی صحنه آورد و آن را دوباره زنده کرد. این نکات حقیقتاً به‌هم‌بافته و یک پیکر هستند که با کمبود یا نقص یکی از آن‌ها اجرای یک تئاتر ایرا بهم می‌خورد.

شما بهترین طراح صحنه را استخدام کنید، ولی وقتی نورپردازی مناسب نباشد، کار کامل نیست. بهترین خواننده بر روی صحنه بیاید، ولی وقتی ارکستر به خاطر نور بد، نتواند دست رهبر را دنبال کند و موسیقی بد از آب در بیاد، باز کار کامل نخواهد بود. اگر یک کارگردان رل خواننده را خوب کار نکند، باز کار کامل نیست. زنده کردن ایرا، یک شرکت و بنیاد می‌خواهد که همه تمرکز و کارش روی همین مقوله باشد. وقتی این ایرا درست روی صحنه بدرخشد، توسط مردم همه استقبال و حمایت خواهد شد و بعطور کامل بازگشت فرهنگی و مالی را در پی دارد. چقدر داستان‌های ایرانی و یا دینی وجود دارد که به‌صورت ایرا به موسیقی درآورده شده است. برای نمونه مدتی پیش ایرای عاشورا بدون نمایش و به‌صورت کنسرتی اجرا شد. همین اثر موسیقایی اگر با صحنه، بازیگر، سیاهی لشگر، لباس و صحنه بود، می‌توانست تأثیرگذار باشد و چقدر می‌توانست مردم را برای دیدنش به تالار وحدت بکشاند.

به نظرم باید با مدیریت آگاه و به‌روز و متخصص از هر نظر که در کشور هم کپوییش داریم، امکان اجرا وجود دارد. اعتقادارم، با دعوت به کار و مهیاکردن اسباب و شرایط کاری این امر محقق خواهد شد. اگر هم ازلحاظ لوازم یا دستگاه‌های تکنیکی کمبودی باشد، به شرطی که بخواهیم کار انجام شود، با دعوت از متخصصان می‌توان زمینه را ایجاد کرد.

تحصیل موسیقی در اتریش تا چه حد در بالا بردن دانش علمی شما و طرز نگاه شما به دنیای موسیقی اثرگذار بود؟

من سال‌های طولانی درزمینه موسیقی کلاسیک فعالیت داشتم و این شانس با من یار بود که شاگرد بهترین‌ها بودم. لیسانس موسیقی را در شاخه موسیقی سنتی و با ساز سه‌تار زیر نظر سرکار خانم مهربانو توفیق یاد گرفتم و سپس برای کسب تجربه‌های نو درزمینه موسیقی بخصوص رهبری، ایران را ترک کردم. قبل از آن تمام راه‌ها و امکاناتی که در آن زمان ایران مهیا بود، تجربه کرده بودم. بااینکه به‌صورت تجربی هم رهبری کر و هم رهبری ارکستر را انجام داده بودم، ولی آن چیزی نبود که باید باشد!

من تحصیلات عالیه در رشته رهبری نداشتم و خودم هم می‌دانستم که این فعالیت من کامل نیست. برای همین بعد از لیسانس به پیشنهاد پروفسور توماس کریستین داوید که من آن زمان استیسان ایشان در تهران بودم برای تحصیل این دو رشته به اتریش رفتم و دنیای اصلی موسیقی آنجا خواهد را به من نشان داد. بعطور حتم موسیقی که من در اتریش مواجه شدم با آن چیزی که من از قبل می‌شناختم بسیار متفاوت بود. آن زمان خبری از اینترنت نبود. سی دی یا نت و پارتیتور بسیار محدود و نادر بود. امکان سفر تقریباً صفر بود و من از آن دنیای محدود، به سرزمین وسیع و مهد موسیقی کلاسیک رسیده بودم و می‌بایستی که خودم را با شرایط وفق داده و بالا می‌کشیدم. آسان نبود، ولی با تلاش زیاد، انجام شد.

افرادی که برای ادامه تحصیل به خارج از کشور می‌آیند و با دنیای موسیقی مواجه می‌شوند، بهتر متوجه می‌شوند که من چه می‌گویم! خیلی تلاش می‌خواهد و این تلاش هنوز هم ادامه دارد و قطع نشده است.

برای تحصیل موسیقی در اتریش چه مشکلاتی داشتید؟

اولین نصیحت من به تمام دانشجویان شناخت کافی زبان کشور مقصد است. پس‌ازآن، فرهنگ و آداب اجتماعی آن جامعه و پذیرفتن اینکه این ما هستیم که میهمان آن جامعه شده‌ایم.

این من هستم که باید یاد بگیرم، خودم را با شرایط وفق بدهم و سازشگر باشم نه کشور میزبان من! اگر این نکته در ذهن ما جاافتاده باشد، باقی مسائل به‌مرور حل خواهد شد. خیلی‌ها هنوز هم با این مورد مشکل دارند.

بعدازآن، پذیرش تفاوت سطح علمی و دانسته‌ها است. در خیلی از بخش‌ها، سطح علمی ما بالاست (در موسیقی عرض می‌کنم) و خیلی جاها هم این‌طور نیست.

اینکه من دانشجو قبول کنم که در بخش ضعیف هستم و حالا باید خودم را بالا بکشم تا به سطح دانشجوی روسی یا اروپایی برسم، خودبه‌خود جای آن هدف را در ذهنم تثبیت می‌کند. در وهله بعدی تلاش و کار حول آن نکته باقی می‌ماند.

علت حضور شما دریکی از برنامه‌های ماهواره‌ای موسیقی به‌عنوان داور چه بود؟

من زمانی به دعوت حضور در آن «تلنت شو» جواب مثبت دادم که از حضور و فعالیتم در ایران جلوگیری شد!.. بله! جلوگیری شد!

بااینکه از من برای برگزاری کارگاه موسیقی در تالار وحدت دعوت‌شده بود، موانعی پیش پای من گذاشته شد که سرانجام از فعالیت من میهمان دعوت‌شده، جلوگیری شد! حدی ۶ ماه بعد که برای یک کنسرت و رهبری ارکستر پارسیان دعوت شدم، مجدداً به علت حضور نام من به‌عنوان رهبر ارکستر میهمان، بازهم اجازه صادر نشد.

از من نپرسید که چرا؟! از مسئولان وقت بپرسید! بنابراین زمانی که من به اتریش برگشتم، به دعوت آن برنامه جواب مثبت دادم؛ چون راه دیگری برای حضور در موسیقی در کشورم نداشتم!

اگر در آن مستر کلاس (که از انجامش جلوگیری کردند) من به ۱۰۰ نفر می‌توانستم درس بدهم، حضور در آن برنامه باعث شد، هفتاد میلیون نفر آدم هومن خلعت بری را ببینند و از آن طریق علاقه‌مند به یادگیری موسیقی شوند.

عود شد سبب خیر برای من! البته بعدها مدیران وقت به اشتباهشان پی بردند. شاید دیدگاهشان در آن زمان این بوده که از دیده شدن و شناخته شدن من جلوگیری بشود، ولی این دقیقاً برعکس عمل کرد! به‌علاوه در میان آن بینندگان چقدر والدین یا افرادی بودند که به سمت موسیقی علمی سوق داده شدند؟! همین! با دیدن شخصی مثل من!

تأثیر مثبت آن برنامه وقتی نمایان شد که مثلاً مادری، فیلم دختر دمسالماش برای من فرستاد و در یادداشتی نوشت: « آقای خلعت بری! نه من خانواده اهل هنری دارم و نه شوهرم! ما با مسائل هنری و بخصوص موسیقی هیچ آشنایی نداریم! ولی با دیدن شما؛ روی خوش شما، روش تدریس شما به این فکر افتادیم تا برای دخترمان پیانو تهیه کنیم و تا موسیقی کار کند ... و الان بعد از گذشت سه سال کلاس پیانو، برای ما باخ میزنه ...! ما همه عمرمان از شما متشکریم!»

ببینید؟! باوجود چنین برنامه و رنگ و لعابش، به جامعه باید دادیم حتماً یک ساز یاد بگیرند. حتماً موسیقی را به‌صورت علمی فرابگیرند و معلم موسیقی داشته باشند! من و شما چه می‌دانیم؟ شاید از بین این‌ها، سالیان بعد موزیسن بزرگی به جامعه تحویل داده شد! مگر آقای علی رهبری؛ بارها نگفته که ایشان از کوچه‌پس‌کوچه‌های شهرری و شاه عبدالعظیم به سمت رهبری یک ارکستر رسیده است؟

ما در داخل ایران هنوز موانع و اماواگرهایی داریم! هنوز مسئله موسیقی و ساز در تلویزیون رسمی کشور ما حل نشده و یک بام و دوهوا است در حالی که در شبکه‌های خانگی ساز نشان داده می‌شود! جرای کنسرت در هر شهرستانی برای خودش ضوابط و شرایط مخصوص خودش را دارد! کنسرتی که در تهران برگزارشده، در فلان شهرستان لغو می‌شود! از طرفی در وزارت علوم، دانشگاه‌های موسیقی فعال هستند و دانشجوهای خلاق خودشان را دارند. بااین‌همه گم‌گشتگی و تنوع قوانین و اظهار نظرات، شما توقع دارید موسیقی ایران بیش از این در جهان حرفی برای گفتن داشته باشد؟!

تخصص بالا، دقت، نظم و وقت‌شناسی به‌علاوه مدیریت خوب مهم‌ترین اصولی است که می‌بعد از گذراندن هر پروژه به‌عنوان اساسی‌ترین نکته یک «کار گروهی خوب» اعتقادم به آن بیشتر می‌شود. هرکدام از این سه اصل نباشد یا کم باشد، محال است کار به بار بنشینند و بدرخشد. لبته که رهبری ارکستر بعد از داشتن تخصص در بُعد موسیقایی‌اش، یک بعد روانشناسی - اجتماعی را هم در بطن خودش دارد که بعضی مواقع حتی از بُعد موسیقایی هم مهم‌تر است. ولی دقت و نظم، مدیریت و برنامه‌ریزی از نکاتی است که من سعی می‌کنم در هر پروژه‌ای که دعوت میشم، از افراد کلیدی آن پروژه بیاموزم.

ما باید قبول کنیم که از سن و سال من و شما گذشته! پس باید به نسل‌های بعدی و فرزندان این آبوخاک فکری بشود! اصول دوست و راهکار در ذهن والدین بجا گذاشته بشود تا در نسل‌های بعدی شاهد رویش جوانه‌ها در این آبوخاک باشیم.

ذات آن برنامه همین بود و می‌دانم که تأثیر درست خودش را بر جای گذاشت و از این بابت خوشحالم. شاید اگر برای رفت‌وآمد شغلی و هنری من مانع‌تراشی نمی‌شد، من هیچ‌گاه به‌سمت تلویزیون و آن برنامه کشیده نمی‌شدم! پی علو سبب شد که نه‌تنها روش درست تعلیم موسیقی را به عوام نشان بدهم و برای بسیاری از خواننده‌ها راهگشا باشم، بلکه برای همه مردم ایران (نه‌فقط خواص و اهل موسیقی) فردی شناخته‌شده باشم. چراکه نه؟! الآن خود شما، من را از طریق آن برنامه شناختید!

من که کار و موفقیت موسیقایی خودم در اتریش و دیگر پروژه‌ها را رها نکرده بودم. آن برنامه پروژه‌ای بود که تأثیر مثبت خودش را گذاشت، به‌یادماندنی شد و تمام!

اجرای این قبیل برنامه‌های موسیقی در داخل ایران تا چه حد می‌تواند در علاقه‌مند کردن مردم به موسیقی و بالا رفتن درک موسیقیایی افراد اثرگذار باشد؟

تا جایی که من مطلع هستم، چند جرز از این تیپ برنامه‌ها، هم در ایران و هم در دوبی اجرا می‌شود. درواقع شروع این قبیل برنامه‌ها از همان برنامه بود. مجریان فرهنگی متوجه شدند که استعدادهای بی‌شماری در ایران داریم که می‌شود، از بین آن‌ها خوانده‌های خوبی پرورش داد و در آن کشی نیست! ولی اجرای این قبیل برنامه‌ها هزینه و کارگردان تلویزیونی خوب و متخصص می‌خواهد. این یک کار گروهی است. از صادربار متخصص در موسیقی و صوت گرفته تا جلوه‌های ویژه و دکور و نور و دوربین و همه و همه ... قطعاً به خواننده نیست! مدتی قبل انفاقی برنامه‌ای را می‌دیدم که صادربار آن وحشتناک بود! خوب، وقتی از یک خواننده، صدای خوب پخش نمی‌شود، دیگر چه چیزی باقی می‌ماند؟! این یک کار گروهی هست که حاصلش بیننده را جلوی جعبه تلویزیون نگه می‌دارد و وادار می‌کند تا اخر دنبال کند، در بحث و وقایعش شرکت کند، رأی بدهد و الی به آخر.

ما این تیم تخصصی را در ایران نداریم! برای همین این برنامه‌ها آن جلوه خوب را ندارند! ضعف دوربین، کارگردانی، صحنه و صوت کاملاً مشخصه و قابل قیاس با نمونه خارج از ایران نیست و نمی‌شود، کتمان کرد. باید ایرادها را قبول کنیم و در پی رفع آن کوشا باشیم. با بهبه و چهچهه دروغ، راهی از پیش نمی‌بریم! به‌علاوه که هنوز هم بحث قدیمی حضور آواز بانوان، یکی از ارکان و دلایل بیننده‌ها و جلوی خوب نمونه داخلی این مدل برنامه‌ها در بین مردم هست که کاری هم از دست من و شما برنمی‌آید. از تأثیر مثبت این قبیل برنامه‌ها نمی‌شود، غافل بود و ردش کرد! ولی به شرطی که با بودن تیم مجرب، کار خوب تحویل داده شود و خودبه‌خود جلب استعداد کند! نه اینکه بدتر، بیننده دلسرد شده و تبدیل به یک پروژه شکست‌خورده‌باشد!

مدتی بود ارکستر ملی ایران از فعالیت بازایستاده بود به اعتقاد شما فعالیت این ارکستر تا چه حد در اعتلای موسیقی ایرانی و معرفی موسیقی خوب می‌تواند مؤثر باشد؟

ارکستر ملی در زمان دولت هفتم، افتتاح شد و با حمایت متولیان فرهنگی دولت هم شروع به کار کرد. شروع خوب و اجراهای قابل‌توجهی در تهران و شهرستان‌ها داشت. اساتید بنام موسیقی ملی، چه خوانده و چه آهنگساز و نوازنده با ارکستر شروع به همکاری کردند.

در بیشتر سفرهای داخلی و خارجی رییس‌جمهور، ارکستر هم ایشان را همراهی می‌کرد و اجرا داشت. بعد از شروع دولت نهم و دهم، رکود رخوتی پیش آمد که حال با حمایت مجدد آقای جنتی و مشاور هنری ایشان، جناب مرادخانی ارکستر مجدداً شروع به کارکرده و خودبه‌خود زمان می‌خواهد تا به‌قول معروف جان دوباره بگیرد!

خوشبختانه آقای فخرالدینی در مقام مدیر هنری ارکستر، سکان کار را به‌خوبی در دست دارند و حتی از نیروهای تحصیل‌کرده و تازه‌نفس نیز به‌عنوان رهبر میهمان استفاده می‌کنند که امری پسندیده و درعین‌حال نشان از وسعت دید و ذهن آینده‌نگر ایشان دارد.

در صورت دعوت از سوی مسئولان فرهنگی کشور مایل به همکاری با ارکستر ملی ایران خواهید بود؟

باکمال میل ـ اگر آن‌ها دعوت کنند و البته این دعوت موردحمایت قرار بگیرد، چراکه نه؟

به‌هرحال با توجه به اینکه من در دانشکده موسیقی با زدن ساز سه‌تار و دوره کردن ردیف میرزا عبدا... زیر نظر خانم مهربانو توفیق موسیقی ایرانی را خوب می‌شناسم و از طرفی دیگر فعالیت‌های من به‌عنوان رهبر ارکستر به‌اندازه کافی شناخته‌شده، تصور می‌کنم بتوانیم رپرتوار خوب و کنسرت جالبی را با همراهی ارکستر ملی روی صحنه ببریم.

در طول فعالیت با ارکستر کشورهای مختلف چه تجربیاتی کسب کرده‌اید؟

برای هر کنسرت معمولاً یک هفته با ارکستر تمرین می‌شود. برای اجرای هر اپرا معمولاً یک ماه و نیم تا دو ماه تمرین می‌خواهد (این مدت فقط شامل کارگردان و عوامل تئاتری است و الا از مدت‌ها قبل با خوانندگان و گروه کُر تمرین شده است) تخصص بالا، دقت، نظم و وقت‌شناسی به‌علاوه مدیریت خوب مهم‌ترین اصولی است که من‌بعد از گذراندن هر پروژه به‌عنوان اساسی‌ترین نکته یک «کار گروهی خوب» اعتقادم به آن بیشتر می‌شود. هرکدام از این سه اصل نباشد یا کم باشد، محال است کار به بار بنشیند و بدرخشد. البته که رهبری ارکستر بعد از داشتن تخصص در بُعد موسیقایی‌اش، یک بعد روانشناسی - اجتماعی را هم در بطن خودش دارد که بعضی مواقع حتی از بُعد موسیقایی هم مهم‌تر است. ولی دقت و نظم، مدیریت و برنامه‌ریزی از نکاتی است که من سعی می‌کنم در هر پروژه‌ای که دعوت میشم، از افراد کلیدی آن پروژه بیاموزم.

به نظر شما چرا موسیقی ایران در طول سالیان دراز نتوانسته در جهان حرفی برای گفتن داشته باشد؟

چرا شما این‌چنین برداشتی می‌کنید؟ چطور نداشته است؟ اتفاقاً به نظر من تاندازه‌ای که در داخل از آن حمایت‌شده، خیلی هم خوب خارج از ایران خودش را نشان داده است.

ما در داخل ایران هنوز موانع و اماواگرهایی داریم! هنوز مسئله موسیقی و ساز در تلویزیون رسمی کشور ما حل نشده و یک بام و دوهوا است درحالی‌که در شبکه‌های خانگی ساز نشان داده می‌شود! اجرای کنسرت در هر شهرستانی برای خودش ضوابط و شرایط مخصوص خودش را دارد! کنسرتی که در تهران برگزارشده، در فلان شهرستان لغو می‌شود! از طرفی در وزارت علوم، دانشگاه‌های موسیقی فعال هستند و دانشجوهای خلاق خودشان را دارند. بااین‌همه گم‌گشتگی و تنوع قوانین و اظهار نظرات، شما توقع دارید موسیقی ایران بیش از این در جهان حرفی برای گفتن داشته باشد؟!

پس‌ازاینکه چندی پیش خبر تصویب شدن اصلاحیه ماده ۲۰ در هیئت دولت منتشر شد باید دید آیا این مصوبه منجر به کاهش لغو کنسرت‌ها می‌شود یا همچنان کنسرت‌های مجوز دار لغو خواهند شد. بر اساس مصوبه هیئت‌وزیران، صدور مجوز اجرای برنامه‌های فرهنگی، هنری ازجمله اجرای صحنه‌های موسیقی و تئاتر به عهده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است و از جهت بررسی انتظامی و ترافیکی به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌شود و نیروی انتظامی موظف است ظرف ده روز نظر خود را ارائه کرده و نظم و امنیت محل و مراسم را بدون دخالت در مجوز و محتوای برنامه و ویژگی مجریان تأمین کند. بدون تردید نفس تصویب این قانون برکات زیادی دارد و این مصوبه می‌تواند از موازی کاری‌ها در حوزه صدور مجوز کنسرت‌ها جلوگیری کرده و باعث شود برنامه‌ریزی‌های هنری بانظم و انسجام بیشتری انجام شوند و هنرمندان و کنسرت‌گذاران برای اخذ مجوز با یک مرجع واحد روبرو باشند.

متن کامل این مصوبه که اولین بار ایلنا آن را منتشر کرده به شرح زیر است:

ماده (۲۰) آیین‌نامه اماکن عمومی موضوع تصویب‌نامه شماره ۱۵۸۱۸ مورخ ۱۰ دی‌ماه سال ۶۳ به شرح زیر اصلاح می‌شود:

ماده ۲۰- صدور مجوز اجرای برنامه‌های فرهنگی، هنری ازجمله اجرای صحنه‌های موسیقی و تئاتر به عهده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است و از جهت بررسی انتظامی و ترافیکی به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران اعلام و نیروی انتظامی موظف است ظرف ده روز نظر خود را ارائه و نظم و امنیت محل و مراسم را بدون دخالت در مجوز و محتوای برنامه و ویژگی مجریان تأمین نماید. متقاضیان برگزاری برنامه‌های مزبور موظفند از حداقل (۴۸) ساعت قبل از اجرای برنامه، ساعت و روز تشکیل مراسم و صرفاً مشخصات پیشنهادکننده مراسم را با ارائه دو عدد کارت ورود به محل برگزاری به مسئولان ذی‌ربط نیروی انتظامی اعلام نمایند.

تبصره ۱- صدور مجوز برگزاری جشنواره‌های فرهنگی، سنتی و هنری که بر اساس قوانین مربوط بر عهده سازمان میراث فرهنگی، صنایع‌دستی و گردشگری است مشمول این ماده خواهد بود.

تبصره ۲- اماکن عمومی دارای مجوز برگزاری مجالس جشن، عروسی، میهمانی و شبنشینی نیازی به اخذ اجازه دیگری از نیروی انتظامی ندارند.

اسحاق جهانگیری، معاون اول رییس‌جمهور، این مصوبه را برای اجرا به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و وزارت کشور ابلاغ کرده است. در این شرایط این‌طور به نظر می‌رسد این اصلاحیه ازنظر قانونی شرایط را برای برگزاری کنسرت‌هایی که از دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مجوز می‌گیرند، تسهیل می‌کند و راه را برای کاهش آمار لغو کنسرت‌ها باز می‌کند اما آیا نیروی انتظامی و اداره اماکن نیز مصوبه هیئت‌وزیران را خواهند پذیرفت و اساساً ضمانت اجرایی این مصوبه چیست؟ باید منتظر ماند و دید در دور جدید کنسرت‌های تابستانی آیا چه میزان این قانون درست اجرا می‌شود و حال که در مقام نظر به تصویب رسید در مقام عمل هم کارایی دارد و آیا وزارت ارشاد و دیگر ارگان‌های اجرایی می‌توانند در آزمون عملی باعث کاهش میزان لغو کنسرت‌ها باشند و سرباند بیرون می‌آیند یا همچنان این موضوع جناحی می‌ماند و ضرر اصلی را در این کشمکش هنرمندان خواهند کرد. دو سال پیش جمعی از فعالان حوزه موسیقی در مقابل خانه موسیقی تجمع کردند و نسبت به اقدامات اخیر درباره لغو کنسرت‌ها و ایجاد محدودیت برای برخی نوازندگان اعتراض کردند. در آن سال رییس هیئت‌مدیره خانه موسیقی اظهار کرد: در مدت اخیر، انفاقاتی افتاده که نشأت‌گرفته از راه و اندیشه‌ای خاص است و ممکن است تداوم یابد. ما باید در خانه موسیقی به‌عنوان یک‌نهاد مدنی، جلوی این اقدام را بگیریم. محمد سریر بابیان این‌که خانه موسیقی ۱۶ هزار عضو دارد، افزود: یکی از مشکلات ما، حقوق مؤلفین و مصنفین است که در این سال‌ها با مشکل روبه‌رو بوده است.

کی‌ریت در همه کشورها وجود دارد و باعث می‌شود حق هنرمند نه‌تنها در کشور خودش، بلکه در همه دنیا حفظ شود.

منبع: دیباچه

خیرخوان

تصویب ماده ۲۰ توسط دولت، آمار لغو کنسرت‌ها را کاهش می‌دهد؟

پس‌ازاینکه چندی پیش خبر تصویب شدن اصلاحیه ماده ۲۰ در هیئت دولت منتشر شد باید دید آیا این مصوبه منجر به کاهش لغو کنسرت‌ها می‌شود یا همچنان کنسرت‌های مجوز دار لغو خواهند شد. بر اساس مصوبه هیئت‌وزیران، صدور مجوز اجرای برنامه‌های فرهنگی، هنری ازجمله اجرای صحنه‌های موسیقی و تئاتر به عهده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است و از جهت بررسی انتظامی و ترافیکی به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران اعلام می‌شود و نیروی انتظامی موظف است ظرف ده روز نظر خود را ارائه کرده و نظم و امنیت محل و مراسم را بدون دخالت در مجوز و محتوای برنامه و ویژگی مجریان تأمین کند. بدون تردید نفس تصویب این قانون برکات زیادی دارد و این مصوبه می‌تواند از موازی کاری‌ها در حوزه صدور مجوز کنسرت‌ها جلوگیری کرده و باعث شود برنامه‌ریزی‌های هنری بانظم و انسجام بیشتری انجام شوند و هنرمندان و کنسرت‌گذاران برای اخذ مجوز با یک مرجع واحد روبرو باشند.

متن کامل این مصوبه که اولین بار ایلنا آن را منتشر کرده به شرح زیر است:

ماده (۲۰) آیین‌نامه اماکن عمومی موضوع تصویب‌نامه شماره ۱۵۸۱۸ مورخ ۱۰ دی‌ماه سال ۶۳ به شرح زیر اصلاح می‌شود:

ماده ۲۰- صدور مجوز اجرای برنامه‌های فرهنگی، هنری ازجمله اجرای صحنه‌های موسیقی و تئاتر به عهده وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است و از جهت بررسی انتظامی و ترافیکی به نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران اعلام و نیروی انتظامی موظف است ظرف ده روز نظر خود را

آیت ماندگار

چهارفصل

نشان ماندگار

مقدر است امروز لباس نو بپوشم، اگر می‌توانی درد و غم را هم از تن من بشوی.

علی حاتمی- سلطان صاحبقران

- صاحب امتیاز و مدیرمسئول: محمد آیتی
- سردبیر: امیرحسین مصلی
- مدیرهنری: عالیه اعتمادیان
- پست الکترونیک: ayatemandegar@yahoo.com
- آدرس: تهران - خیابان سئول - کوچه ششم شرقی - پلاک ۲ - واحد۱
- تلفن: ۴۴۲۹۱۵۱۳
- چاپ: نقش افست گرافیک
- شبکه فروش: شرکت نشر گستر امروز ۶۱۹۳۳۳۳۳

راست

روحانی مورد حمایت اصولگرایان است

دلاور صیامی
دبیرکل جبهه حامیان ولایت

افراد بسیاری از اردوگاه اصولگرایان در تلاش هستند و خودشان را آماده رقابت با حسن روحانی می‌کنند ازجمله این اشخاص محمود احمدی‌نژاد است. فعالیت‌ها و اقدامات وی حاکی از حضور مجدد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ است. البته شخص احمدی‌نژاد و نزدیکان وی بارها گفته‌اند که آقای احمدی‌نژاد قصد کاندیداتوری در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده را ندارد، اما بنده به‌عنوان چهره سیاسی اصولگرا و شخصی که سال‌ها با وی و نزدیکان وی در دولت نهم همکاری داشته‌ام به جرأت می‌گویم که تمام اقدامات وی مانند سفر به این‌وآن شهر یا سخنرانی در مکان‌های مختلف انتخاباتی بوده و هست.

اصولگرایانی که میانه‌رو و معتدل هستند و همچنین اصولگرایانی که نزدیک به جبهه پایداری‌اند، قصد دارند اتفاقات و رویکردهای افراد سیاسی مانند آقایان حسن روحانی و محمود احمدی‌نژاد را رصد کنند و بعد تصمیم بگیرند که از چه شخصی حمایت کنند؛ اما بنده به‌عنوان کسی که سال‌ها در دولت نهم با محمود احمدی‌نژاد همکاری داشته است و شخصیت اصولگرایی نیز دارم تأکید می‌کنم که در حال حاضر رقیب جدی‌ای که بخواهد با حسن روحانی رقابت کند را نمی‌بینم.

ضمن اینکه بنده به آقای احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ رأی نخواهم داد مگر شرایط اخلاقی و کاری خودش را تغییر دهد در غیر این صورت به آقای روحانی که فردی اعتدال‌گراست رأی می‌دهم.

امیدوارم آقای روحانی بتواند برنامه‌ها و سیاست‌های دولت خود را اجرایی و عملیاتی کند تا در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده با مشکلی روبه‌رو نشود. چراکه دولت تدبیر و امید علی‌رغم اقدامات بسیار خوبی که در حوزه سیاست خارجی انجام داده است، اما هنوز به توفیقات خوبی در حوزه اقتصادی دست پیدا نکرده است.

وقتی آقای روحانی توانسته است بزرگ‌ترین مناقشه تاریخی و سیاسی میان ایران با جامعه جهانی را حل‌وفصل کند حیف است که دستاوردهای برجام را مردم ایران احساس نکنند. به‌هرحال مردم ایران باید دستاوردهای برجام را در سفره خودشان به‌خوبی احساس و لمس کنند در غیر این صورت برای آقای روحانی بازخورد منفی در بر خواهد داشت چراکه فضا را برای حضور افرادی مانند محمود احمدی‌نژاد برای ورود مجدد به صحنه رقابت و قدرت سیاسی بازخواهد کرد. به هر ترتیب امیدوارم آقای روحانی همان‌طوری که در بحث دیپلماسی و سیاست خارجی توانست به‌خوبی ظاهر شود در این‌یک سال باقی‌مانده از عمر دولت تدبیر و امید بتواند اقدامات گام‌های بسیار خوبی در حوزه اقتصادی بردارد.

گالری

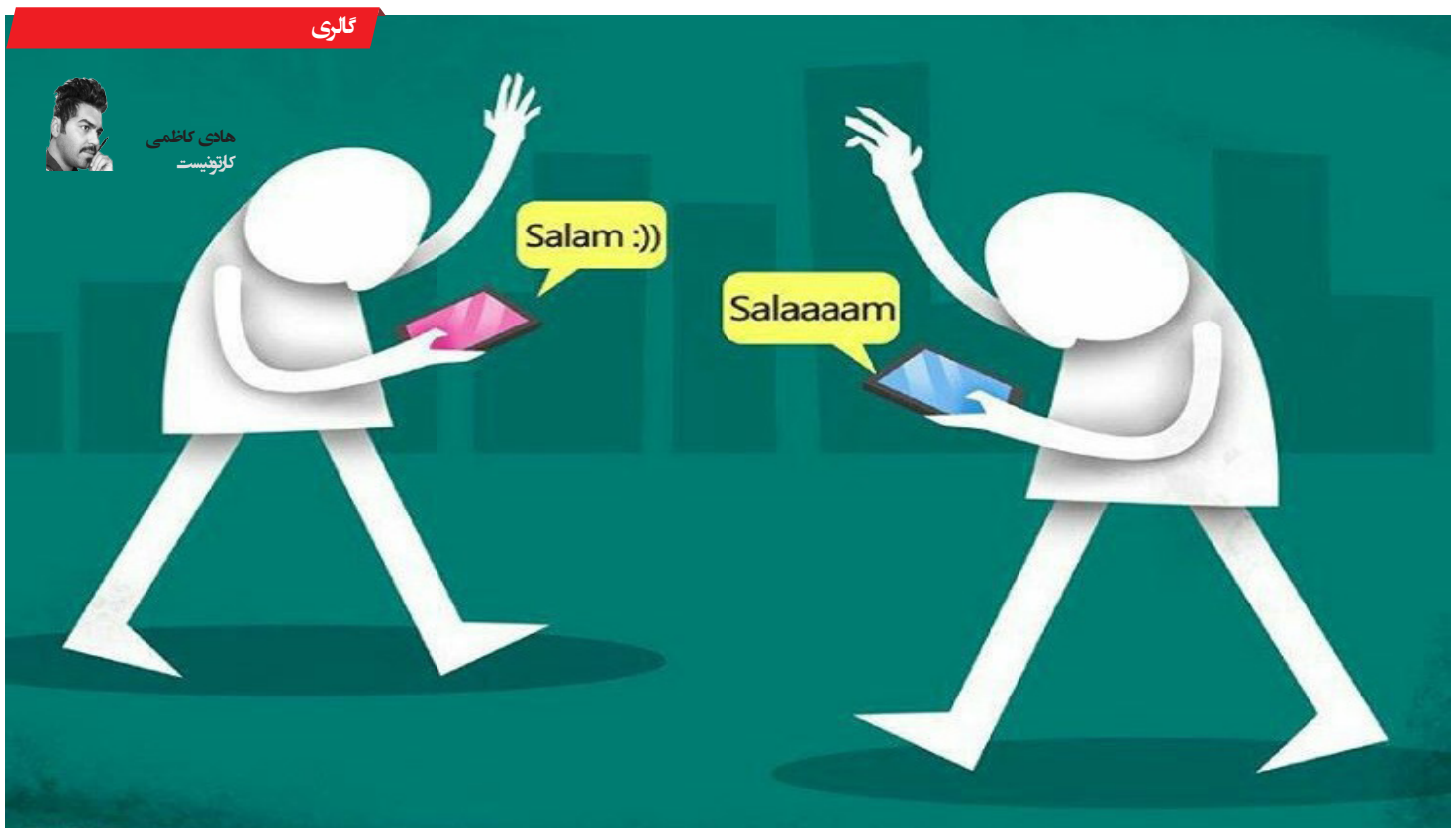

هادی کاظمی
کارتونیست

روایت

آغاز آتش‌بس میان ایران و عراق

قطعنامه ۵۹۸، هشتمین قطعنامه‌ای بود که شورای امنیت سازمان ملل از ابتدای تجاوز علنی رژیم بعثی عراق به جمهوری اسلامی ایران، صادر کرده بود. همه قطعنامه‌های قبلی به علت جهت‌گیری ناعادلانه آن‌ها از سوی ایران رد شده بود اما در ابتدای صدور قطعنامه ۵۹۸ به علت نکات مثبتی که در این قطعنامه گنجانده‌شده بود از سوی جمهوری اسلامی اعلام شد که ایران جای بحث و مذاکره را در این قطعنامه می‌بیند و آن را نه رد کرد و نه قبول؛ ولی سرانجام در تاریخ ۲۷ تیر ۱۳۶۷ این قطعنامه موردقبول جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت. ایران قطعنامه ۵۹۸ را پذیرفت و امام خمینی (ره) بابیان جملات زیر چنین عنوان داشت: «قبول قطعنامه از طرف جمهوری اسلامی ایران به معنی حل مسئله جنگ نیست. با اعلام این تصمیم، حربه تبلیغات جهان خواران علیه ما کند شده است.» رژیم عراق که تصور نمی‌کرد، جمهوری اسلامی ایران قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت را بپذیرد، در قبال پذیرش ایران، به فکر راه انداختن جنگی دوباره بود؛ بنابراین با حمله گسترده به مناطق مرزی، قصد پیشروی در خاک ایران را داشت که با مقاومت نیروهای ایرانی، این حملات خنثی گشت. ازآن‌پس مذاکرات طولانی با سازمان ملل و مسئولان سیاسی ایران و عراق آغاز شد و سرانجام در نهمین جلسه ملاقات با دبیر کل وقت سازمان ملل متحد (خاویر پِرِز دِکوئیار)، در شانزدهم مرداد ۶۷، وزیر خارجه ایران، پاسخ جمهوری اسلامی ایران را مبنی بر قبول برقراری آتش‌بس اعلام کرد. پس‌ازآن، دبیر کل سازمان ملل متحد، تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۶۷ برابر با ۲۰ اوت ۱۹۸۸ م را برای برقراری آتش‌بس عنوان نمود. گرچه قطعنامه ۵۹۸ انتظار کامل جمهوری اسلامی ایران را برآورده نکرده است، لکن در مقایسه با قطعنامه‌های قبلی سازمان ملل متحد از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. مخصوصاً بند ۶ قطعنامه که در باب تعیین آغازگر جنگ است، با توجه به نیت‌های جانب‌دارانه- شورای امنیت در جنگ- مبنی بر عدم رسیدگی به تجاوز عراق و تعیین وی به‌عنوان عامل شروع جنگ و ایراد خسارات جانی و مالی برای جمهوری اسلامی ایران پیروزی بزرگی به‌حساب می‌آید؛ زیرا در سایه مقاومت رزمندگان و حرکت دیپلماسی فعال توانسته است شورای امنیت را متقاعد کند که صلح بدون تعیین متجاوز برخلاف عدالت و امنیت و درواقع عین ظلم است.

مشاعره

دریا
پُر از آواز می‌شد
اگر قایق
در آفتاب پارو می‌زد..
***
آن دورها
همیشه یک نفر هست
که هرگاه
دلش می‌گیرد
دلم می‌گیرد...
***
تا انتهای جاده
تا رسیدن به خانه
تا روشن کردنِ شمع
با من بیا...
***
این دیوارِ بلند وُ نازک را
از روی این پلک‌های خسته
و تاریک
کناری بزنید وُ بگذارید
بادها مهربان و ملایم بوزند
می‌خواهم صبحِ این
گندمزار را
بی‌پرده تماشا کنم...
***
تمام شب
در کُجای خوابِ من بودی
که صبح
در باغچه‌ها راه می‌رفتی
و گُل می‌شدی
در تمامِ غنچه‌های سُرخ...

میتراشریف

حرف آخر

عارف و احمدی‌نژاد وارد رقابت با روحانی نمی‌شوند

حسین کنعانی مقدم
فعال اصولگرا

به نظر می‌رسد آقای روحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده رقیب جدی نداشته باشد و وی با خودش رقابت خواهد کرد مگر اینکه در این‌یک سال باقی‌مانده حسن روحانی خود نیز از رقابت کنار برود یا اینکه عملکرد رییس‌جمهوری به‌گونه‌ای باشد تا باعث شود در انتخابات آینده تجدیدنظری صورت بگیرد. انسان هرلحظه امکان دارد تصمیم دیگری را برای زندگی سیاسی خود اتخاذ کند. اگر آقای روحانی قصد کاندیداتوری در انتخابات سال آینده را نداشته باشد شاید آقایان محمدجواد ظریف و اسحاق جهانگیری را برای انتخابات مطرح و معرفی کند. البته خبرهایی از اردوگاه اصلاح‌طلبان یا شاید جناح اصولگرایان مبنی بر کاندیداتوری و رقابت محمدرضا عارف با حسن روحانی شنیده می‌شود که من چنین استراتژیکی را از ناحیه جبهه اصلاحات بعید تصور می‌کنم که آقای عارف قصد رقابت با حسن روحانی را داشته باشد. چراکه ترتیب اجماع از طرف آقای عارف برای جذب آراء مردم به خود و دفع آراء مردم نسبت به شخص روحانی غیرقابل‌تصور است. متأسفانه برخی از اصولگرایان بر این باورند که آقای احمدی‌نژاد می‌تواند با آقای روحانی در انتخابات رقابت داشته باشد درحالی‌که رییس دولت‌های نهم و دهم از وزن سیاسی خوبی برخوردار نیست که بخواهد با حسن روحانی رقابت داشته باشد به عبارتی آقای احمدی‌نژاد در حد و اندازه روحانی نیست. مهم‌تر اینکه بعید می‌دانم محمود احمدی‌نژاد وارد صحنه رقابت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ شود و اگر هم قصد کاندیداتوری داشته باشد من به‌عنوان یک چهره و فعال سیاسی اصولگرا به وی رأی نخواهیم داد نه‌تنها من بلکه اکثر اصولگرایان نیز ترجیح می‌دهند به آقای روحانی رأی دهند تا محمود احمدی‌نژاد. به‌هرحال عملکرد و کارنامه ۸ ساله ریاست جمهوری آقای احمدی‌نژاد برای مردم و اصولگرایان مشخص و روشن است که وی چه اقدامات و رویکردهای مخربی را در دولت‌های نهم و دهم اجرایی کرده است. پس آقای احمدی‌نژاد محال است تا بتواند آراء مردم را به سمت‌وسوی خود جلب و جذب کند ضمن اینکه خودِ آقای احمدی‌نژاد به چنین واقعیتی واقف است و به این دلیل وی مستقیماً وارد صحنه رقابت در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ نمی‌شود. شاید احمدی‌نژاد به شکل غیرمستقیم از کاندیدا یا کاندیدایی برای رقابت با حسن روحانی حمایت کند اما اینکه فکر کنیم خودِ احمدی‌نژاد شخصاً و مستقیماً وارد رقابت با روحانی شود، محال ممکن است. ضمن اینکه اصولگرایان و حتی اصلاح‌طلبان باید نسبت به عملکرد و رویکرد آقای روحانی در این سه سالی که از عمر دولت تدبیر و امید می‌گذرد واقع‌گرا باشند. آقای روحانی در اکثر حوزه‌ها موفق دیده شدند و در برخی حوزه‌ها نیز عملکرد خوبی نداشته‌اند یعنی ممکن است ناموفق بوده باشد، اما آقای روحانی و دولت وی در مباحثی مانند سیاست خارجی، امنیتی، آرامش در کشور و... عملکرد بسیار موفقی را داشته‌اند. ولی آقای روحانی در حوزه اقتصادی هنوز آن طوری که بایدوشاید رفتار می‌کرده است، عمل‌نکرده البته من در این‌یک سالی که از عمر دولت تدبیر و امید باقی‌مانده است خوش‌بین هستم و فکر می‌کنم آقای روحانی بتواند نتیجه را در بُعد اقتصادی تغییر دهد؛ اما در بُعد فرهنگی نیز دولت یازدهم جای دارد تا اقدامات بهتر و گسترده‌ای را انجام و اجرایی کند.

چپ

قدرت گیری در پاستور آرزوی مخالفان روحانی است

محمدجواد حق‌شناس
فعال اصلاح‌طلب

عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی گفت: پروژه مخالفان روحانی در انتخابات مجلس دهم شورای اسلامی با شکست مواجه شد و حالا به دنبال تصاحب قدرت پاستور هستند.

محمدجواد حق‌شناس، عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی در گفت‌وگو با خبرنگار سیاسی آیت‌ماندگار درباره رقابت احتمالی میان محمدرضا عارف و حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ اظهار کرد: بحث انتخابات ریاست جمهوری نه در شورای سیاست‌گذاری اصلاحات و نه در شورای هماهنگی اصلاح‌طلبان موردبررسی و تصمیم‌گیری قرار نگرفته است.

وی رقابت میان عارف و روحانی را گمانه‌زنی رسانه‌های مخالف دولت دانست و دراین‌باره افزود: رقیب آقای روحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده محمدرضا عارف نیست بلکه جریان‌های محافظه‌کار سنتی و مرسوم به تندرو که همان پایداری‌ها هستند رقبای جدی آقای روحانی قلمداد می‌شوند.

این فعال سیاسی اصلاح‌طلب تأکید کرد: جریانی که بعد از ۲۴ خردادماه سال ۹۲ احساس شکست سنگینی کرد به فکر کم کردن فاصله از ۸ سال به ۴ سال هستند؛ بنابراین جریان‌ها و رسانه‌های مخالف دولت به دنبال فضاسازی و ایجاد سروصدا برای تک دوره‌ای شدن دولت تدبیر و امید می باشند تا از این طریق اصلاح طلبان را ناامید کنند تا شاید بتوانند قدرت پاستور را در اختیار خودشان دربیاورند.

حق‌شناس بابیان اینکه مخالفان روحانی سعی داشتند قدرت مجلس دهم شورای اسلامی را در اختیار بگیرند، تصریح کرد: پروژه دلواپسان و مخالفان برای در دست گرفتن قدرت در مجلس دهم با شکست مواجه شد و تمام برنامه‌های آن‌ها نقش بر آب شد؛ بنابراین این گروه و جریان مرسوم به دلواپس و مخالف آقای روحانی تمام تلاش خودشان را برای به قدرت رسیدن در قوه مجریه به کار بسته‌اند.

این استاد دانشگاه ادامه داد: همان‌طوری که پیش‌تر به آن اشاره کردم دو جریان، یعنی طیف پایداری‌ها و حلقه‌های نزدیک به آن و دیگر جریان محافظه‌کاران سنتی رقیب اصلی و جدی آقای روحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ خواهند بود.

عضو شورای مرکزی حزب اعتماد ملی به ورود محمود احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری سال آینده اشاره کرد و گفت: قطعاً آقای احمدی‌نژاد وارد صحنه رقابت با رییس‌جمهوری خواهند شد منظور از ورود وی به این معنا نیست که حتماً وی کاندیدا شود بلکه ممکن است احمدی‌نژاد به‌طور غیرمستقیم یعنی حمایت خود را از کاندیداهای دیگر برای رقابت با حسن روحانی ترتیب دهد. وی در پایان بیان کرد:

اینکه صلاحیت محمود احمدی‌نژاد از سوی شورای نگهبان مورد تأیید قرار بگیرد یا اینکه وی تا آخر حمایت خودش را از کاندیداهای نزدیک به خود ادامه دهد یا خیر بستگی به شرایط خاص سال آینده و به‌خصوص عملکرد آقای روحانی در این‌یک سال دارد.